

هفت آرد در کابل 10

حکومت طالبان اعلان کرد که ذخایر آرد در کابل بعد اقل رسیده و توزیع آرد به بازار و فروش آن به فی فامیل یک بوجی محدود شده است. این قلت قسماً در نتیجه مسدود ساختن سرحدات و راه های قاچاقی عبور گندم توسط پاکستان میباشد که میگویند آن مملکت خود نیز بقلت گندم دچار است. موسسه غذایی جهانی () بتاريخ ۱۴ اپریل اعلان کرد که یک کشتی حامل ۳۰ و ۹۰۰ هزار تن گندم برای افغانستان به بندر کراچی رسیده و انتقال آن با افغانستان شروع شده است. این موسسه سالانه ۱۰۰،۰۰۰ تن گندم با افغانستان کمک میکند که قسمت اعظم آنرا امریکا میدهد و باین گندم قرار است حدود یک میلیون افغان تغذیه شود. این موسسه به بدخشان و ننگرهار نیز گندم توزیع کرده است.

برگشت ایجنسی های ملل متحد و (NGO) ها به کابل

بموجب راپورهای منتشره یکمده اعضای نمایندگیهای ملل متحد دوباره به کابل، قندهار و هرات برگشته اند. همکذا نمایندگان موسسات غیرحکومتی در صورتیکه آزادی عمل در عملیات کمک رسانی شان از طرف طالبان تضمین شود تمایل به بازگشت با افغانستان نموده اند. یکمده کمپنی های کشور های غربی نیز بمنظور سروی و سرمایه گذاری در پروژه های افغانستان بشمول تعمیر لوله های گاز و نفت از ترکمنستان به پاکستان از افغانستان دیدن نموده اما توافق نهائی حاصل نشده و تا کنون هیچ پروژه شروع نگردیده است.

ناکامی مذاکرات عشق آباد و ترتیبات تجدید جنگ

مذاکرات صلح عشق آباد بقرار اظهارات منابع طالبان بخاطری ناکام گردید که حکومت معزول ربانی - مسعود تقاضای ائتلاف سیاسی و اشتراک در کابینه و حکومت را مانند سابق با اساس تقسیم وزارتخانه ها و منطقه ها نموده بودند. از جانب دیگر در دوران مذاکرات عشق آباد یونس قانونی قیادت و زعامت طالبان را قبول نموده بود اما بعد از مذاکرات، احمد شاه مسعود قومندان پنجشیر از قبول لقب امیر المومنین برای ملا محمد عمر مجاهد و زعامت اعلی او برای افغانستان و عنوان امارت برای افغانستان استنکاف ورزیده و گفته است این مسایل عمده باید توسط لویه جرگه یا انتخابات تصویب شود.

حکومت ربانی در دوره تسلط و قدرت پنجساله خود پیهم و بتکرار از تدویر لویه جرگه و تجدید زعامت ظاهر شاه پادشاه سابق استنکاف ورزید، اما حالا که میدان را باخته و عرصه برایشان تنگ شده است، از حامیان درجه اول لویه جرگه و تجدید زعامت پادشاه سابق گردیده اند. شاعلی عبدالستار سیرت بمصدق تطبیق پلان سه فقره ای پادشاه سابق دو لویه جرگه یکی در استانبول و دیگری در بن دایر و نمایندگان حکومت ربانی و کمونستهارا نیز بقسم ائتلاف سیاسی دعوت و سهم مساوی داد. بعد از آن صدای تأیید پادشاه سابق و تدویر لویه جرگه تقریباً هر هفته از زبان نمایندگان حکومت معزول ربانی - مسعود در جریده امید چاپ میشود.

لداخ ابراهیمی نماینده خاص سرمنشی ملل متحد برای افغانستان بتاريخ ۱۴ اپریل یکبار دیگر تقاضا کرد تا هردو طرف برای تجدید مذاکرات صلح عشق آباد آمادگی بگیرند. اواز حکومت پاکستان تقاضا کرد تا از کمک به طالبان منصرف شود و از ایران تقاضا نمود تا از ارسال سلاح و کمکهای نظامی و مالی بمخالفین طالبان، خصوصاً اقلیت اهل تشیع افغان خودداری کند. شورای امنیت و هم سرمنشی ملل متحد یکبار دیگر بطالبان سفارش کردند تا مذاکرات صلح عشق آباد را از سر بگیرند.

وزیر خارجه ترکمنستان بهنگامیکه بحیث مهمان از موسسه ناتو دیدن میکرد از طالبان و اهداف حکومتداری شان به نیکی یادآوری کرده طرفداری و حمایت حکومت خود را برای تجدید مذاکرات عشق آباد بین دوجناح درگیر اظهار نمود.

شاعلی صبغت الله مجددي که درین اواخر در یک ائتلاف ناجور با شاعلی سید احمد گیلانی درآمده و هدف هردو احراز مجدد چوکی و عنوان میباشد، در تهران گفت که طالبان شرها صلاحیت انعقاد قرارداد صلح و تشکیل یک حکومت ائتلافی با جناح ربانی - مسعود را ندارند، بلکه تعیین زعامت و تشکیل یک حکومت ملی و مسئول از صلاحیت لویه جرگه یا انتخابات آزاد میباشد چونکه در اسلام قدرت سیاسی بمردم تعلق دارد و غصب قدرت مردم را توسط گروه های مسلح غیر شرعی و غیر اسلامی خواند. در مذاکرات عشق آباد بین نمایندگان طالبان و ربانی درباره سرنوشت دیگر تنظیمها بشمول مجددي و گیلانی در حکومت ائتلافی آینده صحبت نشده بود.

بعقیده آئینه افغانستان دورنمای صلح، آشتی و تفاهم بین دوجناح درگیر که هردو طرف بمنافع علیای افغانستان چندان اهتمام نداشته بلکه یکی برای استحکام قدرتی که بدست دارد و دیگری برای بدست آوردن قدرت از دست باخته تلاش میورزد، چندان امید بخش بنظر نمیرسد. برخلاف طوریکه در شماره ۷۵ پیشگویی کرده بودیم، هردو طرف برای تجدید حملات و جنگ و هم برای دفاع خودها ترتیبات مناسب گرفته، امسال بهار و تابستان یکبار دیگر افغانستان شاهد واقعات خونریز خواهد بود.

11 منارعه ای در بین قوم مومند

بقول روزنامه جنگ مورخ ۱۴ اپریل حکومت چارسده ضلع شمالغرب میخواست قباہل مومندرا که در سرحد آزادزنگی دارند رسماً ضمیمه حکومت شمالغرب پاکستان بسازد، ولی قوم مومند بمقابله ومقاومت برخاسته این اقدام را نپذیرفته اند و بعضی مراجع پاکستانی طالبان را متهم بمداخله وجانبداری از قوم مومند ساخته اند. اماملا نجیب الله جنرالقونسل طالبان درپشاور این شایعات را رد وضمن اعلامیه ای ازرواداری وروابط برادری ومدیونیت ازپاکستان صحبت کرده گفته است «ما هرگز درصدد ایجاد پروبلم برای پاکستان نمیباشیم...»

دوبنا هگزین جدید در هالیند: یکی کمونست خونریز گلابزوی و دیگری مسلمان خونریز گلبدین جناب

بقول جریده البدر ارگان حزب اسلامی گلبدین منتشره هالیند که از منابع وزارت عدلیه دولت هالیند گزارش داده، سید محمد گلابزوی سابق وزیر داخله حکومت تره کی - امین که باساس روایات معتبر از جمله سه نفری بود که محمد داودخان سابق رئیس جمهور و اعضای خانواده او را بقتل رسانید وبعدا در دوره وزارت داخله خود هزاران نفر بیگناه را شهید ساخته و بالای ده ها ناموس مردم تجاوز نموده، ودر مدت هشت سال اقامت در ماسکو رئیس ورهبر حزب خلق و کمونستان بوده، درین اواخر خود را بطور قاچاقی از ماسکو به هالیند رسانیده ودرخواست پناهندگی کرده است. البدر نمیگوید که درخواست او پذیرفته شده یا خیر و هم سکوت اختیار کرده که البدر اسلامی (!!!) با حلقه وسیعی که در هالیند دارد در زمینه چه اقدامی کرده است؟ آیا ما میتوانیم باور کنیم که گلابزوی هم در جمله همان خلقیهائی میباشد که شرافت عضویت در حزب گلبدین را حاصل کرده بود؟ نا گفته نماند که گلابزوی از قوم سادات نیست، بلکه لقب (سید) را بخاطر ترحم وعفو گناهان خود انتخاب کرده است! دوسوال بهم مربوط دیگر یکی اینکه البدر از پناه گزینی گلابزوی خونریز به هالیند خبر میدهد اما از پلان و تشبثات ولینمست خود گلبدین خونخوار برای پناه گزینی به هالیند سکوت بلکه کتمان میکند، و دیگر اینکه پناه گزین شدن این دونفر خونخوار در یک وقت و زمان به هالیند آیا تصادفی میباشد یا پلان شده؟

بهر حال خانه گردانندگان نشریه «آذرخش» منتشره سویس زرلیند آباد که در صفحه دوم شماره ۲۸ مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۸ خود اعلان ذیل بابت پناهندگی گلبدین خونخوار رابه هالیند چاپ و از افغانستانی متعهد ودلیبر تقاضا کرده تا فورمه کوچک واقع در کنج اعلان راخانه پری و بوزارت عدلیه هالیند ارسال دارند تا اگر عدالتی در هالیند باشد مانع دخول این دشمن بشریت در کشور صلحخواه، بشر دوست و مقبول خودشوند. مدیر مسئول این جریده دو فورمه، یکی درباره خونریز گلابزوی و دیگری در بابت خونخوار گلبدین بوزارت عدلیه هالیند ارسال کرده و فقط حق وحقایق را نوشته است تا دیده شود که عدالت هالیند که قبلاً یک هسته آدمکشان کمونست را پناهندگی داده، آیا بدشمنان بشریت هم ترحم خواهد کرد یا خیر؟

درباره اینکه چرا گلبدین خیابان لاله زار تهران و بندگی ایران را ترک و به هالیند می آید در حالیکه درباره اقامت خود در تهران بحیث مرکز یک کشور اسلامی وبرادر فتوی شرعی صادر کرد وتمام پیروان خود را بایران خواست وبرای هر کدام خانه و معاش گرفت حتی وزیر مالی سابق و رازدار درجه اول خود عبدالهادی ارغندیوال را بحیث کارمند بلند رتبهموسسه استخبارات ایران شامل کار نمود، تبصره ها زیاد است: یکی اینکه میگویند حکومت ایران کشف کرده که گلبدین در تمام مدت اقامت خو در ایران دشنام دادن های امریکا را کموفلاژ کرده ودر حقیقت هنوز هم برای (سی آی ای) ومنافع امریکا کار میکند، دیگر اینکه اوبحکومت ایران وعده کرده بود که بوسیله اشخاص و قدرت حزبی خودش طالبان را از ولایات شمال خصوصاً بلخ ومزار شریف برون و مزار شریف را دوباره دراستعمار و استثمار ایران قرار خواهد داد، ولی هیچ کاری غیر از بات وپتاق و خطابه های منافقانه وطفلانه از دست او ساخته نشد، لهذا ایرانیها بالای او مشکوک شده فعالیت های او را تحت تعقیب قرار داده اند، و...

ما اعلان منتشره جریده آذرخش را عیناً در اینجا اقتباسانشر و از هموطنان حق بین و متعهد تقاضا میشود تا وظیفه ایمانی و وجدانی خود را در زمینه ایفاء کنند. فورمه دیگری هم بخاطر رفع تبعیض برای گلابزوی از طرف آئینه افغانستان تجویز شده است.

ادب دري درباره ظالم و ظلم اندیشه های جاودان دارد که چنتای آنرا من حیث پند عبرت یاد آور می شویم:

دیده باشی لکه های دامن قصاب را (صائب)	خون ناحق دست از دامن قاتل برنداشت
غیر عبرت هر چه گیری، باز میگیرد ز تو (صائب)	هر چه بخشد عالم ناساز، میگیرد ز تو
سرکشان سرپیش اندازند در چوگان زدن (صائب)	ظلم بر افتادگان شرمندگی می آورد
بر خرمنی نتاخت که خود هم فنا نشد (سعدی)	با مردمی فتاده مکن دشمنی که برق
که نی آخر بجرم سرکشی ها بوریا گردد (بیدل)	مکن گردن فرازی تا ناسازد دهر پامالت
که هر تخت را تخته ای است پیش (نظامی)	مزن تکیه برمسند و تخت خویش



کتاب جنایات "ترا" بجز کمال نیست
که سرانگشت تر کشم و صفحه بشمارم

هموطن!

به تصویر کشیدن نگاه کن تا ضجه و فریاد بیوه زنان و یتیمان را
مکملیکه ماران راکت گلیبدین و ممدستانش بسوی آن شلیک
میشد، به یاد بیابری، نفرت و نفرت را به این قاتل بفرست.

هموطن عزیز!

گلیبدین جنایت اندیشه، جنایت پیشه، جنایت کار به هالند می آید. پسر و دامادش هم اکنون در هالند پناه برده و در یکی از شهرهای این مملکت بسر میبرند. نگهدارید قاتل فرزندان و عزیزان شما، ویرانگر ده و دیار شما و بر بادگر مدینیت و فرهنگ شما؛ آخرین روزهای عمر ننگین اشرا در هالند پایان آورد. پناهندگی حق نیست که در هیچ جای جهان جای زندگی کردن را ندارد و گلیبدین و یارانش خانه و میهن را به آتش کشیده اند. بدون تعلل فورمه زیرین را خانه پری کرده و به وزارت عدلیه هالند بفرستید. حق بیان، حق اعتراض، و حق ابراز نظر در قانون اساسی هالند درج است و بر دوسه و جریبان پناهندگی تان هیچ تأثیر منفی ندارد. لطفاً قبل از خانه پری، این فورمه را کاپی و به دوستان و آشنایان خود در داخل و خارج هالند پست کنید و از آنها بخواهید که آنرا بعد خانه پری به آدرس وزارت عدلیه هالند که قسمت بالائی فورمه درج است بفرستند. مؤلف باشد.

یادداشت آئینه افغانستان: فورمه مجوز نشریه (آذرخش) بطرف چاپ
صفحه درباره گلیبدین و فورمه مجوز آئینه افغانستان بطرف راست
صفحه درباره گلابزوی تقدیم است. بحقیقه ماتبعیض خواهد بود اگر یک
خونخوار را سجل کنیم و درباره خونریز دیگری سکوت اختیار نمائیم

Ministrie van Justitie
t. a. v. Afdeling IND
Schedeldoekhaven 100
2511 EX Holland.

Here by I protest against granting asylum to Gulbuddin Hekmatyar by the government of the Netherlands. He has committed crime against humanity and there is no place for him in any democratic society.

Name :

Initials :

Address:

Country:

Signature..... Date.....

Ministrie van Justitie
t. a. v. Afdeling IND
Schedeldoekhaven 100
2511 EX Holland.

Hereby I protest against granting asylum to Said Mohammad Gulabzoy by the Government of Netherlands. He has committed crime against humnaity and there is no place for such a criminal in any democratic society.

First Name:

Last Name.....

Address.....

Position in Afghanistan.....

Telephone ()

Signature

Date

ترجمه مندرجات فورمه بعد از آدرس:

من بر علیه پناه دادن گلیبدین حکمتیار و سید محمد گلایبزی
اعتراض میکنم زیرا او مرتکب جنایت شده و در هیچ جامعه دموکراتیک جایی ندارد.

۷۶
سازمان
کتابخانه

از چهار ماه باینطرف شنیده میشود که آقای خوجه نین رباني در صدد تشکیل یک حکومت جدید میباشد. بعد از گذشته شدن غفورزی در بامیان، خوجه نین رباني تا حال صدراعظم دیگر مقرر نکرده و پس از سقوط ولایات شمال و مرار شریف که مرکز حکومت او بود، خودش متواری شده گاهی از بدخشان، گاهی از کولاب، گاهی از چاریکار و گاهی هم از ماسکو صدایش شنیده میشود. اما بتاريخ ۲۵ اپریل شنیده شد که خوجه نین یک حکومت ۱۳ عضوي و هم یک پارلمان ۱۸۰ نفری تشکیل داده و عبدالرسول سیاف بحیث صدراعظم این حکومت کاندید میباشد؛ حاجي قدیر سابق والي ننگرهار بحیث معاون صدراعظم و وزیر داخله، احمد شاه مسعود بحیث وزیر دفاع و یونس قانوني بحیث وزیر خارجه در نظر گرفته شده، سه نفر زن هم در کابینه او شامل میباشند که اسم شان افشاء نشده است.

مردم افغانستان همه با چهره های اعضای حکومت جدید خوجه نین آشنا میباشند که هر کدامش محض برای بدست آوردن قدرت و چوکی تلاش داشته اند. بطور مثال عبدالرسول سیاف شخصیت که خزائن جهاد را در پشاور غصب کرد و از عربهای خریبول ملیونها دالر برای ترویج مذهب وهابي در افغانستان گرفت، یک پوهنتون در صوبه سرحد تاسیس کرد که مصرف آنرا عربهای وهابي میدادند و شرط اول شمول در آن پوهنتون قبول مذهب وهابي بود؛ نصاب درسی آن پوهنتون را شخص سیاف طوری ترتیب کرده بود که جوانان را از صوبه صنف هشتم ونهم برای مغز شوئی به کورسهای مستعجله شامل میساخت و در ظرف شش ماه لیسانس و در ظرف یکسال ماستری میداد. هنگامیکه او در اولین حکومت جلای وطن در پشاور بحیث صدراعظم تعیین گردید در یک بیانیه خود افغانهای مهاجر در امریکا و اروپا را «شغالان» خواند (یعنی که غیر از قوله کشیدن کاری از آنها ساخته نیست)، و در بیانیه دیگر پادشاه سابق گفت که اگر خیال آمدن با افغانستان را داشته باشد «باید چشم های خود را سرمه کرده بیاید» (یعنی مثل گوسفند قرباني برای حلال شدن آماده باشد). شخص قصي القلب و ظالمي چون سیاف که در دشت برچی و کوته سنگی هزاران نفر را قتل عام کرده و با چنین سوابق و اعمال که در هر تار ریش انبوه او صد شیطان گره خورده، از صدارت او در یک حکومت معزول و تجزیه طلب چه توقع میتوان داشت. حاجي قدیر در زمان ولایت ننگرهار خود با سه برادر دیگرش که به (برادران کارامازوف مشهورند) ادعای سلطنت کرد و خاندان خود را خاندان سلطنتی میشمرد، یک کمپنی هوايي ساخت که توسط آن بین جلال آباد و امارات عربي مواد مخدره و شراب تجارت میکرد و ازین طریق ملیونها دالر پیدا کرد، جای دادهای مردم را غصب و قصرهای شخصی آباد کرد در حالیکه مردم ننگرهار بنان خوردن خود محتاج بودند. یونس قانوني یک شخص چالاک و قدرت طلب است که از یکطرف توسط باجه خود آقای سیرت بگروه سیرت و طرفداران پادشاه سابق رابطه دارد و از طرف دیگر برای احراز چوکی خود را در پهلوی رباني و مسعود قایم ساخته، این همان شخصیت که در جلسه لویه جرگه سیرت در بن در خطابه خود گفت که «قندهار پایتخت احمد شاه کبیر توسط پاکستانیها اشغال شده...» و پشتونهای حاضر در آن جلسه از قبیل آقایان عبدالاحد کرزي، عزیزالله واصفي و عبدالله پوپل از شنیدن این جمله چک چک کنان اتن انداختند.

خلاصه اینکه ازین حکومت جدید خوجه نین برای افغانستان زخمی و مخروبه چیزی بورنمیشه، اما رباني بدینوسیله میخواهد دنیا نشان بدهد که بطرف قانونیت و مشروعیت روان است، یعنی حکومتی دارد و پارلمانی دارد که در هر دوی آن زنها اشتراک دارند و باین ترتیب حمایت بین المللي را جلب کند، در حالیکه تبعیضی در مورد حقوق زن در دوره حکومت رباني شروع شده و اسناد این تبعیض در همین شماره نشر گردیده است. حکومت طالبان باید ازین تظاهر رباني درس عبرت بگیرند، زیرا رباني در حالیکه بالای ده فیصد خاک و نفوس کشور مسلط میباشد بدنیای متعذر تظاهر میکند که یک حکومت پارلمانی و مشروع دارد، در حالیکه طالبان با داشتن ۹۰ فیصد خاک و نفوس کشور هنوز هم با یک حکومت سرپرست و بدون پارلمان طوری حکومت میکنند که غیر از طالب بدیگر اقشار حق شمول در حکومت را قایل نبوده و زنان کشور را بکلی از حقوق مدني و تعلیم و تربیه محروم ساخته اند؛ طالبان با این روش خود روز تا روز حمایت مردم افغانستان و هم جامعه بین المللي را از دست داده میروند، در حالیکه خوجه نین رباني روز تا روز حمایت بیشتر بین المللي و هم اسلحه و پول بیشتری از روسیه و ایران بدست می آورد.

پیشنهاد ما بطالبان اینست تا از پادشاه سابق دعوت کنند بقندهار بیاید و سپس جناب ملا محمد عمر مجاهد و پادشاه سابق هردو لویه جرگه ملی را برای حل قضیه افغانستان دعوت کنند و هردو بفیصله های لویه جرگه گردن تسلیم بگذارند. و من الله التوفیق.

(تبصره مدیر مسئول)

اعلامیہ پادشاہ سابق بارتباط لوہہ جرگہ اضطراری

۱ علی حضرت د افغانستان پخواني پاچا

خپل د سولې د وړاندیز تطبیق د اضطراري لویو مجرې د جوړېدو د لاسي پیل کړ

14

اعليٰ حضرت داغستان پخواني پاچا ، په تېرو د سرو وروځو کي (د اپرېل د ۲۷ مې نېټه تر ۲۹ مې پورې) دخپلو وروڼو د اديجي مشا وروسته په روم کي وليدل او دهغه په ترڅ کي يې داغستان د قضيې د سياسي حل د هغه وروڼو د تطبيق پر امکاناتو ماندي غوره کړې چې ټول کاله د هغه يې وړاندي کړي و .

۱- داعلی حضرت عیسیٰ (ع) ۱۰۰ سالہ عرصہ میں دنیا میں رہے۔ ان کا مقصد انسانیت کو اللہ کی طرف سے بھیجا گیا ہے۔ ان کا مقصد انسانیت کو اللہ کی طرف سے بھیجا گیا ہے۔ ان کا مقصد انسانیت کو اللہ کی طرف سے بھیجا گیا ہے۔

۲۔ داخل طراري لاري جرگي د سجون د هيئت په ټوله د ۳۵ ټخه تر ۳۵ تنه پورې د يوه افغاني هيئت د اعضاءو فهرست ترتيب شو . قاضی شوي د هېڅي دولتي خدای په توفيق سره به د دغه هيئت غړيتوب د شورا لخوا وکړ او نيو په ترڅ کې ، په رقم کې پخپله د اعليحضرت په وړاندي جوړې شي .

۳۔ داخلطریعی لوی جگرگی دسمون هیئت ددغی جگرگی دجوریدو، داعضاو و دشمبر او ددوی دتاکنی دخننگوالی، دجش نود اجندا او داخلطریعی لوی جگرگی دیریکرو دتطبیق، دوصایلر په اړه (لایم قدیر ونه غوښه کوي) :

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقَ

مردم . ۱۳۷۸ / ۲ / ۹ ش .
۱۹۹۹ / ۴ / ۲۹ م .

اعلیٰ حضرت پادشاہ سابق افغانستان

تطبیق پیشنهاد صلح شان را از طریق دائی نمودن لویه جرگه اضطراری آغاز نمودند

۱. علیحضرت پادشاه سابق افغانستان، طی سه روز گذشته (۲۷-۲۹ اپریل ۱۹۹۹) با یک عده از مشا درین نزدیک و دایمی شان در روم ملاقات نموده و در آن امکانات تطبیق پیشنهاد حل سیاسی قضیه افغانستان را که چند سال قبل تقدیم نموده اند، مورد بررسی قرار داده و در مجلس مشا درین علیحضرت پادشاه سابق که به حضور علیحضرت در منزل شان در روم صورت گرفت، مطالب آتی تثبیت گردید:

۱- برخی از مشدورین علیحضرت مکلف گردیدند تا با مراجع باصلاحیت حرکت کسلاطالیا و مخالفین شان به صورت مستقیم ارتباط حاصل نموده ، دعوت علیحضرت یا دشت سابق را به منظور مشترک در محلیه صلح و لزوم خاتمه دادن به جنگ و خونریزی به آنها بفرستند.

۲- فهرست اعضای یک هیئت افغانی متشکل از ۳۰-۳۵ نفر به هیئت تنظیم کننده لویه جرگه اضطراری ترتیب گردید و قرار است به توفیق خداوند بزرگ (ع) جلسات این هیئت در خلال چند هفته آینده در دوم و با حضور شخص علیحضرت یا دشت سابق داور گردد.

۳۔ ہیئت تنہیم کنندہ لمیہ جوڑ اضطرار سے در مورد اعتقاد آن جوگر ، تعداد اعضاء و ملکیہ
انتخاب ایشان ، ابعاد ای مباحثت و کسامل تعلیمیتہ تعلیم لمیہ جوگر انتظاریہ تعداد ایشان لازم
و حقن اللہ العالیہ فیہ .

۱۳۷۸/۲/۹
۱۹۹۹/۲/۲۹

تصمیم سه فقره ای پادشاه سابق ۱۵

چنانکه هموطنان اطلاع دارند جناب محمد ظاهر خان پادشاه سابق افغانستان در سال ۱۹۹۳ یک پلان سه فقره ای اعلان نمود که شکل پیشنهادی داشت و رکن اعظم آن تشکیل یک لویه جرگه اضطراری بود. در مدت شش سال گذشته بالای جوانب مختلف پلان مذکور و نقایص و خلاهای آن در مطبوعات افغانی در مهاجرت بسیار صحبت شده و انتقاد شده همانا عدم تحرک در اصلاح و تطبیق آن پلان بود که محض روی کاغذ باقی ماند. اما اینک بامسرت می بینیم که تحرکی در روم پدید آمده چنانچه جناب پادشاه سابق بتاريخ ۲۹ اپریل ۱۹۹۹ اعلامیه دیگری صادر نموده شامل سه فقره و در مورد هر فقره تصمیم قبلی نیز بطور قطعی گرفته شده است؛ ازینجاست که ما این اعلامیه را «تصمیم سه فقره ای پادشاه سابق» عنوان داده ایم.

متن پشتو و دري اعلامیه مذکور در پایان این تبصره نشر شده که از ملاحظه هموطنان میگذرد. در اعلامیه آمده که «علیهحضرت پادشاه سابق افغانستان طی سه روز گذشته بایک عده از مشاورین نزدیک و دایمی شان در روم ملاقات نمودند...» نام مشاورین افشاء نشده ولی قرار معلوماتیکه بهمارسیده کسانیکه در روزهای اخیر اپریل در روم بودند عبارتند از شاغلو عبدالستار سیرت، هدایت ارسلان، رحیم وردک، حامد کرزی و سید احمد گیلانی؛ هکذا یک هیات دوفتری از وزارت خارجة امریکا بروم رفته و همراهی یک عضو عالیرتبة سفارت امریکا در روم باجناب پادشاه سابق دیداری داشته اند.

در اعلامیه میخوانیم که در مجلس مشاورین بحضور اعلیحضرت سه فقره تشبیت گردید و همین کلمه «تشبیت» که در اعلامیه های سابق پادشاه سابق دیده نشده، میرساند که تصمیمات ذیل قطعی میباشد:

(۱) یکعده مشاورین مکلف گردیده اند تا بامراجع باصلاحیت طالبان و رژیم معزول ربانی - مسعود ارتباط مستقیم قایم ساخته دعوت اعلیحضرت را بمنظور اشتراک در عملیه صلح برسانند.

در فقره اول نام مشاورین اعلیحضرت افشاء نشده ولی طالبان را «حرکت اسلامی طالبان» خوانده و رژیم معزول ربانی - مسعود را «مخالفین شان»، یعنی مخالفین طالبان، عنوان کرده است. درین فقره از هر دو طرف دعوت شده تا «در عملیه صلح و لزوم خاتمه دادن بجنگ و خونریزی» اشتراک نمایند و نامی از لویه جرگه اضطراری گرفته نشده است.

(۲) تصمیم دوم پادشاه سابق شامل دو جزء میباشد:

(یک) «فهرست اعضای یک هیات افغانی متشکل از ۳۰ - ۳۵ نفر بحیث هیئت تنظیم کننده لویه جرگه اضطراری ترتیب گردید.»

(دو) «قرار است بتوفیق خداوند بزرگ (ج) جلسات این هیئت در خلال چند هفته آینده در روم و بحضور شخص اعلیحضرت پادشاه سابق دایر گردد.»

تبصره: تعیین ۳۵ نفر بحیث هیئت تنظیم کننده طبعاً بمشوره و سفارش کسانی صورت گرفته که در جلسات سه روزه در روم حاضر بودند و اکثر شان همانهایی خواهند بود که در جلسات لویه جرگه سیرت در استانبول و بن شرکت داشتند. و اینکه جلسات هیئت تنظیم کننده بحضور اعلیحضرت در روم صورت میگیرد سرپوشی بنظر میرسد برای جلوگیری از ناکامی و بدنامی که لویه جرگه های سیرت به آن مبتلا شده اند.

(۳) «هیئت تنظیم کننده لویه جرگه اضطراری در مورد انعقاد آن جرگه، تعداد اعضاء و طریق انتخاب ایشان، اجندای مباحثات و وسائل تطبیق تصمیم لویه جرگه اضطراری تدابیر لازم اتخاذ می نمایند.»

تبصره: این فقره شامل مهمترین تصمیم پادشاه سابق میباشد؛ یعنی بهمین ۳۵ نفر در موارد ذیل صلاحیت کامل و عام و تام داده شده تا:

- در مورد انعقاد لویه جرگه اضطراری که دایر شود یا نشود تصمیم بگیرد؛
- تعداد اعضای لویه جرگه اضطراری را که مثلاً ۵۰ نفر باشد یا صد نفر یا بیشتر تشبیت نماید؛
- طریق انتخاب اعضای لویه جرگه اضطراری را که از کجا و چطور انتخاب شوند تشبیت میکند و شاید برای این منظور یک لایحه انتخابات بسازد تا باساس مواد مندرج آن انتخاب اعضاء صورت بگیرد - در حالیکه خود این ۳۵ نفر انتخاب نشده اند!!!
- اجندای مباحثات لویه جرگه اضطراری را بسازند، یعنی همان مواد و مطالبیکه این ۳۵ نفر لازم بینند در آجندای مباحثات شامل باشد نه دیگر مطالب!!!
- و در نهایت برای «تطبیق تصمیم لویه جرگه اضطراری تدابیر لازم اتخاذ نمایند.» این جزء اخیر فقره سوم چنین معنی میدهد که بعد از ختم لویه جرگه مجوزه، همین ۳۵ نفر بحیث حکومتیکه از جانب پادشاه سابق قبل از انعقاد لویه جرگه مقرر شده بعد از ختم لویه جرگه تصمیمات آنرا نیز تطبیق نماید! و درینجا سوالی پیدا

میشود که ضرورت بانمقاد لویه جرگه چه خواهد بود، چونکه همین ۳۵ نفر صلاحیت عام و تام دارند تا همه کارها را اجرا کنند.

مدیر مسئول آئینه افغانستان از طرفداران جدی تشکیل لویه جرگه بوده و میباید، ثبوت این مدعا در شماره های ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ آئینه افغانستان موجود است که لویه جرگه را یگانه راه حل مشکل افغانستان دانسته و تشکیل فوری و عاجل آنرا تقاضا کرده است، نگاه کنید نوشته مدیر مسئول را تحت عنوان «چطور لویه جرگه؟» در شمار ۷۵ صفحه ۸. هکذا این نویسنده جناب محمد ظاهر خان پادشاه سابق افغانستان را یک شخصیت محبوب و موثر نزد ملت تشخیص نموده منحصی یک ریش سفید خیرخواه و خیراندیش برای ملت و درموقف بابای ملت، حرمت زیاد برایشان قایل میباید بلکه جناب پادشاه سابق را یک شخصیت غنیمت و یک مرجع امیدواری برای حل قضیه افغانستان میبشارد و ازین اقدام اخیر شان که بعد از سالها انتظار مردم، بیک حرکت جدی دست یازیده اند به نیکی استقبال میکند، ولی منحصی یک ژورنالیست که وظیفه تحلیل رویدادها را بعهده دارد، خود را مکلف می بیند مراتب آتی را بتوجه جناب پادشاه سابق برساند:

(۱) همین اعلامیه ۱۵ سطری جناب پادشاه سابق بشکل یک اعلامیه سلطنتی صادر شده، در ۱۵ سطر هفت بار کلمه «(علیحضرت)» تکرار شده، اگرچه این یک کلمه تشریفاتی است اما ایکاش در متن اعلامیه یک جمله گنجانیده میشد که جناب پادشاه سابق درصدد احراز قدرت یا تجدید موسسه سلطنت برای خودشان نمیباشند.

(۲) اصطلاح «لویه جرگه» خودش مفهوم اضطرار را دربردارد، لهذا ایزاد کلمه اضطراری چنین تلقی میشود که یک لویه جرگه عادی نیز بدنبال خواهد بود و باز لویه جرگه عادی صلاحیت خواهد داشت تا تصمیمات لویه جرگه اضطراری را رد و منسوخ سازد، خصوصا که از فحوی اعلامیه استنباط میشود که لویه جرگه اضطراری در خارج از کشور دایر خواهد شد.

(۳) لویه جرگه وقتی موفق و تصمیمات آن موثر و قابل تطبیق خواهد بود که بداخل کشور دایر گردد؛ خدانکند که این لویه جرگه مجوز جناب پادشاه سابق بخارج مملکت تشکیل شود که در آنصورت نه تنها تصاویب آن معلق خواهد ماند بلکه از اهمیت لویه جرگه بحیث یگانه موسسه واجد عالیتترین صلاحیت تقنینی نیز کاسته خواهد شد، بلکه لویه جرگه حیثیت بازبچه ایرا خواهد گرفت که هر جنگ سالار و هر قوماندان آنرا برای مقاصد خود درحیطه صلاحیت خود دایر نماید.

(۴) جناب پادشاه سابق بعد از آنکه در سال ۱۹۷۳ رسماً از مقام سلطنت افغانستان استعفی دادند، متأسفانه فعلاً شرعاً و قانوناً صلاحیت احضار لویه جرگه را ندارند، ولو که آقایان سید احمد گیلانی و صبغت الله مجددي هم بطرفداري شان فتوی بدهند. هکذا جناب ملا محمد عمر مجاهد در شرایط حاضری تنهائی صلاحیت احضار لویه جرگه را ندارند، اما اگر فتوی احضار لویه جرگه توسط هر دو جانب - جناب پادشاه سابق و جناب ملا محمد عمر مجاهد - صادر گردد مشروعیت و قانونیت خواهد داشت.

(۵) بنظر من باسأس شناختیکه از جهانبینی حکومت طالبان دارم، دعوت شما را نمی پذیرند و به لویه جرگه اضطراری شما شرکت نمیکنند، اعزام هیات بقندهار عبث و ضیاع وقت است؛ اما اگر شخص خود شما با قبول تمام خطرات احتمالی بقندهار بروید شاید ملا محمد عمر مجاهد بادر نظر گرفتن منافع ملی افغانستان حاضر شود تا باشتراک شما لویه جرگه را دایر نماید؛ وجه بهتر که لویه جرگه توسط یک کمیسیون متشکل از ده نفر شخصیت های بانفوذ و شناخته شده احضار و دایر گردد.

(۶) کمیسیون ۳۵ نفری که جناب پادشاه سابق تعیین و تمام صلاحیت ها را باین کمیسیون داده اند خدا کند اشخاصی مانند آقایان حامد کرزی، هدایت ارسلا و امثالهم در آن نباشند زیرا اینها نزد (سی آی ای) و (آی اسی آی) نمره دارند. علاوه کار و وظایف این کمیسیون باید همزمان باتشکیل لویه جرگه تمام شود و اعضای این کمیسیون حق شمول در لویه جرگه و هم حق شمول در حکومتیکه توسط لویه جرگه انتخاب میشود، نداشته باشند؛ درغیر آن مقوله «خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه...» صدق خواهد کرد!!!

(۷) ذهنیت عامه فعلاً ازینقرار است که اکثر اعضای کمیسیون ۳۵ نفری از گماشتگان آقای سیرت خواهند بود و لویه جرگه روم دوام لویه جرگه سیرت در بن - آلمان میباید. از تدبیر و کفایت جناب پادشاه سابق توقع میروود این ذهنیت را خنثی بسازند.

(۸) افغانها در حال حاضر در یک حالت شک و تردید قرار داشته یکی بالای دیگر اعتماد ندارند و از تشبثات مخفی بدمیبرند؛ یک دلیل ناکامی تشبثات آقای سیرت همین کارهای «زیرزمینی» او بود. مخفی نگهداشتن نام اشخاص دخیل، آنهم در امر حیاتی مانند لویه جرگه، تاثیر نامطلوب و شک تولید کرده، زیرا مردم میگویند حق دارند بدانند سرنوشت شان بدست چگونه اشخاص داده میشود. امید است سیاست پنهان و اسرار آمیز سیاست دروازه های باز تبدیل گردد.

شماره مسلسل ۷۶

نامه سرکشاده بروس ریچاردسن رادربخش انگلیسی بخوانید

(۹) یکمده هموطنان از مدیر مسئول این مجله پرسیده اند که چون اعلامیه جناب پادشاه سابق دو روز بعد از اعلان تاسیس حکومت و پارلمان توسط آقای ربانی صادر گردیده، آیا در بین این دو اعلامیه کدام ارتباطی موجود است یا خیر؟ اینها میگویند و قتیکه ربانی بر سر قدرت بود نه لویه جرگه را قبول داشت و نه زعامت پادشاه سابق را، اما از یکسال باینطرف هر دو را خواستار شده بلکه پیهم اصرار میورزد و دو هفته پیش سخنگوی ربانی از پادشاه سابق بحیث شخصیت مورد قبول جبهه شمال سخن گفته است. این نوع سوالات نیز قابل توضیح میباشد. (تبصره: مدیر مسئول)

تشکیل یک لویه جرگه یک ضرورت عاجل

صفي الله التزام ژورنالست آزاد میدیای افغانی در نیویارک
زمانیکه قوای سرخ اردوی شوروی سابق بآثر قیامهای سرتاسری ملت مجاهد، شجاع و غیور افغان با خسارات عظیم جانی و مالی و اقتصادی مردم ما بشکست فاحش مواجه و از خاک مقدس ما بیرون رانده شدند و رژیم استبدادی کمونستی نیز در کشور ما سقوط نمود و قدرت سیاسی بدست حکومت نامنهاد اسلامی افتاد که از بد بدتر شد، اما متأسفانه از آن تاریخ تا حال که تقریباً ۹ سال گذشته از طرف حکومت وقت برای تشکیل یک حکومت قوی و مرکزی و فراگیر که طرف تأیید و پشتیبانی اکثریت ملت ما باشد کوشش بعمل نیامده است، بلکه تا امروز جنگهای خونین و تباه کن بشری و طولانی تنظیمی قتل و برادر کشی سخت دوام پیدا کرده و در اثر آن وطن عزیز و مردم شریف ما به تباهی سوق داده شد، علو تا نفاق و بدبینی شدت یافت و کشور ما بطرف تجزیه نزدیکتر شد.

هر گاه بسوابق ۲۰ ساله و جریانیهای خونین و تباه کن بشری وطن ما دقیق نظر بیاوریم، معلوم میشود که برای راه حل اساسی قضیه دردناک کشور جناب معظم محمد ظاهر شاه در پلان صلح سه فقره ای شان برای افغانستان جنگ زده بصورت قطعی و جدی تشکیل یک لویه جرگه ملی اضطراری و افغانی را تأیید و تأکید فرموده بودند که البته پلان صلح ملل متحد برای افغانستان نیز تا با امروز از همین لویه جرگه ملی و عنعنوی افغانی تأکید میورزد. اما متأسفانه تا با امروز این پلان جامع و صلح آمیز برای کشور ما از طرف هیچ یکی از جناحهای درگیر جنگ در کشور عملی و مرمی الاجرا قرار نگرفته است.

بنظر میآید که راه حل اساسی و مورد قبول بحران کشور ما توسط دایر شدن لویه جرگه ملی و عنعنوی افغانی میسر است و بس که باید این لویه جرگه با اشتراک و ریاست شخص جناب پادشاه سابق که از اعتبار و منزلت و شناخت بین المللی برخوردار است، در شهر زیبای کابل به همکاری صادقانه جنش ملی و اسلامی طالبان و دیگر جناحهای درگیر در جنگ و در زیر چتر و حمایت سازمان ملل متحد و سازمان کشورهای اسلامی تشکیل شود. امیدواریم کلیه جناحهای درگیر جنگ خصوصاً طالبان که بیشترین خاک کشور را در دست گرفته اند خود را باراده پاک ملت مجاهد تسلیم کنند و سلاح خود را بزمین بگذارند و به اراده ملت برای تشکیل لویه جرگه تن داده زعمیم ملی و دولت موقت را تا انتخابات سرتاسری کشور تعیین کنند و البته زمام امور کشور را برای یکدوره انتقالی طوراً مانت بر رئیس دولت موقت بپسارند. از جنش اسلامی طالبان و دیگر جناحهای درگیر جنگ احتراماً تقاضا میشود تا باراده ملت مجاهد و قهرمان افغانستان تسلیم و از جناب پادشاه سابق بحیث یک شخصیت مصلح و خیر خواه ملت دعوت بعمل آید تا یک کشور برگشته از طریق اتحاد و اتفاق کشور را از این تباهی نجات بدهند تا صلح و امنیت کامل بر وطن برگشته و کشور ما مجدداً در دایف ممالک متمدنی و متقدم مثل سابق احراز مقام نماید. از جانب دیگر کمکهای جهانی جلب و بازسازی ملی شروع و بیرق ملی و تاریخی محراب و منبر نشان در سرتاسر افغانستان و مقر ملل متحد و جامعه بین المللی مثل سابق برافراشته شود. انشاء الله بامید یک افغانستان واحد و متحد و سربلند. مورخ ۲۰ مارچ ۱۹۹۹ - حوت ۱۳۷۷

روز منحوس هفتم ثور

روز هفتم ثور در تاریخ افغانستان بحیث بدشگون ترین، منحوس ترین، ننگین ترین، خجالتبارترین، خونریزترین، سیاه ترین و تباه کننده ترین روز نام گرفته و بعد ازین روز است که صدها هزار افغان بیگناه توسط کمونستها و روسها در زندانها و پولیگونهای بطور وحشیانه شهید و در چقروریهائی که توسط بولدوزرها حفر شده بدون رعایت کرامت انسانی بطور دسته جمعی دفن میگردند. بعد ازین روز است که خاک و تمامیت ارضی افغانستان توسط لشکر سرخ اشغال و میلیونها افغان مجبور به ترک وطن شده آواره و مهاجر میگردند. بعد ازین روز است که روسها رسماً به مغز شوئی و تباهی اولاد افغان دست یازیده یک اقلیت ده هزار نفری کمونستهای افغان را برای مقاصد استثماري و استعماري خود استخدام و از لحاظ اقتصادی و فرهنگی به روسی ساختن افغانستان آغاز میکنند و....

در حالیکه کودتای سرطانی ۲۹ سرطان توسط داود خان یک حرکت انتقامی و قدرت طلبی بود و کمونستهای افغان در آن سهم داشته در دوره جمهوریت قلابی لیونی سردار کمونستها بتدریج چرخهای حساس این دولت

را بدست گرفته زمینه را برای کودتای کمونستی ۷ ثور مساعد ساختند، این دو روز منحوس، یعنی ۲۶ سرطان و ۷ ثور، هر آئینه سزاوار آنست که هر سال بدبختیهای ناشی ازین دوروز منحوس به نسلهای آینده گزارش داده شود.

در امریکا رادیو پیام افغان که توسط آقای عمر خطاب تدویر میشود و رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان در شمال کلفورتیا که توسط میرمن فریده انوری تدویر میشود، بمناسبت هفتم ثور پروگرامهای خاصی پخش کردند و مدیر مسئول آئینه افغانستان نیز در مصاحبه های هر دو رادیو دعوت شده و سهم گرفته است.

قابل تذکر است که میرمن فریده انوری متصدی رادیو صدای افغانستان در بخش سانفرانسکو پروگرام (تاریخ شفاهی واقعات افغانستان) را که توسط آقای ذبیح الله عصمتی تدویر میشود، در پنج هفته اخیر بموضوع «کودتای ۲۶ سرطان» تخصیص داده از دانشمند محترم دکتور سید عبدالله کاظم که وظیفه افتخاری تحلیلگر واقعات سیاسی رادیو را بعهده دارند، دعوت کرده بودند تا تمام واقعات دوره جمهوری را از آغاز کودتای ۲۶ سرطان تا کودتای ۷ ثور تحلیل و بررسی نموده با مشاهدات شخصی خود شان بمردم بگویند. درین پروگرام که هفته یکبار بین سه تا چهار ساعت طول میکشید و مجموعاً حد اقل ۱۵ ساعت گفت و شنود رادرب گرفته و بیشتر از ۵۰ نفر افغان نیز خاطرات و مشاهدات خود را از طریق رادیو به آن افزوده است، تمام جوانب موضوع تحلیل و بررسی گردیده و بنظر اکثریت کسانی که در مباحث مذکور سهم گرفتند گویا کودتای ۲۶ سرطان زمینه را برای کودتای کمونستی ۷ ثور مساعد ساخته بود. تحلیل های بیطرفانه و غیر جانبدارانه دکتور سید عبدالله کاظم از رویدادهای دوره جمهوری، حتی در مواردیکه بشخص خودش تعلق میگرفت، قابل تمجید و ستایش میباشد و این تمجید از زبان یکمده شنوندگان در ضمن مصاحبه هانیز شنیده شده است.

صفحه ای از خاطرات یک مولف روسی

بیراهون خوش گذرانیهای نبی عظیمی

اقتباس از کتاب «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» تألیف محمود قاریف - ترجمه عزیز آریانفر - صفحه ۱۶۳

« آصف دلاور بعنوان کسیکه زمان دراز بحیث فرمانده کار کرده و تجربه عظیم جنگی داشت، بیش از هر کسی روانشناسی افسر و سرباز افغان را میدانست و خوب درک میکرد که چه چیزی رامیتوان از آنان خواست، و چه چیزی را نه. طوریکه در گذشته یادآور گردیدیم، او بخش بیشتر وقت خود را در جبهات سهمگین در کارزار نبرد که رئیس جمهور او را به آنجا میفرستاد، میگذرانید. در دشوارترین اوضاع، در لحظه خطر، او کاملاً خونسردی و آرامش خود را حفظ میکرد، با آنکه جنگ ده ساله او را بیش از حد خسته و فرسوده ساخته بود. شماری از افسران ارشد مانند نبی عظیمی معاون اول وزیر دفاع، ارتشبد رفیع و سپهد لودین محیلانه بگونه متناوب به بهانه تداوی و آسایش به شوروی میرفتند، مگر آصف دلاور که بیش از هر کسی باین کار نیاز داشت، هیچگاهی فرصت نیافت این کار را بکند.

گذشته از اینها ژنرال دلاور یک فرمانده تمام عیار افغانی بود که تلاش می ورزید صادقانه وظیفه خود را انجام دهد، مگر ابتکار خاصی در اتخاذ تصمیم مستقل بخرج نمیداد. او باندازه کافی فعال در روند عملیات رزمی مداخله نمیکرد و گاهی اصلاً هیچگونه دستوری نمیداد، باین دستاویز که «هر فرمانده باید خود بداند که چه کند.» نه تنها در دلاور، بلکه در شماری دیگر از افسران کاردان و مجرب افغانی واضحاً تمایل برهبری عمومی بمشاهده میرسید و آنها بگونه با اکراه به باریکیها و جزئیات مسایل مورد بررسی که در ارتش گامی بس مهم است، توجه میکردند.

در آن هنگام من اینگونه رفتار فرماندهان افغانی را بعنوان درهم آمیزی از خردمندی (که مبتنی بر شناخت عمیقتر از زندگی افغانستان) و باور به آن که بیاری خداوند (انشاء الله) بگونه ای گره کار گشوده خواهد شد، ارزیابی میکردم. البته همه این مسائل بهیچ عنوان با ارزشهایی که مختص طبیعت من بودند و بمن اجازه نمیدادند تحت هیچ شرایطی با آنچه که رخ میدهد توافق نمایم و مرا وادار میساختند تا پایان تلاش و رزم که اوضاع را تغییر بدهم و بانجام وظیفه مطروحه دست یابم، سازگار نبودند. مگر در افغانستان در درازای سده ها ارزشها، رواجها و سنت های ویژه ای پدید آمده بود که حتی تا بامروز پس از گذشت سالیان دراز برای ما بسیاری از آن بشکل معما و چیستان مانده است.

رئیس اداره عملیاتی (معاون رئیس ستاد ارتش) سرلشکر محمد انور: ما بیشتر درباره دستیار اول او ژنرال اسماعیل صحبت کردیم.

رئیس اداره استخبارات ژنرال عبدالحق صمدی: «...»

نامه سرکشاده بروس ریچاردسن رادربخش انگلیسی بخوانید

مدای هی آی ای / CIA¹⁹ از دره پنجشیر

عبدالحمید انوری از کانکور

از چندی، باینطرف منابع طالبان در افغانستان و گزارشگران خارجی مدعی شده اند که ارتباطی بین احمد شاه مسعود و مقامات امریکائی بوجود آمده و گفت و شنود هائی بین آنها صورت گرفته است، بهمین اساس آقای احمد شاه مسعود طی مصاحبه ای با آژانس خبر رسانی (فرانس پرس) هرگونه تماس و کمک از طرف ایالات متحده را رد کرد. (معلومات هیچ مقامی در افغانستان امروزی شهادت آنرا ندارد که بگرفتن کمکهای خارجی اعتراف کند!!!).

گفته میشد که یک مقام بلند پایه امریکائی در تاجکستان با احمد شاه مسعود دیدار نموده و بین پنج تا پنجاه میلیون دالر به وی پرداخت نموده است. بعد از مقامات طالبان از دست داشتن مسعود و افرادش در ترور اسامه بن لادن پرده برداشته و به وی اخطار دادند که بچنین کاری مبادرت نورزد که عواقب وخیمی در بر خواهد داشت. بهمین سلسله آقای مسعود طی مصاحبه دیگری با (اسوشیتد پرس) از اسامه بن لادن خواست تا افغانستان را ترک کند. همچنان هفته نامه امید به نقل از جریده (پیام مجاهد) خبر میدهد که: «منابع استخباراتی امریکا افشاء نموده اند که اسامه بن لادن از مریضی قلبی و سرطان رنج میرد و شدیداً بیمار است. آنها گفته اند با در نظر داشت شدت بیماری اسامه، مرگ وی در آینده نزدیک محتمل بنظر میرسد. این منابع گفته اند که اسامه با سازمان دادن حملات تروریستی در آخرین روزهای حیات خود میخواست لقب شهید را کسب کند.» ازین خبر سوالاتی پیدا میشود:

آیا واقعا سازمان جاسوسی (سیا) فعالیت های خویش را در افغانستان گسترش داده است؟

آیا ارتباطی بین سفر رسمی (جنرال ملک پهلوان) با امریکا و دیداری با مقامات (سیا) و ترور اسامه وجود دارد؟

آیا پنج میلیون دالر جایزه گرفتاری ویا ترور اسامه بن لادن، همان پنج میلیون دالری نیست که گفته میشود از طرف مقامات امریکائی به مسعود پرداخت شده است؟

آیا ارتباطی بین ملک پهلوان، احمد شاه مسعود و منابع استخباراتی و جاسوسی امریکا وجود دارد؟

آیا دیدار آقای ربانی از ریاض و دیدار یونس قانونی از امریکا و دیدار احمد شاه مسعود با مقامات امریکائی و ترکی و همچنان سفر گلبدین و دارو دسته اش به عربستان سعودی و مذاکره با مقامات سعودی، طرح یک توطئه بین المللی در قبال افغانستان نیست؟

باین سوالات (پیام مجاهد) منتشره پنجشیر خود جواب میدهد؛ توجه شود به خبری که به نقل از پیام مجاهد در فوق گزارش داده شد و این خبر در شماره ۳۴۷ هفته نامه امید انتشار یافته است.

منابع استخباراتی امریکا مریضی اسامه بن لادن را افشاء نموده و این خبر برای اولین بار صرف در (پیام مجاهد) گزارش داده شد، این خود میرساند که مسئولین و دست اندر کاران پیام مجاهد با مقامات جاسوسی و استخباراتی امریکائی در تماس هستند، در غیر آن چگونه این خبر قبل از اینکه در دیگر جراید انتشار یابد، به پنجشیر رسید و در پیام مجاهد انتشار یافت؟

با نشر این مطلب، مسئولین پیام مجاهد از راز دیرینه خویش پرده برداشتند و افشاء نمودند که نه تنها با مقامات جاسوسی روسی در تماس اند، بلکه با (سی آی ای) نیز روابطی محکم نموده اند. و نه حکومت امریکا بالای سازمان ملل متحد فشار وارد میکند که نمایندگانی رژیم فراری و نامرئی آقای ربانی در ملل متحد را همچنان برسمیت بشناسد و نمایندگانی های آن رژیم منحل در امریکا کما فی السابق وجود دارد.

امریکا خود از دهه هشتاد بدینسو حامی تروریسم بین المللی بوده و اکثر افرادی که امروز متهم با اعمال تروریستی میباشند و یا بهمین جرم در زندان های امریکا و ممالک عربی بسر میبرند، بگونه ای با سازمان جاسوسی (سیا) در ارتباط بوده و از طرف آن سازمان تمویل و حمایت می شده اند.

این فقط منابع امریکائی بودند که اعراب با اصطلاح نامطلوب را که حکومت های شان از ناحیه آنان احساس خطر میکردند، با مصارف گزاف بکشتار گاه افغانستان ارسال میداشتند، با امید آنکه از جنگ افغانستان زنده برنخواهند گشت. پس دیده میشود که امریکا هیچگونه علاقه ب مردم افغانستان نداشت و ارسال اعراب با افغانستان صرف خدمتی بود بکشور های عربی متحد امریکا. چون افغانها در جهاد مقدس خویش صرف باسلحه ضرورت داشتند نه بقوای بشری، اکنون امریکا همان افراد اعزامی خویش را از ترس آنکه مبدا یکشور های شان برگشته و باعث تشویش متحدین عربی بشود، بنام تروریست مورد تعقیب قرار داده و افرادی را مأمور اجرای ترور آنان ساخته، اما ضربه آنها باید مردم افغانستان که بازخواست گری ندارند، بخورند.

الهی تو آن کن که پایان کار تو خشنود باشی و ما رستگار (مورخ ۲۵ جنوری ۱۹۹۹)

مهمترین اخبار راجع با افغانستان

موضوع حقوق بشر و حقوق زن

موسسات حقوق بشر و حمایت از حقوق زن در امریکا، طالبان را سخت در پچال ساخته اند و روزی نیست که یک مجلس، یک مظاهره و یک گردهم آئي در زمینه صورت نگيرد، طرفه اینکه انجمن فيمينيست مجاريتي امریکا نه تنها ریشه های های عمیق و استوار با انجمنهای مشابه در اروپا و استرالیا دارند، که با برخورداری و استفاده از همبستگی و تائید آنها بالای موسسات بسیار مهم سياسي در امریکا و جهان، از قبیل قصر سفید، سنای امریکا، ملل متحد، صدارت انگلستان و ریاست جمهوري فرانسه و احزاب سياسي و حکومت آلمان اعمال نفوذ میکنند. یک نمونه از اعمال نفوذ این انجمن بالای کمپني یونیکال که بحیث یک دلیل منسوخ قرارداد یونیکال با طالبان در اخبار نیویارک تایمز گزارش یافته (خبر نیویارک تایمز را در بخش انگلیسی میخوانید) نمودار اهمیت و نفوذ این انجمن است. متأسفانه انجمن مذکور بدون شناخت و جوه فرهنگی افغانستان از یک عده افغانهای اوباش، پیسه ساز، و وطنفروش و بدنام مانند عمر صمد جوان بچه ای که نه کشور خود را میشناسد نه فرهنگ خود را و در جامعه و اخلاق کاپیتالیستی امریکا کلان شده در برابر دریافت دالر استادگی نمیتواند، قوی کوشان سابق تاپیست و اکنون پیسه ساز که از یک شخص کمبخت، ماجراجو و وطنفروشی مانند احمد شاه مسعود بلاتشبیه بحیث یک پیغمبر تمثیل میکند، چند عضو انجمن دیموکراسی برای کرمبول (که خود را انجمن صلح و دیموکراسی میخواند)، ثریابها پرچمی معلوم الحال قنقال سابق داکتر نجیب الله که بعد از زن برادر او شد، و زیباشورش کمونسیت معلوم الحال دیگر که سوابق او در افغانستان و امریکا بهمه معلوم است، همکاری و حمایت حاصل نموده و اینها و چند نفر از هواخواهان رباني - مسعود از قبیل داکتر محمد حیدرخان و داکتر ظاهر صدیق، ولي جان سابق کاتب حارنوال و امثالهم را به پیش انداخته بالای آنها شعارها و اعمال توهین آمیز خود از قبیل فروش پارچه های چادری را اجرا میکنند که در حقیقت فرهنگ افغان را توسط خود افغانها تقبیح و توهین می نمایند.

آئینه افغانستان برسم اعتراض بالای اعمال و تبلیغات نادکوت انجمن فيمينيست مجاريتي نامه ای بر رئیس و اعضای موسس آن بارتباط اجلاس مورخ ۲۹ مارچ ۱۹۹۹ انجمن مذکور در لاس انجلس تهیه و ارسال داشته که متن دري آن ضمن گزارش مظاهره افغانها بمقابل انجمن فيمينيست مجاريتي در بخش دري و متن انگلیسی نامه در بخش انگلیسی چاپ شده است. چنانکه ملاحظه میفرمایند، ما بر حسب موقف همیشگی خود از اظهار حقایق طفره نرفته ایم، و در حالیکه بالای نکات غلط و پروپاگندی انجمن فيمينيست ها با ارائه اسناد اعتراض کرده ایم، از آنچه حقیقت گفته و نوشته اند تائید کرده ایم و هم موقف خود را در برابر حکومت طالبان روشن ساخته و بحیث خیر خواه و روادار به آنها از روشهای ارتجاعی شان درسیات خارجی و داخلی آنها بطور جدی انتقاد نموده ایم. از نظریات حتی انتقادات هموطنان در زمینه استقبال و نشر خواهیم کرد.

دومین قرارداد مسعود با روسها

باستناد خبریکه ریوتر از قول کاردار سفارت رباني در دوشنبه - تاجکستان انتشار داد احمد شاه مسعود قومندان ولسوالی پنجشیر با وزیر دفاع روسیه در شهر دوشنبه ملاقات و مذاکراتی انجام داده بعد از قراردادی را امضاء کردند که بموجب آن قوای شوروی در امتداد سرحدات تاجکستان - افغانستان در مواقع ضرورت بکمک رژیم رباني - مسعود خواهد شتافت، هکذا تائید سياسي روسیه از رژیم معزول رباني - مسعود و کمکهای نظامی و مالی روسیه برای لشکر ایله جاری مسعود تا زمانیکه طالبان را مغلوب بسازد دوام خواهد کرد. این دومین قرارداد رسمیست که احمد شاه مسعود با روسها بطور خفیه و بدون صلاحیت ملت بلکه بضرر ملت افغان و محض برای خواسته ها و قدرت طلبی شخصی خود امضاء میکند. قرارداد اول او در زمان اشغال نظامی شوروی با قوماندان اعلي لشکر سرخ طور مخفیانه در کابل صورت گرفت و متن این قرارداد بعد از سقوط اتحاد شوروی کمونسیتی از اسناد کاجی بی بیرون شد و بدسترس جهان قرار گرفت که ژورنالیست امریکائی آقای بروس ریچاردسن بالای آن کتاب مستندی نوشته، کتاب مذکور بزبانهای دري و پشتو (واخیرا آلمانی) ترجمه شده و تقریباً در هر خانه افغان موجود است. بموجب قرارداد مذکور مسعود موافقت کرده بود تا شاهراه سالنگ را برای عبور لشکر سرخ محافظت و بالای لشکر سرخ فیر نکند، هکذا از حمله سایر گروه های مجاهدین بالای لشکر سرخ و لوبقیمت جنگ و کشتار مجاهدین افغان باشد، جلوگیری نماید. قرارداد دوم او بمصداق ضرب المثل عامیانه «یار قدیم واسپ زین کرده» بار دوم در ماه اپریل ۱۹۹۹ با وزیر دفاع شوروی باز هم بخاطر کشتن برادر افغان جهت رسیدن بقدرتی که پنجسال در دست او بود و بنا کامي و رسوائی خود او ورژیمیش انجامید، امضاء شده و بموجب این قرارداد روسها موافقه کرده اند لشکر خود را در تاجکستان در امتداد دریای آمو تزئید و تقویت نموده و بدرخواست رباني - مسعود بخدمت و دسترس آنها برای کشتار اولاد افغان قرار دهد. با امضای قرارداد دوم مسعود با روسها

[illegible]

انجمن «انجمن اکثریت نسوانگرای امریکا» در هالیوود و مظاهره و پروتست گروهی از افغانها بمقابل آن

انجمن «فیمینست مجاریتی - اکثریت نسوانگرای» امریکا بتاريخ ۲۹ مارچ ۱۹۹۹ محفلی در یک تیاتر واقع در هالیوود بحمايت از حقوق بشر و حقوق زن در افغانستان و در تقبیح طرز معامله طالبان با زنهای افغان دایر نموده از اکتورها و اکتريسي های هالیوود و از رجال سياسي و فرهنگي مقیم کلفورنيا دعوت کرده بود تا در تقبیح سیاست تبعیضي طالبان بمقابل زنان افغان و هم در «فندریزنگ - اعانه دهی» برای کمک بزنان افغان سهم بگیرند. در برگزاری این محفل خانم میویس لینو، زوجه جی مینو کومیدین معروف امریکا و گرداننده «برنامه شبانه» در تلویزیون کانال چارم امریکا سهم براننده داشته، تعداد زیاد اکتورها و اکتريسي ها، ژورنالیست های مشهور و صاحبان کمپني ها بارتباط همین زن و شوهر و نفوذ انجمن «اکثریت نسوانگرای امریکا»، جمعا حدود ششصد نفر، اشتراک نموده بودند.

انجمن اکثریت نسوانگرای امریکا درین اجتماع خود فقط از یک تعداد افغانهای طرفدار رژیم معزول رباني - مسعود، اعم از زن و مرد، برای اشتراک دعوت کرده بود و حدود ۶۰ نفر افغان بداخل تالار حضور بهم رسانیده بودند که روشناسان این گروه عبارتند از داکتر محمد حیدر سابق رئیس پوهنتون و بعد اسفیر رباني در اندونیزیا و فامیلش، داکتر ظاهر صدیق سابق رئیس نشرات وزارت اطلاعات و کلتور در دوره تره کی - امین، داکتر زین العابدین بارز، شاعلي ولي جان سابق کاتب خاږنوالي کابل اکنون متصدي مسجد خوجه ثین رباني در لاس انجلس، عمر صمد گرداننده رادیو آزادي در واشنگتن، خانم رونا پوپل بحیث نماینده گروهی از زنان افغان، خانم زیبا شورش سابق عضو فعال پرچم در کابل و اکنون از فعالین حقوق زن در امریکا، خانم ثریا بها سابق عضو فعال پرچم و قنفال داکتر نجیب الله که بعد از ازدواج نجیب الله با یک خانم دیگر، ثریا با محمد صدیق برادر نجیب الله ازدواج کرد و درین اواخر از محمد صدیق هم جدا شده در شمال کلفورنیا زندگی میکند و یکی از فعالین حقوق زن در افغانستان میباشد، خانم زهره راسخ از همکاران نزدیک داکتر روان فرهادي و خانم سیما ولي که خود را رئیس یکی از انجمن های زنان افغان در کلفورنیا معرفی کرده بود. قرار مسوم فهرست افغانهای دعوت شده از جانب داکتر روان فرهادي و حلقه امید بانجمن فیمینست مجاریتی داده شده و سفارش کرده بودند تا افغانهای مخالف رژیم معزول رباني و هم افغانهای بیطرف بشمول ژورنالستان رادعوت نکنند، چنانچه از چند نفر ژورنالست معروف در کلفورنیا - داکتر هاشمیان مدیر مسئول آئینه افغانستان، آقای عمر خطاب متصدي رادیو پیام افغان، میرمن فریده انوري و میرمن مینا کرباسي گردانندگان رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان نه تنها دعوت نکردند، بلکه بدرخواست تلفوني داکتر هاشمیان و میرمن فریده انوري تا بحیث ژورنالیست بانها حق اشتراک بدهند، لیک نگفتند.

حدود دو هفته قبل از اجتماع مذکور رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان پروگرام ها و مصاحبه های متواتر پیرامون اجتماع فیمینست مجاریتی و اهداف آن دایر ساخته، عده زیاد افغانها بمخالفت با این اجتماع اظهار نظر نمودند و دلایل شان ازین قرار بود:

(۱) فیمینست مجاریتی که ظاهرا بزیرنام حمایت از حقوق بشر و حقوق زن در افغانستان فعالیت میکند، هدف سياسي داشته و توسط مخالفین طالبان باینکار بضد طالبان تشویق شده است و اینها حق مداخله در امور داخلی افغانستان را ندارند.

(۲) فیمینست مجاریتی با ارسال تصویر چادري و فروش یکپارچه کوچک چادري بقیمت دو دالر توسط پاکتهای پوستي بمردم امریکا، بزیرنام کمک بزنان افغان، به کلتور و فرهنگ افغانها توهین نموده، بالای نام و فرهنگ زن افغان تجارت میکند و معلوم هم نیست که کمکهای شان بزنان افغان رسیده باشد.

(۳) فیمینست مجاریتی حق فندریزنگ - اعانه گیری بنام کمک بزنان افغان را درین مجلس نداشته، پولیکه جمع آوري میکند باید توسط یک مرجع مسؤل و مورد اطمینان همه افغانها برای موسسات خیریه از قبیل شفاخانه ها، یتیم خانه ها، بیوه خانه ها و غیره رسانده شود، در حالیکه انجمن مذکور اعانه های جمع شده را باین مقاصد سياسي مصرف میکنند و یا برای یک گروه خاص میدهند.

(۴) فیمینست مجاریتی باید بگروه طرفدار طالبان و هم با افغانهای بیطرف و خصوصا بچند نفر از خانمهای تحصیل کرده و مسلمان افغان و هم به نمایندگان انجمن های رسمي زنان افغان مقیم کلفورنیا موقع بدهد تا نظریات خود را درباره شرایط زندگی و حقوق زن در افغانستان اظهار کنند.

(۵) یک عده خانمهای طرفدار طالبان باین عقیده بودند که حقوق زن افغان داده شده و زنان افغان از حکومت طالبان و طرز معامله شان رضایت داشته، قوانین اسلامي مورد قبول مردم است، امریکائیان حق مداخله در مسائل فرهنگی افغانستان را ندارند.

۹) در دوره حکومت خوجه نین رباني که با اساس فتوی شرعی از طرف ستره محکمہ رباني مکاتب نسوان فاحشه خانه خوانده شد و مسدود گردید، زنان افغان از ادارات دولتي بشمول راديو و تلويزيون برطرف و خانه نشين ساخته شدند، علاوه بالای ناموس و عفت زن هر روز تعرض صورت میگرفت و صدها زن شوهردار توسط قوماندان لای شورای نظار از خانه وفامیل شان بزور تفنگ اختطاف میشد، فیمینست مجاریتی در آنوقت گجا بود و چرا صدای خود را برای حقوق زن بلند نمیکرد؟

در یک مصاحبه رادیویی سه ساعته چند روز قبل از انعقاد اجلاس فیمینست مجاریتی که توسط میرمن فریده انوری تدویر میشد و شاخلو داکتر سید عبدالله کاظم، داکتر محمد رحیم شیرزوی و داکتر هاشمیان بحیث مهمان راديو اشتراک داشتند، هکذا عده زیاد شنوندگان راديو اعم از زن و مرد هم در زمینه اظهار نظر نمودند، همه جوانب اجتماع فیمینست مجاریتی بررسی شد. سه نفر مهمانان راديو باین نظر بودند که اجتماع فیمینست مجاریتی معلول علتیست که اصل علت در افغانستان وجود دارد، اگر علت موجود نباشد یا رفع شود، معلول خود بخود از بین میرود. داکتر هاشمیان گفت: این اجلاس فیمینست مجاریتی از هسته و بنیاد خنثی میشود در صورتیکه حکومت طالبان یک نماینده باصلاحیت خود را باجلاس مذکور بفرستد و او اعلان کند که حقوق بشر و حقوق زن در افغانستان رعایت میشود و برای ثبوت این ادعا حکومت ما حاضراست نمایندگان فیمینست مجاریتی را با امانه های جمع شده شان با افغانستان ببرد تا با زنان افغان از نزدیک صحبت کنند و هم مکتب ها، پوهنتونها و شفاخانه ها را آباد کنند و مصارف تدویر آنها رادر حال حاضر و آینده تضمین نمایند. هاشمیان گفت باین ترتیب تبلیغات وسیعی که در امریکا و اروپا درباره اتلاف حقوق زن توسط طالبان براه افتیده خنثی میشود، اما در صورتیکه حکومت طالبان خود برای رفع علت و قناعت مخالفین خود اقدامی نمیکند، مظاهره یکمده افغانها در برابر اجتماع فیمینست مجاریتی که یک انجمن بسیار بانفوذ بوده و وسیله تبلیغات جهانی را هم بدسترس دارد، چه فایده خواهد داشت؟ سه نفر مهمان راديو ۲۴ ساعته اینرا هم گفتند که با تمام اهداف و طرز تبلیغات فیمینست مجاریتی موافقت ندارند و موارد آنرا نیز بیان کردند، ولی اینرا هم گفتند که درباره تخطی از حقوق بشر و اتلاف حقوق زن در افغانستان تبلیغات جهانی و اسناد موسسه مفو بین المللی آنقدر زیاد و نزدیک جهانیان قانع کننده قرار گرفته که نه ما از آن منکر شده میتوانیم و نه بمظاهره یک گروه در برابر فیمینست مجاریتی تلافی شده میتواند. حکومت طالبان باید برای رفع علت اصلی اقداماتی نماید که مورد قناعت جهان قرار بگیرد و همینکه علت رفع شود معلول ها و از آنجمله تبلیغات و تشبثات فیمینست مجاریتی خود بخود خنثی میشود.

معهدا یک گروه پنجاه نفری افغانها، اعم از زن و مرد، از شمال کلفورنیا بجنوب کلفورنیا در لاس انجلس آمده بمقابل اجلاس فیمینست مجاریتی با اعتراض و تظاهر پرداختند و حدود هشتاد نفر دیگر از منطقه لاس انجلس و شهرهای همجوار آن نیز با آنها در مظاهره پیوستند. از شمال کلفورنیا آقایان داکتر داود یار، داکتر رحمت الله ظفر با خانمش، شاخلو زمان زمانی و حاجی اکرم زمانی بادود دخترش، شاخلی معروف مجددي، سید غفران پاچا، شاخلی فرید وردک شیرزوی و جیلانی نوابی و یکتعداد از خانمهای منور و مبارز از قبیل میرمن پیکی حیدری سابق استاد پوهنچی تعلیم و تربیه، خانم ملال کوچی، خانم فرخنده نورزوی، پیغله آمنه و پیغله راضیه غوثی و میرمن فاطمه دادگر و ناجیه حمید کسانی که من دیدم و شناختم و یکمده دیگر که نشناختم در مظاهره بمقابل فیمینست مجاریتی و تقبیح تبلیغات و سیاست یکجانبه آنها اشتراک نموده، شعار میدادند و اوراق ترتیب شده را که اعتراضات و دلایل ششگانه فوق الذکر بزبان انگلیسی در آن نوشته شده بود بحاضرین توزیع میکردند.

از جنوب کلفورنیا آقایان عزت الله مجددي باپسرش، حبیب هوتک، گریان، روف هلمندی، نصرالله نیازی، رحیم نیازی، داکتر نیک محمد کامرانی باد دخترش، عبدالودود کرزی باچند نفر دیگر، یکتعداد از برادران قندهاری که نام ایشانرا فراموش کرده ام، داکتر هاشمیان با خانمش، آقای محمد حسن کریمی مرد ۸۸ ساله، خانم پیکی حاجی با دخترش، از انجمن رسمی زنان افغان در جنوب کلفورنیا میرمن کوکی انور، میرمن جمیله نیازی، میرمن زهره داود و یک خانم دیگر و چند نفر از سندیاگو و آرنج کونتی که اسمای شان فراموش شده است، در مظاهره بضد فیمینست مجاریتی حاضر شده بودند. من ساعت شش و نیم شام رسیدم که حدود صد نفر حاضر و متباقی رفته بودند، اما از چند زبان شنیدم که در جوش مظاهره بساعت پنج بجه روز تعداد مظاهره کنندگان افغان بمقابل انجمن فیمینست مجاریتی حدود ۱۴۰ نفر میرسید. از شمال کلفورنیا آقای داکتر داود یار، میرمن پیکی حیدری و ناجیه حمید بیانات و مصاحبه هایی در تقبیح اهداف نامشروع فیمینست مجاریتی انجام دادند و اوراقیکه بزبان انگلیسی تهیه شده بود بامریکائیان در حین دخول به تارلار تیاتر توزیع میگردد (این اوراق در بخش انگلیسی چاپ شده است). آمنه غوثی و راضیه غوثی هم بیاناتی داده و آنقدر بضد فیمینست مجاریتی شعار داده بودند که صدای هردو مغموش شده بود. هکذا میرمن زهره داود بدفاع از کلتور و عنعنات افغانی و در تقبیح از تشبثات یکجانبه فیمینست مجاریتی بیانات و مصاحبه هایی انجام داد. دکتور هاشمیان

اجتماع فیمینست مجاریتی را یکجانبه و غیر دیموکراتیک خواند و بیروش و سیاست آنها که فقط یک گروه را دعوت و مجال اظهار نظر داده اعتراض و تقبیح نمود. آقای محمد حسن کریمی هم مختصر بیاناتی داد و گفت این موضوع در لاس انجلس حل نمیشود، بلکه باید بداخل افغانستان حل شود و زن افغان خودش میتواند حق خود را بگیرد.

یک گروه دیگر افغانها که از طرفداران رژیم معزول ربانی - مسعود بودند و تعداد شان در ابتدا ۲۵ نفر گفته شد، و قتی که این ژورنالست بموضع مظاهره رسید حدود ۱۵ نفر مانده بود و تحت قیادت داکتر ظاهر صديق بحمايت از مجلس و حرکت فیمینست مجاریتی بیانات و شعار هامیدادند. آقای ولی جان سابق کاتب بخارنوالی کابل و دونفر دیگر این گروه شعار «مرگ بر طالبان» را بزبان انگلیسی در دست داشتند و کسانی گفتند که آنها بطالبان و هم بگروه مقابل افغانهای خود دو و دشنام میدادند اما پولیس در بین دو گروه حایل شده از تصادم جلوگیری نموده بود. مظاهره باین ترتیب بساعت هشت و نیم شب به پایان رسید، گروه افغانهایی که از شمال آمده بودند و هفت ساعت سفر در پیش داشتند باموتراهای خود رفتند. آنگاه من سری بکوچه عقب تیاتر زدم و دیدم دروازه عقبی تیاترنیز تحت مراقبت دونفر گارد باز است واکثر اکتورها و هم مهمانان افغانی خود را از آن دروازه داخل ساخته بودند تا از نظر مظاهره چیان پنهان بمانند.

در ختم مظاهره که من بسراخ آقای کریمی میپرداختم و او نسبت تکلیف مریضی بالای یک زینۀ مرمرین نزدیک مدخل تیاترنشسته بود، با یکنفر امریکائی مواجه شدم که از من پرسید این مرد پیر و ضعیف چرا اینجا آمده است؟ گفتم بوطن خود علاقه دارد و برای تقبیح از مجلس شما در جملۀ مظاهره چیان شرکت کرده است و آقای کریمی هم همینطور مطالب گفتند. من از جیب خود اوراق چاپی مظاهره را که افغانها بمن داده بود باو پیشکش کردم، اونگرفت و گفت این اوراق قبلاً بمن داده شده، من آنرا دیدم و بحال کشور شما تاسف کردم. گفتم اگر شما خواسته باشید برای کشور من و حقوق زن کمک کنید این راه که در پیش گرفته اید درست و مفید نیست و مشکل را حل نمیکند، شما نظریات یکجانبه را میشنوید که از طالبان یک تصویر سیاه بشما ارائه میکنند، در حالیکه همه کارهای طالبان سیاه و قابل تقبیح نیست، و باید همراه آنها از راه مفاهمه مشکل حقوق زن را حل کنید. او گفت: من یکنفر یهود امریکائی هستم و ده سال در کمپنی آرامکو در عربستان سعودی کار کرده ام و با کلتور اسلام از نزدیک آشنا میباشم. ما درین مجلس بضد یا مخالفت با طالبان جمع نشده ایم، ما برای تأیید از حقوق بشر و حمایت از حقوق زن افغان جمع شده ایم که وسایل مخابره جمعی امریکا و جهان آنرا خبر داده و تصدیق کرده است - موسسۀ عفو بین المللی که یک عضو ملل متحد و یک موسسۀ بیطرف است تخطی از حقوق زن را در افغانستان تأیید کرده و ما امریکائی ها که باید قانون اساسی خود هستیم و قانون اساسی ما حمایت از حقوق بشر را فرض ذمه مردم و حکومت امریکا ساخته است، خود را مکلف میدانیم بهر نقطۀ دنیا که حقوق بشر مورد تخطی و تجاوز قرار بگیرد، بمقابل آن قد علم کنیم و برای رفع آن کمک نمائیم.

مرد امریکائی بسخنان خود چنین ادامه داد: شما می بینید که دولت ما برای حمایت از حقوق یک اقلیت مسلمان در بوسنیا بمقابل یوگوسلاویا که مردم آن مسیحی اورتوداکس میباشند بجنگ داخل شده یک هفته است که امریکای مسیحی یک کشور اروپائی و مسیحی و دوست خود را بخاطر حمایت از حقوق بشر و حقوق یک اقلیت مسلمان بمبارد مان میکند، مصرف این جنگ را من و دیگر مردم امریکا میپردازیم، زیرا ما بحقوق بشر ایمان داریم و برای حفظ آن متعهد میباشیم. ما امریکائی ها با رژیم های کشورهای دیگر و منجمله طالبان غرض و اعتراض نداریم، تاجائیکه از بابت معاملۀ شان با حقوق بشر صدا بلند نشود، بما چه فرق میکند که طالبان بر افغانستان حکومت کند یا یگ گروه دیگر، هر کدام که حقوق بشر را رعایت کند و مردمش از آن راضی باشد ما هم راضی میباشیم. اما آنچه من درباره اعمال و طرز معاملۀ طالبان با طبقۀ نسوان کشور شما میخوانم و میشنوم، و من از قوانین و شریعت اسلام در مورد حقوق زن خبر دارم و همه کشورهای عربی و اکثر کشورهای اسلامی را هم دیده ام، این چیزیکه طالبان میکنند نه باقانون اسلام مطابقت دارد نه باقانون مدنی ساخت بشر که در اعلامیۀ جهانی حقوق بشر ثبت است، حتی بربرهای ساکن در جنگلات افریقا باز اینطور معامله نمیکند. من در بین عربها دوستان زیاد دارم، عربها نیز از طالبان و اسلام آنها شکایت دارند، شما تعجب خواهید کرد که یکعده عربهای مقیم لاس انجلس هم بمنظور کمک بزنان افغان با فیمینست مجاریتی کمک میکنند، یک امریکائی و خصوصاً یکنفر یهود امریکائی احمق نمیشود که پول خود را بیجا مصرف کند، ما یقین کامل داریم که حقوق زن در افغانستان تلف شده و زن مورد تبعیض جنسی قرار گرفته، حکومت و زعمای ما اینرا تأیید میکنند و حکومت ما بما دروغ گفته نمیتواند، شما راپورتاژ مستند دایان سایر خبرنگار (ABC) و از کریستیان امانپور خبرنگار (CNN) راببینید که هر دو از شهر کابل و از زنان افغان تهیه کرده اند، اینها دروغ نمیگویند و مردم راپازی داده نمیتوانند و آنچه در کاغذ های مظاهره چیان امشب دیدم تصویری و غیر مستند است، همین خانمها که شعار میدهند و کاغذها را توزیع میکنند، چادری ندارند، بمکتب و کالج میروند و از آزادی گفتار

وبیان امریکا مستفید میباشند، چرا حد اقل همین نوع آزادیها را برای خواهران خود در افغانستان خواستار نمیباشند؟ ما بحیث یک انسان که از حقوق بشری در کشور خود مستفید هستیم برای حقوق زنهای افغان مبارزه میکنیم و بحیث یک امریکائی معتقد بحقوق بشر من و امثال من با انجمن فیمینست مجاریتی کمک میکنیم، و کمک ما محض برای دفاع و حمایت از حقوق بشر است خواه در یک کشور مسلمان باشد یا مسیحی یا بودائی یا یهودی و ما بالای حکومت کمونستی چین هم بارتباط حقوق بشر اعتراض میکنیم. اما اگر حکومت برسر اقتدار در کشور شما دلایل و اسنادی دارد که بدنیانشان و قناعت بدهد که آنچه گفته و شنیده میشود غلط است، ما حاضریم دلایل و اسناد شانرا بشنویم و هم حاضر خواهیم شد با آنها کمک کنیم و اینست کارت و آدرس من تا مرا تنویر کنید...

ما افغانها در آن شب ۲۹ مارچ از آنچه بداخل تالار تیاتر در محفل فیمینست مجاریتی میگذشت خبر نشدیم، اما دو روز بعد یک ژورنالیست جوان افغان، پیغله حلیمه کاظم، که کالج ژورنالیزم را تمام کرده و برای نشریه (فرمانه Spartan Daily) ارگان یونیورسیتی دولتی سان هوزی کار میکند و به نمایندگی از همین نشریه در محفل فیمینست مجاریتی بحیث ژورنالیست اشتراک کرده بود، راپورتاژ مستند بشکل ویدیو تپ از جریانات داخل و خارج تالار توسط رادیو ۲۴ ساعته از سانفرانسیسکو نشر کرد و چند روز بعد خودش هم بحیث مهمان رادیوی مذکور با میرمن فریده انوری مصاحبه چند ساعته انجام داد و اسناد خود را در معرض قضاوت مردم گذاشت. ازین راپورتاژ برمی آید که تکت ادخال فی نفر در محفل فیمینست مجاریتی مبلغ ۱۵۰ دالر بوده و بیشتر از پنجمه نفر اشتراک کرده بودند، البته یکمده ثروتمندان امریکا مبالغ هنگفتی هم علاوه بر تکت ادخال اعانه داده اند. بموجب این راپورتاژ عده زیاد سرایندگان مشهور امریکا نفقه های خاصی بتائید از حقوق زنان افغان در محفل مذکور سروده و پیامهای پر یزیدنت کلنتن و خانم هیلری کلینتن بحمايت از حقوق زنان افغان توسط ویدیو گزارش یافته، هکذا پیام شفاهی و تحریری مادام آلبرایت وزیر خارجه امریکا بهمین مناسبت گزارش یافته که متن آن بخاطریکه بیانگر سیاست رسمی امریکا میباشد ذیلا چاپ میشود، و نمایندگان انجمن های مختلف حقوق بشر و حقوق زن در امریکا باتکرار شمار هائی بزنان افغان که «ما با شما هستیم» و نشان دادن فلمهای مستند نمایانگر سیاست تبعیض جنسی در افغانستان، محفل مذکور تا ناوقت های شب ادامه داشت و چنلهای رادیو صدای امریکا و (CNN) جریان گفتارها و شمار ها و خوانندهای داخل تالار را بدنیا گزارش میدادند.

نامه وزیر خارجه امریکا عنوان انجمن فیمینست مجاریتی

وزیر امور خارجه اضلاع متحده امریکا

مورخ ۲۹ مارچ ۱۹۹۹

بهمه شما که درین رویداد مهم جمع شده اید تبریک میفرستم. متاسفم که نتوانستم شخصا درین محفل باشم، باشم، اما میخواهم حمایت قوی خود را همراهی شما در مساعی تان برای کمک بزنان و دختران افغانستان ابراز نمایم.

از بیست سال باینطرف مردم افغانستان رنج برده اند - اول از اشغال (شوروی) و سپس از منازعات داخلی. بیشتر از سه صدهزار نفر بداخل افغانستان در بر دشده و زاید از دویسم ملیون دیگر مهاجر شده اند. تنظیمهای درگیر در جنگ حقوق بشر رابطور سیستماتیک پامال نموده و در مورد طرز معامله بازنها مستوجب تقبیح ما میباشند.

در حال حاضر، طالبان تنظیم بسیار قوی است و اینها معتقدند یگانه حقی که زنها دارند اینست که خاموش بمانند، از حق کار و تعلیم و تربیه محروم و نیز غیر قابل دید باشند. اکنون که شفق قرن بیست و یکم پدیدار میگردد، طالبان افغانستان را بعقب رهبری میکنند. خواهران (افغان) ما استحقاق بیشتر دارند، آنها مستحق انتخاب مسلم و چانس واقعی برای یک زندگی شرافتمندانه و داشتن فرصت های ثمر بخش میباشند.

زنان افغان از ما تقاضای کمک کرده اند و ما از طریق تزئید کمکهای خود برای تغذیه، تعلیم و تربیه و مهارت های مسلکی به پناه گزینان افغان، از طریق تولید فشار بالای هردو تنظیم افغان تا بموسسات غیر دولتی خارجی اجازه بدهند که آزادانه و مصفونانه فعالیت کنند، از طریق دریافت یکراره حل مسالمت آمیز برای ختم جنگ، و از طریق روشن ساختن به زعمای طالبان تا آنها بدختران و زنان افغان حقوق مستحقه شانرا ندهند شناسائی سیاسی را که خواستار آن اند، دریافت نخواهند کرد، ابراز موقف کرده ایم.

یکبار دیگر بشما تهنیت میگویم و مساعی شما را قابل تبریک میدانم. بشما اطمینان میدهم تازمانیکه من وزیر خارجه امریکا باشم، سیاست خارجی امریکا برای رعایت و تامین اصل کرامت بشری در افغانستان صرف مساعی خواهد کرد. (مادلین ک. آلبرایت)

(متن انگلیسی این نامه در بخش انگلیسی چاپ شده است)

نامه انجمن فیمینست مجاریتی رئیس جمهور امریکا

لطفاً هرچه در قدرت خود دارید برای اعاده حقوق بشری زن و ختم تبعیض جنسی در افغانستان انجام دهید

آقای رئیس جمهور

ما امضاء کنندگان ذیل، متشکل از ۱۲۰ انجمن حقوق زن در امریکا، موسسات حقوق بشر و پروگرامهای مطالعات امور نسوان در کالجها و یونیورسیتی های امریکا، از تطبیق تبعیض جنسی در افغانستان منزعج میباشیم. بعد از اشغال اکثر قلمرو افغانستان توسط طالبان، زنها از حق کار و استخدام و رفتن بیوهنتون محروم شده و از منزل خود بدون محرم شرعی برون رفته نمیتوانند. دختران از رفتن بمکتب، حتی مکاتب ابتدایی، محروم شده اند. زنها مجبور ساخته میشوند تا چادری بسر کنند که فقط یک جالی کوچک برای دیدن و تنفس دارد.

صدها زن بخاطر لباس نادرست جزا دیده اند و در اواخر مارچ ۱۹۹۷ یکزن که با یک نفر مرد بیگانه میخواست از مملکت برون برود سنگسار شد. در خانه هائیکه زن باشد شیشه ها رنگ میشود تا بیرون را نبینند. زنها از پوشیدن بوت کروی بلند محروم شده اند چونکه در رفتار صدا تولید و جلب نظر میکند. ما از یک نفر ژورنالیست شنیدیم که در یتیمخانه دولتی کابل، دختران از ماه سپتامبر ۱۹۹۶ تا کنون برون از احاطه یتیم خانه را ندیده اند.

این وضع واقعا یک عکس العمل ارتجاعی قهرآمیز است بمقابل حقوق زن. قبل از کنترول طالبان، زن در افغانستان حق تعلیم و تربیه و استخدام را داشت. در پوهنتون کابل نیم شاگردان را دختران تشکیل میدادند و ۶۰ فیصد استادان از طبقه نسوان بودند. علاوه، ۵۰ فیصد مامورین ملکی افغانستان، ۷۰ فیصد معلمان مکاتب و ۴۰ فیصد داکتران افغان از طبقه نسوان بودند.

منع استخدام زنها در افغانستان دهها هزار فامیل را به فقر مواجه ساخته زیرا اکثر زنان افغان بیوه بوده و بیگانه منبع عاید و کمک بفامیل خود میباشند. اگرچه بچند نفر نرس ها و داکترهای زن اجازه داده شده تا در شفاخانه های نسوان کار کنند، اما آنها نیز تحت فشار و جبر میباشند. بالای زنهاییکه بدون محرم شرعی برای تدایو بشفاخانه ها رفته اند، فیر شده است.

ما از حکومت امریکا تقاضا داریم تا:

— حکومت طالبان یا هر حکومت دیگری را که حقوق بشری زن را اعاده نکند، بحیث حکومت قانونی افغانستان برسمیت نشناسد.

— به طالبان یا هر حکومت دیگری که حقوق بشری زن را تخطی نماید، حق اشغال کرسی در ملل متحد داده نشود.

— هرچه در قدرت شما است برای تحقق دادن حقوق بشری زن در افغانستان، بشمول حق کار، حق تعلیم و تربیه، حق تدایو و مصئونیت در افغانستان انجام دهید و بالای حکومت پاکستان و عربستان سعودی فشار آرید که از تمویل طالبان بپرهیزند.

۲۴/۴

یادداشت اداره: در جمله امضاء کنندگان این قطعنامه به نمایندگی از انجمنهای حقوق بشر و حقوق زن در امریکا، دونفر افغان، یکی عمر صمد متصدی رادیو آزادی درواشنگتن و دیگری رونا پوپل نماینده نامنهاده انجمن زنان افغان در کلفورنیا نیز شامل میباشند. امضاء کنندگان از تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۸ بعد قطعنامه را متن انگلیسی در بخش انگلیسی چاپ شده است

امضاء کرده اند

تیمبره برنکات تبلیغات نادرست و مبالغه آمیز

قطعنامه انجمن اکثریت فیمینست امریکا

(۱) در پاراگراف اول قطعنامه انجمن اکثریت فیمینست میخوانیم که میگوید «دختران از رفتن بمکتب، حتی مکاتب ابتدایی، محروم شده اند.» این ادعا در مورد مکاتب ابتدایی کاملاً غلط و بی اساس است. من در سال ۱۹۹۷ بچشم خود دیدم که دختران بمکاتب ابتدایی میرفتند، اما مکاتب ثانوی بسته و محروم اند.

(۲) در پاراگراف سوم میخوانیم که میگوید «قبل از کنترول طالبان، زن در افغانستان حق تعلیم و تربیه و استخدام را داشت...» این جمله ایست که طرفداران رژیم معزول ربانی - مسعود در نامه شامل ساخته اند، و عاری از حقیقت میباشد. قبل از کنترول طالبان رژیم منحل ربانی - مسعود مدت پنج سال بر افغانستان مسلط بود و در سال دوم حکومت ربانی - مسعود، بفرمان خوجه ثین ربانی زنها از ادارت دولتی، بشمول رادیو و تلویزیون، مرخص

و خانه نشین ساخته شدند. چنانچه ستره محکمه خوجه لئین ربانی فتوی شرعی صادر کرد که درارتباط به ستر و حجاب و تعلیم و تربیه زن چند ماده آن ذیلا گزارش مییابد:

عنوان این فتوی «فتوی شرعی ستر و حجاب» است که با اثر استفتاء رسمی خوجه لئین ربانی، فتوی رسمی ستره محکمه او بتاریخ ۵ سنبله ۱۳۷۲ (سپتامبر ۱۹۹۳) بامضای مولوی عبدالغفور سنانی رئیس افتاء والمطالعات ستره محکمه ربانی صادر شده «تا در همه دواپروادارات دولت اسلامی واجب التعمیل گردد». این فتوی عینا و اقتباسا در شماره ۳۴ مورخ میزان ۱۳۷۲ - اکتوبر ۱۹۹۳ در صفحات ۷۴-۷۷ نشر شده و هم در نشرات افغانی در پشاور نشر گردیده است.

نکات مهم این فتوی در مورد ستر و حجاب ازینقرار است:

— زن عورت است، و قتیکه خارج میگردد از خانه شیطان بسوی این زن پیروان و گروه های خود را از اهل ریب و فتنه و شهوت پرستان را برمیخیزاند... لذا زنهای باید در خانه های خویش قرار گیرند. در مورد ممنوعیت خروج زنان از خانه هایشان هیچنوع ایستادگی و پافشاری لازم نیست و کسیکه در خروج زنان از خانه هایشان پافشاری میکند غبی و نادان و یاتباع هوی و هوس میباشد.

— زن از بلند کردن صوت که اجانب بشنوند منع شده زیرا که از شنیدن آواز زیورات و پای زیبای آواز خود وی زود است که فتنه بوقوع پیوستد... (حکم نهوشیدن بوت کړي بلند که صدا تولید و جلب نظر میکند بهمین فتوی مربوط است).

— تمام جسم زنان باید از مردان محجوب باشد و خود را بمردان نمایان نکنند، حتی زنان مسلمة از زنان فاجره و بدکاره باید روبپوشاند چونکه زن فاجره توصیف میکند او را بنزد مردان، پس باید زن صالحه در حضور زن بدکاره چادر خود را و روی پوش خود را دور نرساند. زنان مسلمة حق ندارند حتی مرد کور را ببینند اگر او نامحرم باشد.

— هرگاه زنان جهت رفع حاجات از خانه های خود بیرون میروند باید بپوشاند چهره و بدن خود را بچادرهای کلان، و لباس باید ساتر باشد زیرا که فرض از حجاب ستر است، لباسیکه ساتر نباشد حجاب گفته نمیشود؛ لباسیکه برای حجاب استعمال میشود باید نازک و دارای زینت و رنگ های گوناگون نباشد که نظر مردم را بخود جلب میکند.

— لباس حجاب باید تنگ و چسپ نباشد بلکه فراخ و آزاد باشد تا که بدن از آن معلوم نگردد و عورت در آن مجسم نشود و جاهای فتنه نمایان نگردد؛ جامه باید معطر نباشد که توجه مردم را جلب میکند؛ زن خوشبوی که از مجلس مردان بگذرد زانیه است؛ باید که زن لباسی نهوشد که شبیه بمردان باشد، لعنت شده بمردانیکه میپوشند لباس مخصوص زنان را و لعنت شده به آن زنانیکه میپوشند لباس مخصوص مردان را.

در باره تعلیم و تربیت و یا طلب علم زنان:

— بر مردان و زنان مسلمان آموزیدن علم و طلب آن فرض گردیده که علم علوم دین که عبارت از علم عقاید، قرآن، سنت، و فقه است بیاموزند... بر زنان مسلمان امر لازمی و حتمی است تا با رعایت همه فرایض و واجبات شرعی علم ضروری و اولیة دینی را نزد اقارب قریب و محارم خود بیاموزند زیرا شرع اسلام مواضع تعلیم و مدارس را برای زنان خانه های خود شان و یا اقارب محرم شان قرارداده است و بس. بقراین فتوی تحصیل علم برای مردان فقط منحصر بعلوم دینی است و برای زنان هم بقدر ضرورت از علوم دینی.

— بیرون شدن زنان بمکاتب به بهانه عام دینی امریست بسیار قبیح و منکر، و برای زنان اسلام اسکول و مکتب ساختن و بیرون رفتن آنها گله گله بمکاتب روانیست، اگرچه استاد آنها مسلمان باشد، و در آن مواضع انتظام ستر و حجاب باشد؛ زیرا تجربه ثابت کرده که بر اخلاق زنان تاثیر قبیح و بد کرده و میکند و نتایج آن برخلاف مطلوب اسلامی آمده و اخلاق فاسد را بار آورده است.

— خواندن و تحصیل علوم جدید برای کودکان، خصوصاً دختران، در مکاتب و اسکول ها، پیش از تعلم و خواندن علم دین ممنوع است و تجربه هم ثابت کرده که سبب ترک علم دین اسلام گردیده است. و امر شده که «نیاموزانند دختران را کتابت و نوشتن» بناء در تمام فتاوی علمای جید تعلم و آموختن کتابت زنان حرام قرار دارد. ابن مسعود (رض) میفرماید که تعلیم کتابت به زنان در بسپهری اوقات سبب فتنه و ذریعة فساد میگردد زیرا که برای اغیار و غیر محرم مطالب را مطابق هوی و هوس ناجایز شان می نویسند...

مطالب فوق از متن فتوی شرعی دوره حکومت خوجه لئین ربانی عینا اقتباس شده و فتوی مذکور با این کلمات خاتمه می یابد:

«... از مدت شانزد ماه باینطرف زنهای مسلمان دولت اسلامی ما کما فی السابق در دفاتر حکومت اسلامی و در مکاتب و رادیو و تلوویزیون دست بکاراند، نیز در بازار ها بدون از حجاب گشت و گذار میکنند و هیچ تغییری از سابق بنظر نمیرسد، ولی هر روز از رادیو کابل شنیده میشود که در افغانستان احکام الهی خصوصاً حکم ستر و حجاب عملی شده است. از مسئولین دولت و حکومت جدا و تاکیداً خواسته میشود که تمام احکام الهی، خصوصاً

حکم ستر و حجاب را علی الفور عملی گردانند و زنهارا از دفاتر بیرون رانده و مکاتب زنهار که در حقیقت مراکز زنا و فحشاء است مسدود نمایند و هم از رادیو و تلویزیون ایشانرا بیرون کشیده تا برای ادعای ایشان برتنفیذ احکام الهی مصداق پیدا کند. فتوی دارالافتای ستره محکمه فوقا ارقام شد.»

بموجب یک خبر دیگر که در جریده (وفا) مورخ ماه حمل ۱۳۷۲ چاپ و در شماره ۳۲ آئینه افغانستان مورخ ماه جولای ۱۹۹۳ اقتباس شده، خوجه نین ربانی شخصا مکتبها و هوتلها را مراکز فساد خوانده است.

ما با اقتباس فتوی ها و بیانات فوق از دوره شرم آور حکومت ربانی، میخواهیم توجه انجمن فیمینست مجاربتی را به نفوذی متوجه بسازیم که از طرف حامیان و طرفداران حکومت غیر قانونی ربانی - مسعود در بین افراد فیمینست مجاربتی رسوخ نموده و اخبار غلط و نادرست را بشما میرسانند. بعبارت دیگر آنچه در قطعنامه فیمینست مجاربتی «قبل از کنترول طالبان» خوانده شده و آن دوره شرم آور حکومت ربانی - مسعود میباشد، حقوق زن و احترام بکرامت انسانی زن بمراتب بدتر از دوره طالبان بوده است. در دوره ربانی (از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶) هزاران نفر زن، بشمول زنان شوهر دار، از خانه های شان اختطاف شده بود، اما در دوره پادشاهی محمد ظاهر شاه تا سال ۱۹۷۳، و هم در دوره جمهوری محمد داود تا سال ۱۹۷۸ کرامت انسانی زن و هم حق تعلیم و تربیه زن بطور قابل ملاحظه رعایت میشده است.

(۳) احصایه هاییکه در قطعنامه فیمینست مجاربتی در مورد استخدام طبقه نسوان نشر شده - که نیم شاگردان پوهنتون را دختران تشکیل میداد یا ۹۰ فیصد استادان پوهنتون از طبقه نسوان بود یا ۵۰ فیصد معلمان مکاتب و ۴۰ فیصد داکتران افغان از طبقه نسوان بودند - نادرست و مبالغه آمیز است و این نوع ارقام مبالغه آمیز که از طرف دوستان افغان شما - آنهایکه همیشه حقایق را دوسه چند مبالغه میکنند، بشما داده شده و شما هم بدون تأمل نشر کرده اید بحیثیت انجمن فیمینست ها صدمه میزند.

(۴) در مجله سه تقاضای شما از حکومت امریکا، دو تقاضای اول و دوم شما بی انصافانه و بسیار یکجانبه بلکه تحت نفوذ قرار گرفته، معلوم میشود. انجمن فیمینست ها باید بهمه مردم افغانستان ثابت کند که یک انجمن بیطرف بوده فقط و محض برای احاده حقوق زن در افغانستان تلاش میورزد و درسیاسیات داخلی افغانستان طرف قرار نمیگیرد. تقاضای شما از حکومت امریکا که «حکومتی که حقوق بشری زن را احاده نکند بحیث حکومت قانونی افغانستان برسمیت نشناسد، و بهر حکومتیکه از حقوق بشری زن تخطی نماید، حق اشغال کرسی در ملل متحد داده نشود»، وقتی بیطرفانه و غیر جانبدارانه تلقی شده میتواند که حکومت امریکا شناخت رسمی خود را از رژیم معزول ربانی واپس بگیرد و کرسی افغانستان در ملل متحد که اکنون توسط نماینده ربانی بطور غیر مشروع اشغال شده، تا زمان پیدا شدن یک حکومت قانونی در افغانستان ملتوی گذاشته شود. شما اکنون از خواندن فتوای فوق که در دوره ربانی صادر و نافذ گردیده ملتفت میشوید که تخطی از حقوق زن و تجاوز برناموس و کرامت انسانی زن در دوره حکومت ربانی شروع و بعد اعلی رسیده بود. مظاهره بزرگ زنان افغان در کابل در ماه آگست ۱۹۹۲ بمقابل دفتر ربانی در کابل که توسط بی بی سی، رادیو صدای افغانستان در آلمان و صدای امریکا پخش شد و در مجله شماره ۲۷ مورخ آگست ۱۹۹۲ آئینه افغانستان (صفحه ۳۱) گزارش یافته، زاید از ۱۵۰۰ زن افغان مدت ۴ ساعت برای «حق زندگی، حق کار و حق تعلیم و تربیه» شعار میدادند. آنها ربانی را مخاطب قرار داده میپرسیدند: «چرا برما حمله و تجاوز میشود؟ چرا زنهای بیگناه کشته و مجروح میشوند؟ چرا زنهارا سینه و گوش و بینی میبرند؟ آیا ما حق زندگی در وطن خود داریم یاخیر؟ آیا در وطن ما و درین شهر حکومتی است یاخیر؟ اگر شما از زنهارا در خانه های شان دفاع نمیتوانید، چرا استعفی نمیدهید؟ و...» و هنوز هم نماینده همان حکومت از افغانستان در ملل متحد نمایندگی میکند!!! بیطرفی و خیر خواهی حکومت امریکا و انجمن فیمینست مجاربتی وقتی بهمه مردم افغانستان ثابت خواهد شد که ببینند شما هردو حکومت مجرم، یعنی حکومت ربانی و طالبان هردو، را برسمیت نمی شناسید؛ و تا زمانیکه شما بیک حکومت مجرم و معزول دست همکاری داده و آنرا برسمیت بشناسید و حکومت مجرم و برحال دیگر را مقصر و غیر مشروع بشناسید، بیطرفی و بیطرفی شما نزد همه مردم افغانستان بنظر شک و سوال دیده خواهد شد.

تقاضای دیگر شما از حکومت امریکا که تنها بالای حکومت پاکستان و عربستان سعودی فشار وارد کند تا از تمویل طالبان بپرهیزند، باز هم دور از انصاف و عدالت و کاملاً یکجانبه بوده، ذهنیتی در نزد اکثر افغانها تولید کرده که گویا این ماده را شخص آقای داکتر روان فرهادی نمایندہ ربانی در ملل متحد بشما دیکته کرده باشد؛ برای انجمنی که دارای اعضای چیز فهم و تحصیل کرده میباشد این نوع تقاضا عیب و شرم است. اول اینکه حکومت عربستان سعودی خودش از طالبان دل خوش نداشته و مناسبات سیاسی خود را با طالبان ملتوی قرار داده و از دوسال باینطرف یکدالر هم کمک نکرده است، اما حکومت سعودی جلو ملیونرهای افراطیون عرب و طرفداران بن لادن را گرفته نمیتواند. انتقاد کلی برین طرز قضاوت یکجانبه شما درینست که شما خبردارید که ایران و روسیه و هندوستان بر رژیم معزول ربانی - مسعود کمک و تمویل میکند و اسلحه کشنده میدهد. چرا

بحیث یک انجمن بیطرف از حکومت امریکا تقاضا نکردید تا بالای حکومت روسیه و هند هم فشار مشابه وارد نماید؟

گردانندگان محترم انجمن فیمینیست مجاریتی: من یکمرد هفتاد ساله و سابق استاد پوهنتون کابل میباشم که در امریکا تحصیل و هم تدریس کرده ام و اکنون تابعیت امریکا را هم دارم. اجازه بدهید بحیث یک فیلو امریکن برای شما بگویم که سیاست شما در مورد دعوت نکردن یکمده ژورنالیست های افغان ساکن کلفورنیا، از قبیل میرمن فریده انوری و میرمن مینا کرباسی گردانندگان رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان در کلفورنیا، آقای عمر خطاب متصدی رادیو پیام افغان در لاس انجلس و اینجانب مدیر مسئول آئینه افغانستان، در محفل ۲۹ مارچ ۱۹۹۹ در هالیوود، در نزد اکثریت افغانان یک روش غیر امریکائی و غیر دیموکراتیک تلقی شده است. ما افغان - امریکن ها بیشتر از شما امریکائی ها با افغانستان علاقمند و هم دارای معلومات بیشتر و دست اول میباشیم و هرگز نمیتوانیم حقایق را بهوشانیم. من در سال ۱۹۹۷ مدت چهار ماه در افغانستان بودم و حالات را از نزدیک بچشم خود مشاهده و مشاهدات خود را در یک ویدیو کاست سه ساعته با افغانها توزیع کرده ام؛ من بجزرات و صراحت میگویم که در قطعنامه شما غیر از نکاتیکه بالای آنها انتقاد نموده ام و همه مستند میباشند، دیگر موارد انتقادات شما صحیح و وارد است.

یگانه صفت و رجحانیکه در مورد حقوق زن و کرامت انسانی زن رژیم طالبان بر رژیم معزول ربانی دارد اینست که بناموس و هفت زن افغان حرمت کرده است، اما ریکارد رژیم طالبان در سایر موارد دیگر حقوق بشر و حقوق زن خراب است، در حالیکه در دوره رژیم ربانی ناموس و هفت زن هم رعایت نمیشد. شما فیمینیست مجاریتی همیشه از حقوق زن سخن میزنید، اما کسی نیست که از حقوق مردان بیچاره افغان هم حمایت کند، چونکه در حال حاضر تخطی از حقوق مردان بدتر از آن زنان است: قانون استخدام و تقاعد که در سابق وجود داشت اکنون تطبیق نمیشود، مامورین دولت در کشوریکه حکومت یگانه موسسه استخدام کننده است، بهزاران نفر بدون موجب برطرف شده به بیکاری و فقر مواجه شده اند، تحصیل و دگریهای خارجی بکلی از اعتبار افتیده از شخص رئیس دولت تا کابینه وزیران سرپرست تا مامورین کوچک رتبه بسوی مدیر همه از گروه طالبان مقرر شده اند، کنترول و بازخواست بیت المال بدست ملت نیست و دفاتر دولت مسئولیت حسابدهی ندارند، مطبوعات آزاد و حق آزادی بیان و حق انتقاد بکلی سلب شده، اکثر مردم کابل نه استطاعت تکفین و تدفین و نه اختیار دفن مردگان خود را دارند، لباس و قیافه بر مردان تحمیل میشود و همه انواع مصروفیت های ذوقی ممنوع و محروم قرار گرفته است.

و بطالبان میگویم: برادران «تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها.» بلی، چیزهایی هم هست که ما و شما خوب میدانیم، اما شما سیاست شتر مرغ رقم رادربیش گرفته بعد از دودیدن و ذله شدن سر خود را بزیر ریگ میکنید و دنیا را از تاریکی زیر ریگ می بینید. در مورد حقوق زن، باستثنای هفت و ناموس زن که توسط حکومت شما حفظ شده، در سایر موارد بازن بمشابه حیوان معامله میشود که بخورد و اولاد بزاید و در خانه خدمت کند و بمیرد، و بدبختانه تعدد زوجات که قبلا در افغانستان محدود شده و از رواج افتاده بود در دوره شما تجدید و تشدید شده است. آیا این همه غوغای دنیا و بیحرمتی که بمقابل شما بارتباط حقوق زن در مجامع بین المللی صورت میگیرد (این مرده باین پتی می ارزد؟) شما از یکطرف ادعا میکنید که امنیت رادر سرتاسر قلمرو تحت تصرف تان

تامین کرده اید، و این ادعا مقرون بواقعیت نیز میباشد، اما از طرف دیگر مسدود کردن مکاتب و پوهنتون دختران و شرایط استخدام زنان را بمسائل امنیتی مربوط میدانید، و باین ترتیب بتناقض منطقی مواجه میشوید! اگر امنیت هست، و همه میدانند که هست، پس مسدود کردن مکاتب و پوهنتون دختران و استخدام زنان بهانه ایست مولود از شرایط و جهانبینی طالبی شما که نباید آنرا در آستانه قرن بیست و یکم بزور برچه بر ملت مستحق افغان تحمیل کنید.

شما نمیتوانید حقایق را از دنیا بهوشانید و هم شما نمیتوانید با دنیا مقابله کنید. سرعت تمدن و ترقی بشر بخاطر تمایلات عقبگرائه شما توقف نمیکند، جهان بشریت در قرن بیست و یکم بطرف محاسبات دقیق کامپیوتری و تسخیر فضای لایتناهی متوجه است و شما نمیتوانید حقوق زن و مرد افغان را بخاطر تمایلات قشری خود - قشریکه احصائیه آن به پنجاه هزار نفر هم نمیرسد - بزور تفنگ و برچه تلف سازید، ملت افغان یکی ملت زنده و دوران ساز است و مجبور است خود را با قافله بشریت همگام سازد، چونکه قافله بشری هم نمیگذارد یک جزء آن فاسد و محو گردد. شما خود را تکان بدهید و خود را خودتان ارزیابی و انتقاد کنید، تا امروز ملت افغان باراده آزاد خود قدرت سیاسی خود را بشما نسپرده و شما مانند حکومت مخلوع ربانی در حال غصب قدرت سیاسی قرار دارید و مشروعیت سیاسی ندارید، اگر قدرت مردم را که موقت در امانت شماست زودتر بمردم نسپارید، مردم افغان و دنیادست بهم داده قدرت امانت را از شما واپس میگیرند و در آنصورت برای شما اعتباری باقی نمی ماند. این تصور که شما اسلحه را از مردم جمع و بقشر طالب داده اید و گویا بمقابل شما قیام مردمی صورت نخواهد گرفت بکلی خام و خالی است. در زمان اشغال ۲۰۰ هزار لشکر روسی هم مردم اسلحه نداشتند،

اما به تدریج بسیج شدند و اسلحه پیدا کردند، و شما از آن روز بترسید. اسلام الحمد لله قبلا هم در افغانستان بود و تا ابد هم خواهد بود و حامی و حافظ اسلام ذات اوتعالی جل جلاله خودش میباشد، شما حق دارید و میتوانید اسلام طالبی را بالای قشر خود تطبیق کنید، اما این حق را ندارید که نفوس افغانستان را اعم از مرد و زن طالب بسازید. کمونست ها همین سیاست رادرپیش گرفتند اما ناکام و بدنام شدند.

برادران طالب، طرز معامله شما با وجوه فرهنگی مردم افغانستان نیز قابل انتقاد است، شما میخواهید فرهنگ عربی را در افغانستان پیاده سازید، درحالیکه فرهنگ سامی با فرهنگ آریائی متفاوت است و مردم افغانستان دین مقدس اسلام را پذیرفته اند و آنرا بدل و جان عزیز میدانند، اما فرهنگ عربی را نپذیرفته اند، مثلا ریش و دستار در اسلام فرض نیست، اما شما هردو را بالای مردم فرض ساخته اید. در فرهنگ و عنعنات افغانستان اکثر مردان ریش داشته اما اختیاری بوده است نه تحمیلی؛ و مردان افغان چهار نوع سرپوش استعمال کرده اند: دستار، کلاه قره قلی، تاقین و پکول، پس شما چرا دستار را بالای مردم فرض میسازید؟ درحالیکه اکثر مسلمانان جهان بوقت ادای مراسم حج در کعبه شریف سرلج مناسک را ادا میکنند؟!

طرز معامله شما بانوروز نیز قابل انتقاد است. استقبال و احتفال نوروز بحیث مقدم سال نو یک سنت قدیم آریائی و جزء هویت آریائی افغانها میباشد، شما با منسوخ قراردادن جشن نوروز که هیچ تضادی با اسلام ندارد نه تنها مردم را از تجدید یک عنعنه نیک، مفید و قدیم آریائی محروم میسازید، بلکه بصورت نا آگاهانه بمنافع علیای اسلام و افغانستان نیز صدمه میزنید! منفعت اسلام در تجلیل میلۀ نوروز و بالاشدن جهنده شاه اولیاء در شمال کشور درینست که مسلمانان کشورهای تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان و غیره مزار شاه اولیاء در بلخ را یک مرکز بزرگ اسلامی دانسته در دوره تسلط کمونستی هرسال هزاران نفر با قبول خطر خود را بدریای آمو انداخته برای اشتراک در مراسم جهنده بمزار شریف می آمدند، حتی درسرخدات امتداد دریای آمو با اذان روضۀ شاه اولیاء نماز میگذارند. اکنون که آن کشورها از نفوذ کمونیسم والحاد آزاد شده، اتباع شان آزادانه میتوانند در مراسم تجلیل جهنده شاه اولیاء اشتراک کنند که علاوه بر منافع اقتصادی، متضمن تجدید روابط اخوت و تساند باهمی اسلامی بین مسلمانان منطقه میباشد. اما این روش نا معقول شما مسلمانان منطقه و خصوصا اهل تشیع را عوض مزار شریف، روانۀ مشهد میسازد!

این روش نا سنجیده شما خدمت نیست برای سیاست دولت ایران، چونکه ایرانیها هیچوقت مزار شریف را بحیث مزار شاه اولیاء (که مردم افغانستان و مردمان کشورهای ماورالنهر به آن عقیده دارند) برسمیت نشناخته اند، و در مقابل آن برای مقدس ساختن مشهد در ایران کوشیده اند، لہذا با اثر این اقدام ناسنجیده شما، مردمان ولایات شمال و ولایات مرکزی افغانستان عوض آنکه بطرف مزار شریف تشویق و بسیج شوند دوباره بمشهد ایران رو می آورند و شما جلو آنها هم گرفته نمیتوانید!

از لحاظ اقتصادی میلۀ نوروز در سرتاسر کشور یک تحرک عظیم اقتصادی را در بر میداشته که از نهال شانی، قلبه کاری و بیل زنی گرفته تا نمایش حیوانات و پهلوانی واتن ها و عرضۀ وسایل تفریح برای اطفال و انواع شیرینی و کلچہ، و تجدید مشاعرہ ها و تجلیل از شگوفۀ نارنج، یکروز خوش رخصتی ملی افغانها بشمار رفته و بسیار مفید و ثمر بخش بوده و خواهد بود. در برابر این همه مفیدیت های تجلیل از نوروز، شما بگوئید و نشان دهید که کدام جنبۀ تجلیل نوروز با کدام یک از اساسات اسلام مغایرت دارد؟ حکومت شما در سه سال گذشته که پیهم مصروف جنگ بوده است، نه تنها برای مردم کار و معاش و نان تامین نتوانسته بلکه اکثریت مردم را بفقر عظیم اقتصادی مواجه ساخته است، عوض آنکه اینچنین روزهای مفید و ثمر بخش اقتصادی را تشویق و تزیید کنید، یک تحرک مفید را خنثی میسازید!

برادران طالب، بزرگترین خدمت شما با افغانستان که تاریخ و نسلهای آینده آنها تقدیر و تجلیل خواهند کرد همانا نجات افغانستان از خطر تجزیه و از همپاشیدن میباشد، چه بهتر که بهمین افتخار بزرگ اکتفا کنید و قدرت سیاسی را بمردم واگذار شوید تا مردم بارادۀ آزاد خود شان حکومتی انتخاب کنند تا از شما و خدمات تان تجلیل کند و بمشوره و همکاری شما در استقرار اسلام و صلح و امنیت در افغانستان نایل گردد. اگر شما آنطور که ادعا میکنید واقعا طالب العلم دین میباشید، پس حکومت کردن کار شما نیست و ناکامی شما در سیاست های داخلی و خارجی هم از همین نقیصه منشاء گرفته است. فاعتبروا یا اولوالبصار.

برادر خیرخواه شما دکتر سیدخلیل الله هاشمیان

نامۀ انگلیسی ما متضمن همین مطالب که به فیمینیست مجاریتی، مقامات امریکائی و جراید معتبر ارسال شده در بخش انگلیسی چاپ شده است

همه سوالات درباره همکاری مسعود با کمونیستها و لشکر اشغالگر شوروی از ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ جواب گرفته و روشن شده و اکنون طرفداران دو آتشه مسعود هم نزد خودشان و هم نزد افغانهای واقع بین سر و حیثیت ندارند. البته کسانی که از بابت آدمکشی مسعود در افغانستان معاش میگیرند و پیسه میسازند و یا انتظار چوکی را در حکومت معزول دارند، از قبیل داکتر روان فرهادی، داکتر سیدمخدوم رهین، داکتر محمد حیدر، قوی کوشان و سعید فبزی که علاوه بر مقام خلیفه سیاسی و جانشین (ناشوگ) حالا مولوی شده و تفسیر قرآن مینویسد، اینها همان ارجل هائی هستند که اگر هم سوره ای مانند «تبت یدا» در حق شان نازل شود، آنرا هم بکریبت بدعت و لوجت خود حساب خواهند کرد.

بیانات بل کلنتن درباره حقوق بشر در افغانستان

بروز پنجشنبه ۱۵ اپریل ۱۹۹۹ پرزیدنت کلنتن برای مسائل سیاسی مربوط بحزب دیموکرات بسانفرانسکو آمده بود و جمعیت بزرگ روزنامه نگاران امریکائی برای استعلام و استجواب در مسئله بوسنیای سیاست خارجی امریکا بدور او جمع شده بودند. پرزیدنت کلنتن بسوالات متعدد درباره بوسنیای تکرار میگفت که ما بامردم یوگوسلاوی عناد و دشمنی نداریم، اما سیاست تبعیض مذهبی حکومت میلادیویچ مورد تأیید ممالک شامل پکت ناتو نمیشد و ملت امریکا هم اینهمه ظلم و کشتار ناحقی را که بالای مسلمانان بوسنیای از طرف سربها تحمیل شده تقبیح میکنند، لهذا سیاست فعلی ناتو اینست که سرزمین بوسنیای دوباره بامردم بوسنیای تعلق بگیرد و حدود یکنیم میلیون مهاجر مسلمان دوباره بوطن و خانه و جای خود برگردند و بطور مصئون و مطمئن بداشتن اتونومی داخلی زندگی کنند.

درین میان یک خانم روزنامه نگار امریکائی که از گفتارش معلوم میشد از طرفداران انجمن فیمنست مجاریتی امریکا میباشد برای مدت پنج دقیقه به تفصیل درباره اتلاف حقوق بشر و خصوصاً اتلاف حقوق زن در افغانستان صحبت کرد و گفت در صورتیکه حکومت امریکا از حقوق بشر اقلیت مسلمان در بوسنیای حمایت میکند، چرا در مورد تأمین حقوق چندین میلیون زن افغان که از تمام حقوق مدنی و انسانی محروم شده اند، اقدامی نمیکند؟ کلنتن با تأیید گفتار خانم مذکور درباره اتلاف حقوق بشر و خصوصاً تبعیض جنسی که در مقابل زنان افغان توسط طالبان تحمیل شده به تفصیل بیانات داد و روش طالبان را در مقابل زنان بیرحمانه خواند. او علاوه کرد که بعقیده او این روش هولناکترین تخطی از موازین اسلام میباشد. کلنتن همناهی و همدردی خود و حکومت و مردم امریکا را بامردم و زنان افغان اظهار نمود. او گفت در همین هفته دونفر خانم افغان با نمایندگان فیمنست مجاریتی بقصر سفید آمده در زمینه با من و خانم صحبت کردند و ما نظرات خود را بانها گفتیم که دنیای بشریت در هیچ کشوری از طرز معامله نادرست طالبان با زنان افغان خوشنود نمیشد و ما از طریق ملل متحد و طریقه های دیگری که در اختیار داریم برای رفع قیودات و تبعیضات از زنان افغان با اقدامات جدی خواهیم پرداخت.

جالبترین قسمت بیانات پرزیدنت کلنتن اعتراف او درباره سیات نادرست امریکا بود که گفت وضع موجوده افغانستان در حقیقت مولود سیاست های غلط حکومت های امریکا میباشد. او گفت این امریکا بود که فاندمنتالیست هارا کمک و تقویت کرد و آنها را با افغانستان برد و آنچه بعد از آن رخ داده و میدهد نتیجه همان سیاست غلط میباشد. آئینه افغانستان با استقبال از این بیانات و اقباعینا پرزیدنت کلنتن که سیاست های غلط امریکا را در سابق اعتراف نموده و وضع فعلی افغانستان را مولود همان سیاستهای غلط دانسته، بجناب رئیس جمهور خاطر نشان میسازد که غلطی ها و اشتباهات سابق باید جبران شود و برای اینکار اظهارات شفاهی کافی نبوده باید اقدامات عملی صورت بگیرد و دولت امریکا مسئولیت و مکلفیت دارد تا اشتباهات سابق خود را خودش اصلاح و جبران نماید.

بارتباط فعالیت های رجال امریکائی برای تأمین حقوق بشر در افغانستان سه خبر دیگر نیز رسیده، یکی پیشنهاد خانم باکسر سناتور کلفورنیای شمالی بکمیتة حقوق بشر در سنای امریکا راجع به اتلاف حقوق بشر و تبعیض جنسی بمقابل زنان افغان توسط حکومت طالبان که کومیتة سنا آنرا تصویب کرده و غرض بحث و تصویب نهائی در آجندای سنای امریکا شامل شده است. سناتور باکسر خودش در مصاحبه ای این خبر را بخوشنودی اظهار و توقع نمود که بزودی سنای امریکا با تصویب قطعنامه مذکور اتلاف حقوق بشر و حقوق زن در افغانستان را تقبیح و بحکومت امریکا برای جلوگیری آن سفارش لازم صادر نماید.

خبر دوم اظهارات گانگرسمن رورا باختر بتاريخ ۱۴ اپریل در جلسه استیضاحیه (هیرنگ) کمیته روابط خارجی سنای امریکا است. او ضمن بیانیة مفصلی به بسیاری جهات فرهنگ و عنعنات مردم افغانستان تماس گرفته شناخت شخص خودش را از تماسها و مسافرتهايش با افغانستان در دوره جهاد و سهمگیری اش در جهات جهادبیان داشت و در یک مرحله چنین گفت: «... بطور مهمان از بسیاری دهات و قریه جات افغانستان دیدن نموده اینرا آموخته ام که افغانها بطور عموم متعصبین مذهبی و افراطی نمیشدند، اما در چند سال اخیر آنچه در دوره حکومت

آيينه افغانستان

AFGHANISTAN
MIRROR

P.O. BOX 408

MONTCLAIR, CA 91763

FAX (909) 625-6751
(909) 626-8314

جریان مشاعره بهار

بخش

مشاعره نوروز ۱۴۷۸

موجبم که سفر از وطنم دور سازد
آوارم که بم باعث دوری از وطن نمیت

شعار بهار

چرخ زمینم در دایره بهار
تیرم در دایره بهار

AFGHANISTAN
MIRROR

بقرار اعلان و متحدالسال قبلي که بتاريخ اول مارچ توسط راديو ومجله آئينه افغانستان باطلاع هموطنان محترم رسانيده شده بود، مشاعره بهار بتاريخ روز شنبه ۲۰ مارچ ۱۹۹۹ مصادف با نوروز اول حمل سال ۱۳۷۸ از ساعت ۶ شام الي يکنيم شب از امواج راديو ۲۴ ساعته صداي افغانستان بخش سانفرانسيسکو موفقانه صورت گرفت و در سرتاسر امريکا و کانادا پخش گرديد. شاعران افغان از اروپا، کانادا و امريکا علاوه بر آنکه اشعار خود را برای مشاعره ارسال کرده بودند، خودشان نيز بمصرف خود توسط تلفون اشعار خود را خواندند که يقيتا بکيفيت اين مشاعره ملي افزوده بود. مهمان نوازي، همکاري و اشتراک مساعي محترمه فريده جان انوري قابل تقدير و ياد آوري ميباشد.

مرتب مشاعره دکتور هاشميان و سه نفر از داوران - پوهاند محمد نسيم نځهت، ملک الشعراء استاد محمد طاهر هاتف، و شاغلي نصرالله نيازي - بروز جمعه ۱۹ مارچ فاصله ۸ ساعت راه را توسط موتر از لاس انجلس تا سانفرانسيسکو پيموده برای انجام مشاعره بشمال کلفورنيا رفتيم. دانشمندانيکه قضاوت و داوري اشعار واصله برای مشاعره بزيانهای دري و پشتو را قبول فرموده شخصا حضور بهم رسانيده بودند قرار ذيل ميباشند:

پوهاند محمد نسيم نځهت سابق استاد پوهنتو کابل و ملک الشعراء استاد محمد طاهر هاتف داوران زبان دري استاد محمد کاظم بيمار، شاغلي نصرالله نيازي و شاغلي محمد هاشم زماني داوران زبان پشتو (محترم محمد هاشم زماني نسبت تکليف جسمي شخصا باستديو شرکت نتوانسته اما جريان مشاعره را از طريق راديو ميشنيدند). قبلا فيصله شده بود که اشعار شاعران شامل در حلقه داوري توسط خودشان قرائت خواهد شد اما در تعيين جوايز شامل نخواهند شد؛ بنا بران بهترين اشعار شامل در مشاعره از آقا يان استاد هاتف، محمد هاشم زماني و نصرالله نيازي بی جایزه ماند.

داوري اشعار شامل در مشاعره با اساس موازين علوم عروض، بدیع و بيان، با در نظر داشت عنوان مشاعره، توسط دانشمندان ذيصلاح مذکور بنحوي صورت گرفت که هریک و همه اشعار واصله توسط داوران بخش مربوطه بدقت مطالعه و ارزيابي ميگرديد. تعداد جوايز ده بود که بتناسب سهمگيري شاعران و تعداد اشعار واصله ميبايست ۷ به دري و ۳ به پشتو تعلق ميگرفت، ولی وقتی داوران پشتو چهار جایزه تعيين نمودند، بين داوران فيصله شد تا شش جایزه به دري و چهار جایزه به پشتو تعلق بگيرد. جوايز از ين قرار ميباشند:

شماره مسلسل ۷۶

جوايز پشتو

جوايز دري

جایزه اول: افغانستان در مسیر تاریخ،

تألیف میر غلام محمد غبار، یکجلد، قیمت ۴۰ دالر

تجلی عرفان، سید محمود گیلانی، یکجلد، قیمت ۱۰ دالر

د کابل اوشکی، از عبدالله غمخور، یکجلد، قیمت ۵ دالر.

جایزه دوم: خاطرات چهارده زندگي من

تألیف دکتور عبدالحکیم طیبی، یکجلد قیمت ۴۰ دالر

پته خزانه، از پوهاند عبدالحی حبیبی، یکجلد، قیمت ۲۵ دالر

اصول و مبادي دين، از احمد شاه علمي، یکجلد قیمت ۱۰ دالر

احمال زور و تهديد...، از بروس ریچاردسن،

ترجمه دکتور هاشميان، یکجلد، قیمت ۱۰ دالر

جایزه اول: افغانستان در پنج قرن اخیر در دوجلد

تألیف میر محمد صدیق فرهنگ، قیمت دوجلد ۵۰ دالر

پته خزانه، تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی، قیمت ۲۵ دالر

د کابل اوشکی، از عبدالله غمخور، پشتو، قیمت ۵ دالر

جایزه دوم: خاطرات چهارده زندگي من

دکتور عبدالحکیم طیبی - یکجلد، قیمت ۴۰ دالر.

سید قاسم رشتیا - انگلیسی - یکجلد، قیمت ۳۰ دالر.

د کابل اوشکی، از عبدالله غمخور، پشتو، قیمت ۵ دالر.

جایزه سوم:

جایزه سوم: افغانستان، بزبان انگلیسي،

سید قاسم رشتيا - انگلیسي - یکجلد، قیمت ۳۰ دالر

تالیف بروس ریچاردسن، قیمت ۱۵ دالر

اصول و مبادي دين، از احمد شاه علمي، یکجلد، قیمت ۱۰ دالر

اصول و مبادي دين، از احمد شاه علمي، یکجلد، قیمت ۱۰ دالر

خاک اولياء، تالیف رادک سیورکاو سکی،

ترجمه عبدالعلي نوراحراري، یکجلد قیمت ۱۵ دالر

جایزه چهارم: خاک اولياء تالیف رادک سیکورسکی

ترجمه عبدالعلي نوراحراري - یکجلد، قیمت ۱۵ دالر

اعمال زور و تهديد...، از بروس ریچاردسن، ترجمه دکتور

هاشمیان - یکجلد، قیمت ۱۰ دالر

جایزه چهارم:

تالیف سید قاسم رشتيا، یکجلد، قیمت ۳۰ دالر

دکابل اوشکی، از عبدالله غمخور، یکجلد، قیمت ۵ دالر

جایزه پنجم: خاک اولياء تالیف رادک سیکورسکی

ترجمه عبدالعلي نور احراري - یکجلد، قیمت ۱۵ دالر

اصول و مبادي دين، از احمد شاه علمي، یکجلد قیمت ۱۰ دالر

جایزه ششم: اعمال زور و تهديد...، از بروس ریچاردسن

ترجمه دکتور هاشمیان، یکجلد، قیمت ۱۰ دالر

دکابل اوشکی، از عبدالله غمخور، پشتو، یکجلد، قیمت ۵ دالر

اصول و مبادي دين، از احمد شاه علمي، یکجلد، قیمت ۱۰ دالر

آثار فوق باستثنای دوجلد کتاب پته خزانه از طرف دکتور هاشمیان مدیر مسئول مجله آئینه افغانستان برای مشاعره نوروز سال ۱۳۷۸ اهداء شده است. علاقمندان میتوانند آثار مذکور را از اداره آئینه افغانستان بقیمت های معینه بدست بیاورند. دوجلد کتاب پته خزانه را محترمه میرمن فاطمه سلیمی هوتک اهدا کرده، این اثر با ترجمه دري آن در عین جلد از طریق میرمن فریده انوري از دفتر رادیو ۲۴ ساعته در سانسکو دستیاب شده میتواند.

جوایز توسط هیات های داوری تعیین و اسمای برندگان جوایز در اخیر مشاعره بساعت یک بجای شب بدکتور هاشمیان سپرده شد که متعاقباً قرار ذیل نشر و اعلان گردید:

برندگان جوایز مشاعره دري ازینقراراند:

آقای محمد نسیم اسیر، ساکن جرمني، برنده جایزه درجه اول.

آقای غلام مصطفی مهجور غزنوي، ساکن نیویارک، برنده جایزه درجه دوم.

آقای استاد عبدالغفور شرر، ساکن فرانسه، برنده جایزه درجه سوم.

میرمن وسیمه عباسی، ساکن ایرواین کلفورنیا، برنده جایزه درجه چارم.

آقای نور محمد تابش، ساکن سویس، برنده جایزه درجه پنجم.

آقای محمد یونس عینی، ساکن کانادا، برنده جایزه درجه ششم.

یادداشت: از اشعار دري شامل مسابقه، باستثنای اشعار استاد هاتف و آقای نسیم اسیر، همه اشعار دیگر، بشمول برندگان جایزه، دارای نواقص عروضی میباشد.

برندگان جوایز مشاعره پشتو ازینقراراند:

پیغله انجلاه نیازی، ساکن هنتنگتن بیج کلفورنیا، برنده جایزه اول.

شاغلی سید اگل غریبیار، ساکن دنور ایالت کولورادو، برنده جایزه درجه دوم.

شاغلی نجیب افغان قندهاری، ساکن ویلی کلفورنیا، برنده جایزه درجه سوم.

شاغلی لونگین، ساکن فریمان کلفورنیا، برنده جایزه درجه چهارم.

تعیین جوایز پشتو توسط دونفر داور مذکور صورت گرفته است.

در مجله شماره ۷۴ آئینه افغانستان، اول اشعار برنده جایزه و بعد از آن تمام اشعار شامل مشاعره نشر خواهد شد. هکذا جوایز اعلان شده توسط دفتر آئینه افغانستان بمستحقین ارسال خواهد شد.

مدیر مسئول آئینه افغانستان که مرتب و متصدی این مشاعره بود، از تمام شاعران محترمی که بدعوت ما لبیک گفته و در مشاعره نوروز ۱۳۷۸ اشتراک نمودند از صمیم قلب تشکر و امتنان مینماید، و در حالیکه بمناسبت حلول سال نو و همچنان عید سعید اضحی بهترین تبریکات و تمنیات خود را به هموطنان تقدیم میدارد، به برندگان جوایز مشاعره نوروز ۱۳۷۸ نسبت بموفقیت شان تهنیت و شادباش میگوید.

این نامه بمنشأ سند تصدیق به برندگان جایزه مشاعره نوروز سال ۱۳۷۸ صادر گردید. با تقدیم احترامات فایقه دکتور سید خلیل الله هاشمیان

بهار جاودان

مفهوم و عنوان بهار که در فرهنگ افغانستان از باستان روزگار هزاران سال پیش تا امروز متجلی بوده ملهم از طبیعت زیبا و غنی ایست که خداوند متعال بدیاری افغان زمین ارزانی فرموده است. ابربهار و نسیم فرح بخش آن دشت های شادیان، بکوا و هیرمند را لاله گون، شالیزار های بغلان، لغمان و کنر رامعطر و پرتیتر، جنگلهای سر بفلک کوه های کنر، خدران و جاجی را سرسبز، قله های شامخ سالنگ، سفید کوه، و بابا، رادرخشان، نخلهای بهم پیچیده بادغیس و هرات، بامیان و آهنگران رابارور، باغستانهای استالف، نخلستانهای وسیع کوهدامن و شمالی و دامنه های کوه های آسمانی و شیردروازه را شگوفان و پر ارغوان، رودهای خروشان پنجشیر، کابل و ارغنداب را سیراب، و شهر های باصفای بلخ، قندهار، کابل و جلال آباد را نوازش کنان روح تازه می بخشد. شگوفه انار در باغستانهای قندهار، شگوفه نارنج در جلال آباد و شگوفه بادام در کابل و کوهدامن مردم را باغستانها فرامیخواند و شاعران را بوجد می آورد که یکی گفته است:

دلا بباغ برو مشرب از انار آموز که موج خون بدل و خنده در دهان دارد
و دیگری شگوفه بادام را نامحرم معشوق دانسته، گوید:

دلا بباغ مرو من ز رشک می میرم چرا شگوفه بادام چشمها دارد

آمیختگی نوروز با طبیعت افغانها را چنان سرشار میسازد که در سراپای وجود خود شادی ای احساس میکنند تا شناخته که باید همان کشتی نوروز در افغان زمین باشد. عقیده مردم ما برینست که در کشور ما نوروز به طبیعت تعلق دارد، هیچ مذهب و آئین، هیچ قوم و گروه، و هیچ لشکر، حکومت و حکمران نمیتواند آنرا در انحصار خود قرار دهد، یا بخود منتسب کند، و هیچ قدرتی نمیتواند آنرا ملغی و مذموم شمارد، چونکه ریشه نوروز در ملت گستریده و قدرت مردم را قدرت خداوند خوانده اند.

در فصل بهار است که دل طبیعت در وطن ما شگوفان میشود و همانند سروشی فرمان میدهد: ای کهکشان! ای آسمان! ای رودبار! ای کوهسار! ای دشتهای جلگه ها، هله برخیزید، بیدار شوید، شادی کنید! بلبلان نغمه سرائید! رودها خروشان شوید! چشمه ها جوشان شوید! ماه و خورشید و ستارگان روشنایی یابید، نورانی شوید! ابرهای حیات بخش باران ببارید و غمها را از دل بزدائید که نوروز در رسیده و قدومش را میمون دارید...

وجه تسمیه نوروز

فرهنگها نوروز را «روز نو، روز تازه، بزرگترین جشن ملی آریائیان که در نخستین روز از نخستین ماه سال شمسی (فروردین یا حمل)، آنگاه که روز و شب برابر گردد، آغاز شود» تعریف کرده اند.

فرهنگ فارسی دکتر محمد معین شرح مبسوطی در هفت صفحه فراهم دیده که مختصری از آن درینجا بیان میشود: «نوروز و مهرگان دو فصل سال هستند، مهرگان دخول زمستان و فصل سرماست و نوروز اذن دخول فصل گرماست. قرائینی در دست است که میرساند این جشن در عهد قدیم، یعنی بهنگام تدوین بخش کهن اوستا نیز در آغاز برج حمل یعنی اول بهار برپا میشده و شاید بنحوی که اکنون بر ما معلوم نیست، آنرا در اول برج مزبور ثابت نگاه میداشتند. چنانکه از تاریخ برمی آید، در عهد ساسانیان نوروز، یعنی روز اول سال ایرانی و نخستین روز فروردین ماه در اول فصل بهار نبود، بلکه مانند عید فطر و عید اضحی در میان مسلمانان، آنهم در فصول میگشت (منتهی نه بدان سرعت که اعیاد عربی میکردند). در سال یازدهم هجرت که مبداء تاریخ یزدگردی و مصادف با جلوس یزدگرد پسر آخرین پادشاه ساسانی است. نوروز در شانزدهم جزیران رومی (ماه جون فرنگی) یعنی نزدیک باول تابستان - بود، و از آن تاریخ باینطرف بتدریج هر چهار سال یکروز عقب تر ماند، تا در حدود سال ۳۹۲ هجری قمری، نوروز باول حمل رسید. در سال ۴۹۷ هجری قمری نوروز در ۲۳ برج حوت - یعنی ۱۷ روز به پایان زمستان مانده - واقع بود. در این هنگام جلال الدین ملک شاه سلجوقی (۴۹۵ - ۴۸۵ هـ) ترتیب تقویم جدید جلالی را بنیاد نهاد و نوروز را در روز اول بهار - که موقع نجومی تحویل آفتاب به برج حمل است - قرار داده ثابت نگاهداشت، بدین طریق که قرار شد در هر چهار سال یکبار سال را ۳۶۶ روز محسوب دارند، و پس از تکرار این عمل هفت بار - یعنی پس از هفت مرتبه چهار سال (یا ۲۸ سال) - بار هشتم، بجای اینکه سال چهارم را ۳۳۶ روز حساب کنند، با سال پنجم (یعنی در واقع با سال سی و سوم از آغاز حمل) این معامله را بکنند، و بدین ترتیب رویهمرفته، سال جلالی نزدیکترین سالهای دنیا بسال شمسی حقیقی که ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و

نامه سرکشاده بروس ریچاردسن رادربخش انگلیسی بخوانید

آریائی‌ان باستان جشنی داشته اند بنام فروردگان، و آن ده روز طول میکشیده، فروردگان که در پایان سال گرفته میشد، ظاهرادرواقع روزهای عزا و ماتم بوده نه جشن شادی، چنانکه البیرونی راجع بهمین روزهای آخر سال در نزد سندیان گوید: در آخر ماه دوازدهم «خشوم» اهل سفد برای اموات قدیم خود گریه و نوحه سرائی کنند و چهره های خود را بخراسند، و برای مردگان خوردنیها و آشامیدنیها گذارند، و ظاهراً بهمین جهت جشن نوروز که پس از آن می آید، روز شادی بزرگ بوده است (علاوه بر آنکه جشن آغاز سال محسوب میشده). از همین داستان که بیرونی نیز آنرا نقل کرده، نیک بر می آید که نوروز را بمعنی «روز نو و تازه» یعنی روزی که سال نو بدان آغاز گردد، شناخته اند. ابوریحان در التفهیم گوید: «از رسمهای پارسیان نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین ماه، و زمین جهت روز نو نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است.»

فردوسی اندر پادشاهی جمشید گوید:

بفر کیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهر اندر نساخت
که چون خواستی دیو برداشتی	ز هاون بگردون بر افراشتی
چو خورشید تابان میان هوا	نشسته برو شاه فرمانروا
جهان انجمن شد بر تخت اوی	فرومانده از فره بخت اوی
بجمشید بر گوهر افشانند	مر آن روز را روز نو خوانند
سر سال نو هر رمز فرودین	بر آسوده از رنج تن، دل ز کین
بزرگان بشادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین روز فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار

شماره مسلسل ۷۶

فرهنگ معین از رسوم نوروز در بین آریائی‌ان ساکن در خراسان قبل از اسلام به تفصیل سخن رانده و ما شمه ای از آنرا ذیلاً گزارش میدهم:

«بطور کلی از مراسم نوروز در دربار شاهان هخامنشی و اسکانی اطلاعات دقیقی در دست نیست، و بعکس از عصر ساسانی اطلاعات گرانبها موجود است که خلاصه آنها در ذیل نقل میشود... آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا بروز گار یزدجرد که آخر ملوک عجم بود، چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان بیگانه موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پرمی و انگشتری، و درمی و دیناری خسروانی، و یک دسته خوید سبزرسته، و شمشیری و تیر و کمان، و دوات و قلم، و اسپی، و غلامی خوبروی، و ستایش نمودی و نیایش کردی و او را بزبان پارسی بعبارت ایشان... چون این بگفتی، چاشنی کردی و جام بملک دادی، و خوید در دست دیگر نهادی و دینار و درم در پیش تخت او بیهادی. و بدین آن خواستی که روز نو و سال نو هر چه بزرگان اول دیدار چشم بر آن افکنند، تا سال دیگر شادمان و خرم با آن چیزها در کامرانی بمانند، و آن بر ایشان مبارک گردد، که خرمی و آبادانی جهان درین چیزهاست که پیش ملک آوردندی.» و این رسم در عصر خلفای اسلام نیز ادامه یافت... در ایام نوروز نواهای خاص در خدمت پادشاه نواخته میشد که مختص همان ایام بود، در بامداد نوروز مردم بیکدیگر آب میپاشیدند و این رسم در قرنهای نخستین اسلام نیز رایج بوده است... در دربارهای نخستین خلفای اسلامی، به نوروز اعتنائی نداشتند، ولی بعد ها خلفای اموی برای افزودن درآمد خود، هدایای نوروز را از نو معمول داشتند... نخستین کسی که در اسلام هدایای نوروز و مهرگان را رواج داد، حجاج بن یوسف بود... در نتیجه ظهور ابومسلم خراسانی و رویکار آمدن خلافت عباسی و نفوذ برمکیان و دیگر وزرای خراسانی و تشکیل سلسله های طاهریان و صفاریان، جشنهای نوروز در خراسان از نو رونق یافتند، گویندگان درباره آنها قصاید پرداختند و نویسندگان مانند حمزه بن حسن اصفهانی آنها را مدون ساختند.

آثار و قرائینی که در دست است میرساند پس از اسلام همواره جشن نوروز برپا میشده است و مراسم آن با تصرفات و تغییراتی از عهدی بعهد دیگر منتقل میگردد. ولی همیشه با نواها و موسیقی برگزار میشده است، چنانکه منوچهری گوید:

نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز.

جشن نوروز در زمان جلال الدین ملک شاه طبق تقویم جلالی در آغاز برج حمل تثبیت شده، چنانکه حافظ شیرازی گوید:

می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش
که بخشد جرعه جامت جهان را ساز نوروزی.

ما مختصری از وجه تسمیه نوروز را برای آن بشما هموطنان بازخواندیم تا مستشعر شوید که این رسم چیست قدیم و آریائی و میراثیست خجسته و نیکو از نیاکان ما که در چند قرن اخیر بصیغه یک جشن ملی در کشور های افغانستان، ایران، تاجکستان و دیگر کشورهای منطقه تجلیل و جزء هویت ملی آنها محسوب میشده است.

البته رسوم و تشریفات مربوط باین روز خجسته در هر کشور متفاوت است: در افغانستان مقدم نوروز با هفت میوه و در ایران با هفت سین، در افغانستان سنک و کچه زنی و در ایران قاشق زنی، و در هر دو کشور با کلجه نوروزی و روت و انواع شربت ها و شیرینی ها بشمول جلبی استقبال میگردد؛ خانواده ها در ایران برای «سیزده بدر» و در افغانستان برای «سبزه لغت» بچمنها، وادیهها و کشتزارها سرازیر میشوند، و درین ایام چیدن «شفتل» برای افغانها شگومی است برای چشیدن مزه بهار.

نظری بر عنعنۀ نوروز در ادب دری

ادب دری از قرن چهارم هجری بعد بسوی استقلال و شگوفانی گرائیده، نخستین شعرای زبان دری در آسیای میانه بدربار آل سامان رشد کردند و در دوره غزنوی زیر نظرداد پرورشخص سلطان غزنه باوج وپختگی رسید. شعرای این دوره زیادند و آثارهمۀ شان در دیار غربت میسرنبوده از گنجایش این پروگرام نیزخارج است؛ چند بیت از چند قصیده و غزل بقسم نمونه تقدیم میشود:

عصاره مروزی از قرن چارم هجری گذشت زمستان و آمد بهار را چنین وصف میکند:
جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود ز مرد آمد و بگرفت جای توده برف
بهارخانه کشمیریان بوقت بهار بباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم

ابونظر عبدالعزیز مسجدي مروزی از شعرای اواخر قرن چارم دربار غزنه بود، یک قصیده زیبای او را در وصف بهار که مملو از صنایع لفظی است، برایتان میخوانیم:

باران قطره قطره همی بارد ابر وار
هر روز خیره خیره از این چشم سیل بار
زان قطره قطره، قطره باران شده خجل
ز آن خیره خیره، خیره دل من ز هجریار
یاری که ذره ذره نماید مرا نظر
هجرائش باره باره بمن بر نهاد بار
زان ذره ذره، ذره چو کوه آیدم بدل
ز آن باره باره، باره بچشم آیدم غبار
دنداناش دانه دانه، درست است جانغزای
لبه اش پاره پاره عقیق است آبدار
زان دانه دانه، دانه در یتیم زرد
ز آن پاره پاره، پاره یاقوت سرخ خوار
حوری که تیره تیره بشود رخان روز
چونانکه طره طره شود، طره بر عذار
زان حلقه حلقه، حلقه زنجیر شرمگین
زانچشمه چشمه، چشمه خورشید در دوار
زلفینش ناه ناه کشاید نثار مشک
عارضش لاله لاله نماید فروغ نار
ز آن ناه ناه، ناه خوشبوی بادریغ
زان لاله لاله، لاله خود روی بابهار
سیم است بیضه بیضه بر آن سیم سنگدل
ریحان دسته دسته بر آن طرف گل نگار
ز آن بیضه بیضه، بیضه کافور جفت خاک
زان دسته دسته، دسته سنبل بیوی خار
تیمار عقده عقده اندر دلم زده است
وز خواجه تحفه تحفه نشاط دل قرار
ز عقده عقده، عقده ابروی تو مدام
ز تحفه تحفه، تحفه چنین مدح پایدار
وی خواجه تازه تازه بر الفاظ شمر من
زانگونه گونه نیز بمن کرد برنثار
زان تازه تازه، تازه بهر شهر ازو شکر
زانگونه گونه، گونه من چون گل بهار

ابوالحسن علی فرخی سیستانی، در اول دهقانی میکرد، بعد در خدمت آل سامان درآمد و این قصیده معروف «داغگاه» را بامیر چغانیان سرود که منحیث یک شاهکار ادبی در وصف طبیعت از قرن چارم هجری بیادگار مانده است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
خاک را چون ناف آهو مشک زاید بقیاس
بید را چون پرطوطی برگ روید بشمار
دوش وقت نیم شب، بوی بهار آورد باد
حبذا باد شمال و خرما بوی بهار
ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله
نسترن لوء لوء مکنون دارد اندر گوشوار
راست پنداری که خلعت های رنگین یافتند
باغهای پرنگار از «داغگاه» شهریار

فرخی در ترجیع بند معروف خود، وصف جشن نوروز توسط دربار غزنه را چنین جاودانی ساخته است:

ز باغ ای باغبان ما راهمی بوی بهار آید
کلید باغ ما را ده که فردا مان بکار آید
تولختی صبر کن چندانکه قمری بر چنار آید
چو اندر باغ تو بلبل بدیدار بهار آید
ترا مهمان ناخوانده به روزی صد هزار آید.

کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید
چنان دانی که هر کس راهمی زوبوی یار آید
بهار امسال پنداری همی خوشتر ز پار آید
ازین خوشتر بود فردا که خسرو از شکار آید

مصراع اخیر این بند تراش خورده ناخوان است
شما خود آنرا تکمیل نمائید.

و اینهم آخرین نمونه کلام فرخی سیستانی که
در آن آب و خاک، آسمان و زمین و سبزه و گل همه
را در تابلوی بهار مقبول تصویر نموده است:

روز خوش گشت و هوا صافی و گیتی خرم
آبها تیره و می روشن و دلها بی غم
خاک هر روزی بی عطر همی گیرد بوی
آسمان هر شب بی آبر همی باشد تم
بر هر انگشت زمین، گوئی هر روز مدام
دست نقاش همی نقش نگارد به قلم
هر کجا در نگری سبزه بود پیش دوجشم
هر کجا در گذری، گل صبری زیر قدم

فرخی عمر درازی سهری کرد و هر سال در جمعه
اعزّه سخنواران دربار محمود و مسعود بمناسبت
جشن نوروز داد سخن میداد، درین دوره از
شگوفانی ادب دري که مسابقات قصیده سرودن
بعد اعلی تبارز نموده بود، از فرخی قصاید
زیادی در وصف طبیعت و بهار بجا مانده و از
چکامه های بهاری او رساله ای توان پرداخت؛
باز هم چند بیت از دو قصیده او را مثال میزنیم:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب
با صد هزار زینت و آرایش عجیب
شاید که مرد پیردین که جوان شود
گینی بدیل یافت شباب از پی شیب
مصراع دوم کلمه «عجیب» تصحیح موقت از استاد
هاتف است تا زمان مقابله بامتن اصلی

یکتن از برازنده ترین سخن پردازان دربار محمود و مسعود ابوالنجم احمد منوچهری دامغانی است که قسمتی از
یک قصیده بهاریه او را اینک میشنوید:

برداشت تاج های همه تارک سمن
برداشت پنجه های همه ساعد چنار
باد شمال چون ز زمستان چنین بدید
اندر شک ایستاد، چو جاسوس بیقرار
نوروز را بگفت که در خاندان ملک
از قتر و زینت تو که پیرار بود و پار
بنگاه تو سپاه زمستان بفار تید
هم گنج شایگانیت، وهم در شهوار
نوروز ماه گفت: بجان و سر امیر
کز جان وی بر آرم تا چند گه دمار
گرد آورد سپاهی، دیبای سبز پوش
زنجیر زلف و سرو قد و نسترن عذار

در مصراع اخیر، کلمه «نسترن» تصحیح موقت
استاد هاتف است تا زمان مقابله بامتن اصلی.

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
کرده است عزم تاختن و رای کارزار
وینک پیامدست به پنجاه روز پیش
جشن شده طلایه نوروز نامدار
آری، هر انگهی که سپاهی شود بر زم
ز اول بچند روز بیاید طلایه دار
این باغ و راغ، ملک نوروز ما بود
اینکوه و کوهپایه و این دشت و جویبار
جویش پراز صنوبر و کوهش پراز سمن
راغش پراز بنفشه و باغش پراز بهار
نوروز ازین وطن سفری کرد چون ملک
آری، سفر کنند ملوک بزرگوار
چون دید ماهیان زمستان که در سفر
نوروز مه بماند، قریب مهی چهار

و ازین سه بیت عنصری از قصاید دیگرش که به
ارتباط عید سعید فطر و نوروز سروده، وضع
اجتماعی و ادب پروری دربار محمود و جشن
مجللی که شاهنشاه غزنه از اعیاد ملی و
مذهبی می گرفت نمایان میگردد:

به از عید نشناسم از روزگار
به از مدح خسرو نو آموزگار
خداوند عالم کزو وقت ما
همه ساله عید است و لیل و نهار
و یا:

نوروز بزرگ آمد آرایش عالم
میراث به نزدیک ملوک عجم از جم

قصیده سرای بلند مرتبت دیگر دربار غزنه
ابوالقاسم حسن بن احمد متخلص به عنصری
است که در جهان شعر و ادب آندروان درخشیده
و ملک الشعراء دربار محمود بوده، چند بیت
از یک قصیده او در وصف بهار تقدیم میشود:

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
تا ز صنعتش هر درختی لعبت دیگر شود
باغ همچون کلبه بزاز پر دیبا بود
باد همچون کلبه عطار پر عنبر شود
سوسن سیم سپید از باغ بردار همی
باز همچون عارض خوبان زمین اختر شود
روی بند هر زمینی جلّه چینی شود
گوشوار هر درختی رشته گوهر شود

ابوالفضل بیهقی، صاحب تاریخ بیهقی و سخنسرای برجسته زبان و فرهنگ دری دربارهٔ عید باستانی نوروز و مقام ارجمند و تجلیل آن در نزد سلاطین غزنوی نکات جالبی یادداشت نموده از سخا و عطای محمود درین روز خجسته سخن میراند که سلطان « هر سال دویست هزار دینار هریوه و ده هزار طاق جامه بدهد بیرون هدیهٔ نوروز و مهرگان. » و نیز گوید که « امیر محمود، آنجا بود، در ساختن آنکه برود چون نوروز فراز آید با قدرخان دیدار کند. » یعنی با سامی اهمیت و منزلتی که عید نوروز نزد شاهان غزنه داشت، شاهنشاه محمود قصد داشت با فراز آمدن این روز میمون با قدر خان دیدار نماید (تاریخ بیهقی - صفحات ۱۷، ۲۶۵ و ۲۴۳).

وقتی از ابوالقاسم فردوسی طوسی سخن بمیان آید، شاهنامهٔ او که شاهکاریست از نظم دری متضمن تابلوهای حماسی، فلسفی و اجتماعی و بیانگر واقعات باستان سرزمین وسیع خراسان و کشور های مجاور آن، بنظر مجسم میشود. این شاهنامه در دربارهٔ غزنوی سروده شده و در ظرف ده سال تکمیل گردیده و بهترین نمونهٔ شعر دری افغانستان است از قرن چهارم هجری.

در شاهنامه سنت برگزاري نوروز به جمشید نسبت داده شده که یکی از باستان پادشاهان آریائی بود و نامش در «اوستا» و «ودا» یاد شده: فردوسی این رویداد را از اساطیر باستان چنین بیان میدارد:

همه کردنی ها چو آمد بجای	ز جای مهی برتر آورد پای
به فرکیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهرا ندر ساخت
که چون خواستی دیو برداشتی	ز هامون به گردون بر افراشتی
چو خورشید تابان میان هوا	نشسته براو شاه فرمان روا
جهان انجمن شد بر آن تخت وی	شگفتی فرو مانده از بخت وی
به جمشید بر، گوهرا فشانند	مر آن روز را روز نو خوانند
سر سال نو، هرمز فرودین	بر آسوده از رنج تن، دل ز کین
بزرگان بشادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از روز گار	بماند از آن خسروان یادگار

فردوسی با وجود حریمی که در اواخر عمر در طلب داشته نشان داد و ولینعمت خود را ذم کرد، مع هذا مقام و حرمت او در جهان ادب همانست که خودش گفته است:

نمیرم از این پس که من زنده ام	که تخم سخن را پراگنده ام
هر آنکس که دارد دُش و رأی و دین	پس از مرگ بر من کند آفرین

از دربارهٔ سلجوقیان که مشوق ادب و فرهنگ بودند، از شاعر بلند پایهٔ افغان زین الدین ازرقی هروی، صاحب «سندبادنامه»، چند بیتی در وصف بهار می آوریم:

بفال همایون و فرخنده اختر	به بخت موفی و سعد و موقر
بوقتی که هست اندرو فال خوبی	بروزی که هست اندرو سعد اکبر
به بزم تو اندر سرای نو آمد	خداوند فرزانه شاه مظفر
سخی شمس دولت، گزین کهن ملت	ملک بوالفوارس طغانشاه صفدر
بباغی خرامید خسرو که اورا	بهار و بهشت است مولی و چاکر
چمنهای او را ز نزهت ریاحین	روشهای او را ز خوبی صنوبر
تو گویی مگر جام کیخسروستی	منقش درو شکل هر هفت کشور

شاعر شهیر دیگری از دورهٔ سلجوقیان اوحدالدین ابیوردی است که اول (خاوری) تخلص میکرد و امیر سنجر باو تخلص «انوری» گذاشت، طبع انتقادی داشت و بگروه انگشت شماری از شاعران وقت تعلق میگرفت که بخاطر وضع نابسامان اجتماع بر امیران خورده میگرفتند، در قصیده و هجویه دسترس اولی داشت. چند بیت از یک قصیدهٔ نوروزی او را اکنون میشنوید:

روز عیش و طرب مستان است	روز بازار گل و ریحان است
تودهٔ خاک عبیر آمیز است	دامن باد عبیر افشان است
وز ملاقات صبا روی غدیر	راست چون اژدهٔ سوهان است
لاله بر شاخ زمرد به مثل	قدحی از شبه و مرجان است
نا کشیده است صبا خنجر بید	همه گلزار پر از پیکان است

ابوالفتح عمر متخلص به خیام از بزرگان و نوابخ دوره سلجوقی و زادگاهش نیشاپور است، در دربار ملک شاه و نظام الملک مقام برجسته داشته، هم منجم و طبیب دربار بوده و هم با فلاسفه و متصوفین وقت منجمله غزالی مراد داشته و در زبان و ادب فارسی بدطولا و سبک خاصی دارد. خیام به دریای متلاطم زندگی غوطه ور بوده و بانجام آن می اندیشیده، همین اندیشه های بکر و انتقادی اوست که بهمه زبانها ترجمه شده و او را حکیم و فیلسوف خوانده اند. چند اندیشه و تصویر او از نوروز بسمع شما میرسد:

صحرا رخ خود به ابر نوروز پشت	وین دهر شکسته دل، ز نو گشت درُست
باسبزه خطی به سبزه زاری می خور	بریاد کسی که سبزه از خاکش رُست
چون لاله به نوروز قدح گیر بدست	با لاله رخی اگر ترا فرصت است
می نوش بخرمی که این چرخ کبود	ناگاه ترا چو خاک گرداند پست
از آمدن بهار و از رفتن دی	اوراق وجود ما همی گردد طی
می خور، مخوراندوه که فرمود حکیم	غمهای جهان چو زهر و تریاقش می

از حکیم عمر خیام روایت میکنند که خودش گفته بود: «گورمن در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشانی کند.» این روایت را نظامی عروضی در حکایت بیست و هفتم چهار مقاله چنین آورده است: «در سنهٔ بیت و خمسایه (۵۰۶) بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر ابوسعید جره خواجه امام عمر خیام و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند، و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجت الحق عمر شنیدم که او گفت: «گورمن در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان میکند.» مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوبی گزاف نگوید. چون در سنهٔ ثلاثین به نیشاپور رسیدم چهارچندان سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده، و او را بر من حق استادی بود. آدینه ای بزیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او بمن نماید. مرا بگورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم، در پائین دیوار باغی خاک اودیدم نهاده و درختان آمزود و زرد آلو سراز آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شگوفه بر خاک اوریخته بود که خاک اودر زیر گل پنهان شده بود، و مرا یاد آمد آن حکایت که بشهر بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمیدیدم. ایزد تبارک و تعالی جای او را در جنان کند. بِمِنِّهِ وَ کَرَمِهِ.»

۱) ادب شناسان، عمر خیام را در قرن ششم هجری یکی از موسسان مکتب ادبی عراقی میخوانند، و سخنورانی از قبیل خاقانی، انوری، نظامی گنجوی، عطار و سعدی با پیروی از موازین فکری و سبک این مکتب، داد سخن داده اند. شاعر شهیر و دانشمند برانندهٔ این دبستان، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی است که گلستان و بوستان او زینت رواق اکثر خانه های افغان میباشد. چند بیت از دو قصیدهٔ سعدی بارتباط نوروز بشما تقدیم میشود:

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را	بیا مطالعه فرما به نو بهار زمین را
شگفت نیست گراز طین بدر کند گل نسرين	همان که صورت آدم کند سلاله طین را
حکیم بار خدایی که صورت گل خندان	درون غنچه ببندد چو در مشیمه جنین را
گرفته راه تماشا، بدیبع چهره بتانی	که در مشاهده عاجز کنند بتگر چین را
بهم برآمده آب از نهیب باد بهاری	مثال شاهد غضبان، گره فگنده جبین را
مگر شگوفه بخنید و بوی عطر برآمد	که ناله در چمن افتاد بلبلان حزین را

و یا:

علم دولت نوروز به صحرا برخاست	لشکر زحمت سرما ز سرما برخاست
بر عروسان چمن بست صبا هر گهری	که به خواصی ابر، از دل دریا برخاست
طبق باغ پر از نقل و ریاحین کردند	شکر آنرا که زمین از تب سرما برخاست
موسم نغمهٔ چنگ است که در بزم صبح	بلبلان را ز چمن ناله و غوغا برخاست
عاشق امروز بدوقی بر شاهد بنشست	که دل زاهد از اندیشهٔ فردا برخاست

واکنون میرویم سراغ گلستان ادب هند که آنرا نیاکان افغانیان پرورده و آنچه درین دبستان روئیده، اکثر از خود ماست. مکتب ادبی هند با اسلوب و اصطلاحات خاص خود که مولود امتزاج فرهنگ افغانی با فرهنگ هندی میباشد بر سخنوران افغان اثر گذاشته و در غنای ادب دری سهم قابل قدر داشته است. شاعران دری زبان هند با استقبال از مقدم میمون بهار و نوروز بسیار سخن گفته اند که ما نمونه های آنرا ذیلا تقدیم شنوندگان می نمائیم:

ابوالحسن امیر خسرو دهلوی پسر امیر سیف الدین محمود از امرای محلی بلخ که بهنگام غایله مغل بهند رفت، جوانترین پسرش همانجا متولد شد و پس از آن از نخبگان اب دری در هند بشمار آمد و صاحب چندین دیوان است. این چند بیت از یک قصیده او انتخاب شده است:

صبارا گاه آن آمد که راه بوستان گیرد	زمین را سبزه در دیبا و گل در پرنیان گیرد
بمهد از چشمه موج آب و لرزان در زمین افتد	زند بر لاله باید تند و آتش در زبان گیرد
زبان از گفتن آتش نسوزد لیکن از سوسن	حدیث لاله گوید ترسم آتش در جهان گیرد
تماشا کن که چون بگرفت لاله کوه را دامن	کسی کو تیغ بيموجب کشد خونش چنان گیرد
زیاد غنچه مرغان را نوا بسته شود تا گل	بسازد پرده نوروز و بلبل خود همان گیرد

و این بیت هم از امیر خسرو است:
فصل نوروز که آورد طرب بر همه خلق

چشم بد روز مرا موسم باران آورد

آغاز موعظه

ستاره درخشان مکتب ادبی هند حضرت مولانا عبدالقادر بیدل است که عرفان و ادب او در دل هرافغان جادارد و ما مشاعره نوروز امسال را با قرائت بهاریه حضرت بیدل توسط پوهاند محمد نسیم نکهت و استقبالیکه از ابوالمنانی توسط ملک الشعراء استاد محمد طاهر هاتف صورت گرفته آغاز می نمائیم:

امروز نوبها راست ساغر کشان بیا ئید	گل جوش باده دارد تا گلستان بیا ئید
در باغ بی بهاریم سیری که در چه کاریم	گلبا زانتظاریم با زی کنان بیا ئید
آغوش آرزوها از خود تهیست اینجا	در قالب تمنا خوشتر ز جان بیا ئید
جز شوق راهبر نیست اندیشه خطر نیست	خاری درین گذر نیست دامن کشان بیا ئید
فرصت شرقتا بست هنگامه شتابست	گل پای در رکابست مطلق عنان بیا ئید
گر خواهم فضولیست جز وهم، انعش کیست	باغست خانه نمی نیست تا میهمان بیا ئید
امروز آمدن چندین بهار دارد	فردا اگر استامبد تا خود چه سان بیا ئید
ای طالبان عشرت دیگر کجاست فرصت	مفت است فیض صحبت گراین زمان بیا ئید
(بیدل) بهر تب و تاب، منون التفاتیست	تا مهر بان بیا ئید یا مهر بان بیا ئید

سیر گزار که یارب در نظر دارد بهار	از بر طاهوس دامن بر کمر دارد بهار
شبیم ما را بحیرت آب میباید شدن	کز دل هر ذره طوفانی دگر دارد بهار
رنگ دامن چیدن و بوی گل از خود رفتست	هر کجا گل میکنند برگ سفره دارد بهار
جلوه تادی نهان شد رنگ تادی شکست	فرصت عرض تماشا اینقدر دارد بهار
محرم نبض رم و آرام ما عشقت و بس	از رنگ گل تا خط سنبل خبر دارد بهار
ای خرد چون بوی گل دیگر سراغ ما بگیر	در جوی سرد اما را تا چه سرد دارد بهار
سیر این گلشن غیبت دان که فرصت پیش نیست	در طایفم خنده گل بال و پر دارد بهار
بوی گل عمریست خون آلود رنگست و بس	تاوکی از آه بلبل در جگر دارد بهار

غیر عبارت زینچون دیگر چه بردارد بهار
رنگ هر جا رفت با شد ز نظر دارد بهار
در گریبان کتی دامن دارم معر د ارد بهار
چند روزی شد که در این خبر دارد بهار
چند با بد بود مژ و رطرا و نهایی و هم
شبهستان نیست (بیدل) چشم نرد ارد بهار
زنده می باید سیاب طرب مه و م نیست
زخم دل عمریست دگر نفس خود با اندام
کهنه در سر فخر نیم ای آگهی سر ما بگازان

کینه افغانستان در مکتوب ارشاد خود دوست از غزل ذیل میرزا مهدی بیدل دیکه بیت واقف از هوای
 بمناسبت استقبال از بهار ۱۳۶۸ با قراح گذشته بود - بر غزل واقف قبلاً حاضر مجلسی نوشته بودم و هنگام
 با استمداد از روحانیت ابوالمحانی چون ذره لبوی خورگید جهان تاب و یا همچون گداز بدینال کو از جهانگر
 رفته و به بروی از آن استاد ادب و معنی دلی خوش کرده غزل شان را گشتا خانه تخمیر نموده ام
 با عرض بی نیاعتی سامعین کرام را در رسیدم

مجلس بر غزل ابوالمحانی میرزا مهدی بیدل همه دل

باغ از متاع عشرت گسترده خوان بیایید ساقیت ابرنشان می رایگان بیایید
 بردست لاله دادند جام جهان بیایید امروز تو بهار است ساغ کشان بیایید
 گل جوشن باده دارد تا گلستان بیایید
 هر چند زاهد ما ز این فصل پنجه نیست ذوق طرب نذر در تقسیم سیم و زینیت
 دره می عیش باز است یکدیده بان نیست جز شوق راهبر نیست اندیشه خطر نیست
 خاری در این گذر نیست در منکشان بیایید

این زندگی سرایت نقشی بروی آلبت تا غنچه باز گردد یک غم عرق کلابت
 نکتور چشم شبنم سر منزلش سحاب است فرصت شرفنا لببت هنگامه شتابت
 گل پای بر رکابت مطلق عنان بیایید
 دین بنم از وجاهت گردیده رشک جنت نبشسته است هر سوخته بان هر طلعت
 اکنون که سنی فطرت بر باغ داده زینت ای طالبان عشرت دیگر کجاست فرصت
 مفت است فیض محبت گرامین زمان بیایید

آب و هوای گلشن رود بهیشت اینجا گل خُشرو و عسل از سرو و سبزه است اینجا
 می در پیاله گل بس مشبهت اینجا آغوش آرزوی از خود تمیست اینجا
 در قالب شما خوشتر جهان بیایید

فرصت همینقدر که در اختیار دارد آهنگ عرصه بر تو دارد و ندارد دارد
 نوش و نشاط دوران کی اعتبار دارد امروز آمد بنا چندین بهار دارد
 فردا اگر هست مهید تا خورد چنان بیایید

اکنون که شور هستی در جمله کاینات است برز اهد و عاشق پیغام الحیات است
 حاتم صلاهی شادی از غم و نجات است بیدل بهرتب و تاب چمن و نبات است
 نامهربان بیایید یا مهربان بیایید

طالبان اجرا شده است، یک دگرگونی فاجعه انگیز و غم افزا برای همه افغانها بشمار میرود.» روراباخر حکومت امریکا رادرتجهیز و تقویت طالبان دراویل قیام و پیدایش آنها متهم ساخت و گفت حکومت امریکا بخاطر روابط دوستانه نزدیک که با پاکستان و عربستان سمودی دارد، عوض آنکه خودش قیضه رابدست داشته و یک لیدر شپی مناسب در افغانستان بوجود بیاورد، اختیار خود را بدو مملکت دوست خود گذاشت و آنها هم هر کدام برای منافع خود کار کردند، چنانچه قسمت اعظم کمکهای نظامی و اقتصادی طبق خواسته آی اس آی پاکستان به گلبدین حکمتیار داده میشد. اشتباه روراباخر بعقیده آئینه افغانستان درین اعتراف او مضمحل است که چوکی روان فرهادی رابرای او حفظ کرده و اما ازورود نماینده طالبان در سفارت واشنگتن جلوگیری کرده است...

خبر سوم انعقاد جلسه کمیته شرق میانه و جنوب آسیا در مجلس سنای امریکا تحت ریاست سناتور براونیک میباشد که در آن یکتعداد کانگرسمنها، سناتورها و کارل اندرفورث معین وزارت خارجه امریکا اشتراک کرده بودند. سناتور براونیک در بیانیه افتتاحیه خود با کلمات زننده از سیاست طالبان در مورد ائتلاف حقوق و طرز معامله با زنان افغان انتقاد نمود. او اظهار نمود در حالیکه زنان افغان بخاطر جنگ و بی ثباتی سیاسی طی سالیان متمادی رنج و مشقت زیادی را متحمل شده اند، اما از آغاز حکومت طالبان تا امروز وضع زنان بسیار بدتر شده است، طالبان زنان را از حقوق بشری شان محروم ساخته و آنها رابحث اعضای غیر کارآمد در جامعه در آورده اند و این روش غیر قابل تحمل در مقابل زنان ودختران افغان باوجود تقاضاهای مقامات بین المللی دوام دارد. ما وجدانا نمیتوانیم وضعی را که بر زنان ودختران افغان تحمیل میشود نظاره کنیم و خاموش بمانیم، اگر جهان بشریت برای تغییر وضع فشار وارد نکند رنج و الم زنان افغانستان ادامه خواهد یافت.

آئینه افغانستان بتاسی ازخیرخواهی و رواداری که به برادران طالب دارد یک عده هموطنان که در شمال کلفورنیا که بطرفداری از طالبان متحد و بسیج شده اند، از قبیل آقایان داکتر داود یار، داکتر رحمت الله طفر، ولی جان علم (معروف به میرگن)، همشیره های مبارز آمنه غوثی و راضیه غوثی و ناجیه حمید و یکمده خانمها و آقایان دیگر تبریک وشادباش گفته مساهی جمیله شانر قابل تقدیر میداند، اما صمیمانه سفارش میکند که عوض پخش اخبار موفقیت های نظامی طالبان از طریق رادیو های افغانی به ۱۵۰۰ فامیل افغان، از قیادت آقای مجاهد نماینده طالبان در نیویارک کار گرفته با او همکاری کنند کسانیرا پیدا وبکار بگمارد که بداخل کانگرس و سنای امریکا و در بین فیمینست مجاریتی لابی اینگ و اعمال نفوذ بتوانند و نظریات این مقامات موثر و تصمیم گیر را در مورد طالبان تغییر بدهند، در غیر آن تبلیغات مظاهراتی و رادیوئی از طریق رادیو افغانها قطعا بدرد طالبان نمیخورد و این نوع تبلیغات محلی و بیسود بمردمیکه اخبار روز را از مجراهای دیگر هم میگیرند اگر دل تبلیغ کنندگان را خوش میسازد اما مشکل بزرگ طالبان را که روز تا روز دنیا بمقابل آنها بسیج میشود، رفع وحل نمیتواند، علاوه دفاع از طالبان نباید متضمن کتمان حقایق باشد، و در همه احوال اولتر باید منافع علیای افغانستان در نظر گرفته شود تا منافع یک قشر، خواه این قشر طالبان باشد یا ربانی - مسعود یا حزب وحدت وغیره.

سرچشمه توان گرفتن به میل که چون پر شود نتوان گرفتن به پیل

محفل «شمع روشن برای زنان افغانستان»

راپورتاز توسط میرمن زهره داود
بتاریخ هشتم مارچ ۱۹۹۹ ساعت ۶ شام بعد از ظهر گردهمائی کوچکی از طرف موسسه حقوق بشر در لاس انجلس تحت عنوان «شمع روشن برای زنان افغانستان» بقسم احتجاج علیه دولت طالبان بخاطر نقض حقوق بشر وقیودات شدید علیه زنان افغان در Santa Monica برگزار گرفته بود. درین گردهمائی یکمده محدود امریکائیهها اشتراک ورزیده بودند وچندتن افغانان بشمول سه نفر خانمها از (انجمن زنان افغان در کلفورنیا جنوبی) بحیث مشاهد نیز حاضر بودند. در ضمن بیانات برگزار کنندگان، یک سلسله مکالمات و مفاہات بین اعضای انجمن زنان افغان و زنان موسسه حقوق بشر روی شرایط فعلی در افغانستان صورت گرفت که صحبتها فوق العاده رضایت بخش بود. و همچنان برگزار کنندگان پروگرام از اینک در مورد افغانستان معلومات کافی نداشتند، اظهار تاسف نمودند. در اخیر این مجلس خانم سینما ولی نماینده موسسه (زنان مهاجر وانکشاف) که از ۲۰ سال باینطرف در مورد مهاجرین افغان وخصوصا زنان واطفال یک سلسله فعالیت ها دارند، پیرامون شرایط ناگوار زنان واطفال افغان مخصوصا در کمپ های مهاجرین در پاکستان واز اینک جامعه بین المللی افغانان را در حالت انزوا قرار داده اند، انتقاد شدید نمودند و سیاستهای غرض آلود کشورهای همسایه، منطقه وامریکا رادر مورد افغانستان غیر انسانی ودور از انصاف خوانده و شرایط فعلی در افغانستان رازاده جنگهای ۲۰ ساله، نابسانیهها وازهمپاشیدگیهای سیاسی تلقی نمودند وعلاوه کردند که نمیتوان طالبان رامستول شرایط ناگوار فعلی دانست. گردهمائی مذکور بایک راه پیمائی کوتاه در امتداد جاده Wilshire Blvd خاتمه یافت. درین گردهمائی هم یک خانم امریکائی را چادری بسر کرده در معرض نمایش قرار دادند که توسط یک خانم ایرانی در مورد چادری معلومات ارائه میشد.

که عینه اذنانستان در مکتوب ارشاد می خود دوست از غزل بدل مرزا صاحب بیدل و یک بیت واقف لا محرمی
مناسبت استقبال از بهار ۱۳۷۸ با قراح گذارشته بود - هر غزل واقف قبلاً عاجز محض نوشته بودم و هنگام
با آستندود از روحانیت ابراهیم معانی چون ذره لبوی خورشید جهان تاب و یا همچون گداز بد خیال نور از جهانگر
رفته و به سروی از آن استاد ادب و معنی دلی خوشتر کرده غزلشان را گستاخانه تحسیر نموده ام
با عرض بی نیای عتی ساجدین کرام را در در سرمد هم محمد طاهر هاتف

مخمص بد غزل ابوالمعانی بیدل همد دل

باغ از متاع عشرت گسترده خوان بیاید ساقیت ابرنشان می را بگان بیاید
بر دست لاله دادند جام جهان بیاید امروز تو بهار هست شاو گشان بیاید
گل جوش باده دارد تا گلستان بیاید
هر چند زاهد ما ز این فصل بخیبر نیست ذوق طرب نذر از تقسیم سیم و زر نیست
دره می عیش باز هست یکدیده بان نیست جز شوق را میر نیست اندیشه خطا نیست
خاری در این گذر نیست در منکشان بیاید

این زندگی سرایت نقشی بروی آلبت ناغیجه باز گردد یک غم عرق گلابت
نکشور چشم شبنم سرنیزش سحاب است فرصت شرفنا لببت هنگامه شتابت
گل پای سرکاب است مطلق عنان بیاید
دین بنم از و جاهد گردیده رشک جنت نبشسته ناهد هر سو خدایان حر طلعت
اکنوز که سنی فطرت سرباغ داده زینت ای طالبان عشرت دیگر کجاست فرصت
مفت است فیض صحبت گران زمان بیاید

آر و هوای گلشن رود بهیست اینجا گل خشرو و علل از سر و سهیست اینجا
می در پیانه گل بس مشیست اینجا آغوش آرزویم از خود تهیست اینجا
در قالب تمنا خوشتر جهان بیاید

فرصت همینقدر که در اختیار دارد آهنگ عرصه بر تو دار و ندان دارد
نوش و نشاط دوران کی اعتبار دارد امروز آمد بنا چندین بهار دارد
فردا اگر هست امید تا خورشیدان بیاید

اکنوز که شور هستی در جبهه کاینات است برز اهد و عاشق پیغام الحیات است
حافظ صلاهی شادی از غم رو نجاست بیدل بهرتب و تاب ممنون لیلیات است
نامهربان بیاید یا مهربان بیاید

قطعه ارجالی هاتف

باستقبال از بهار سال ۱۳۷۸

قطعه دیگر استاد هاتف باستقبال از
بهار سال ۱۳۷۸ محری شمسی

هدیه خوروز

این خضر پی خجسته بهاران سبزپوش
هر سال بر تو هدیه کند چار ارمغان:
هریک بقدر عمر گرانیامیه است عزیز
در قیمت هر کدام فزون از بهای جان
مانا نخست تحفه نشاط است و انبساط
بیخنده هیچ گل نشگفته به گلستان
وانگاه کار، مایه توفیق زندگیت
کزوست استوار نظام جهانیان
پس میرسی ز کوشش پیگیر بر مراد
در چشم عقل حاصل سعی است آب و نان
فرصت نگاه دار که چون برق بیدرنگ
فصل بهار میگذرد، میرسد خزان
بی بهره ساخت پیریم از نعمت بهار
این نیز عبرتی بود (هاتف) به نوجوان

چهار ارمغان بهار: نشاط - کار -
سعی و کوشش پیگیر و فهم ارزش وقت.
(در بحر مضارع: مفعول فاعلات
مفاعیل فاعلات)

اشعار مقبول استاد هاتف

چو گل نفخه بو نهد در کف باد
چو بر شاخ صندل عنادل نشیند
چو در جلو لبستان چمن
گل و لاله با هم مقابل نشیند
چو بر طرف چو بیند مخنون بیک پا
سر راه گیسو سلاسل نشیند
چو در گلین و سرو، قمری و بلبل
بریز و بم عالی و سافل نشیند
چو نیسان گهر ریز گردد به دریا
تماشایان طرف ساحل نشیند
چو از یاری ابرهای بهاری
فضا شسته و گردد در گل نشیند
عروس گل اندم که در محفه باغ
همانند لیلی به محمل نشیند
چو پیغام عشرت رسد از بهاران
جهان بر سر عیش عاجل نشیند
ز (هاتف) نگهدار این نکته ز بهار
که از دل برون گشته بردل نشیند
گل بوسه نو رسان کم دوام است
مبادا که عشاق غافل نشیند

در بحر متقارب مثنی:

فعلون، فعلون، فعلون، فعلون

محفه بمعنی دولی که عروس را حمل کنند

مختصر سوانح استاد محمد طاهر هاتف

محمد طاهر (هاتف) شاعر آزاده طبیعی است که با شعر و شاعری سالیان درازی را پشت سر گذاشته و از آوان
میاوت که تا حدود زیاده از شصت سال میرسد باین فن نوا سنجی دارد. او فطرتاً مرد فروتن و متواضعیست که
با کبر و گردن فرازی فاصله می گرفته است و جدا از شهرت طلبی احتراز داشته است، و با آنکه در سرودن اقسام نظم
از غزل و قصیده و مثنوی، قطعه، رباعی، چار بیت، فرد، مسطرات و نیز معما نویسی طبع آزمائی کرده است، که
اگر همه جمع و مردف گردد، کلیات ضخیمی خواهد شد، ولی تا هنوز در صدد طبع و شیرازه بندی آثار
خود نبر آمده و از گرفتن لقب ملک الشعراء که چند سال پیش در غربت از وطن نصیب او شده نیز مباحی تمام
نیست و میگوید:

بودم چو اسم اعظم نشناخته عزیز

وز نام روسیاه چو نقش نگین شدم

ملک الشعراء ما منسوب بخانواده با معرفتیست که از آب و اجداد با علم و حکمت سروکار داشته اند. پدرش
عالیجاه محمد ابراهیم خان طبیب خاص امیر عبدالرحمن خان بوده که مورخ شهر وطن مرحوم میر غلام محمد
غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» از وی بصفت مورخ و ادیب یاد کرده، موصوف در شعر (داعی) تخلص
میکرد.

استاد هاتف اهل مطالعه و تتبع بوده، از لیسانسه های دوره اول فاکولته حقوق افغانستان است. او در حدود بیست
و پنج سال مسلسل و بدون وقفه بحیث معلم، مفتش معارف، مدیر تفتیش وزارت داخله، مدیر احصائی و ولایت
کابل، مدیر عمومی سینماها، کفیل ریاست فاکولته حکام، استاد مضمون قوانین در اکادمی پولیس، مدیر
عمومی محاکمات وزارت داخله و اخیراً بحیث والی ولایت فراه و نیمروز صادقانه ایفای وظیفه نموده است.

استاد هاتف در علوم معانی، بدیع و بیان و عروض دسترس وافی داشته بحیث مشاور ادبی مجله آئینه افغانستان
همکاری مینمایند، و اکنون که سن شان به هشتاد رسیده، معذراً الحمد لله از نعمت حافظه قوی و هم توانائی جسمی
بر خوردار میباشند. دعای ما برای بقای صحت و حیات شان مستدام است.

داستان نوروز 42

م. نسیم «اسیر» ۹۹.۳.۱۰ بن

امروز روز عیشست ، عشرت کنان بیائید
جانها تهیست از غم ، درآستان نوروز
نوروز لاله گونست ، هامون پراز فسونست
پرواز آسمانها ، دور از وطن نزیب
بلغ و هرات و کابل ، یا قندهار و زابل
سرمست و پایکوبان ، چون نافه مشک بیزان
ما سالهادرین باغ ، ساغرکشان نشستیم
کشتی بشط عشرت ، باری رها نمایید
نوروز باستانی ، بر زعم طالبان چیست
بیدل نیم ولیکن ، گویم سخن زبیدل
«گل جوش باده دارد ، تا گلستان بیائید»

درد «اسیر» حیران ، در دفتری نگنجد

تا باشما بگوید ، این داستان ؛ بیائید

برنده جایزه درجه اول مشاعره دري

بهار در غربت

چه خرمیست ، که فصل بهار می آید
ز بلبلان شده آراسته فضای چمن
گل است و لاله و سنبل ؛ مگر بیدیده من
به یادِ میهنِ زیبا و کوهسارانِش
کدام موسم عیش و کدام فصل بهار
بهار ! آنکه به کابل زنگهتِ نوروز
بهار ! آنکه ز جوش شقایق و نسرین
بهار ! آنکه ز برگِ شکوفه رنگین
بهار ! آنکه زفرشِ زمردین ؛ به نظر
بهار ! آنکه به مرغاب و بامی نامی
بهار ! آنکه ز گلهای نرگس و نارنج
بهار ! آنکه ز خون شهید خفته بخاک
چنین بهار ، گر از دامن وطن خیزد

به چشمِ بلبل افتاده در قفسِ «چو» اسیر

بهار بی وطنی چون غبار می آید

چشمِ نوروز

بشارت داد عطر گل که فورا جشن نوروزست
چمن یکسردال انگیزود من یکسردال افروزست
فرو شسته است شبنم گرد روی سبزه و گل را
بنفشه در تپ و تابست و سوسن جامه گلدروست
نسیم عطر افشان می وزد از جانب گلشن
قفس پرورده این باغ ، آزادست و بهروزست
زمهد کل بگوش جان رسد این مژده پیهم
که نوروز همه گل بیز و طالع سعد و پیروزست
بخود گفتم چه نوروزست آخر اینکه همچون پار-غم از حد برون ، در دم فرون از درد دیروزست
حریفان را که بزم خسروانی بود در میهن درین غربتسرا ، درد سرو آه جگودروزست
درین نوروز ، باغ و راغ در آتش همی سوزد - چه روزست اینکه هر چه هست دود خانه نسوزست

حرم پرده داران حرم ؛ تاراج نا محرم حرام باده نوشان باده صاف گل سوزست
نبات رازدارن در تزلزلهای حسرت کم بساط ظلمت دیروز ، باردوش امروزست
سر طومار بخت ما سپرده چرخ درستی که پیرش سالمند ، اما همان طفل نو آموزست
شب است و تیرگی و ناتوانیها و دشواری که می گوید که اینجا آفتاب دیده افروزست

«اسیر» مادرین غربت ، دگر آرام کی گیرد

که این بلبل زبیم گلشن میهن بد آموزست

نامه سرکشاده بروس ریچاردسن رادربخش انگلیسی بخوانید

نگارش : دکتر سید خلیل الله هاشمیان

در مصاحبه های رادیویی چند بار از من درباره مکتبهای ادبی فرهنگ دری و سبکهای ادبی سوالاتی شده و من هم از حافظه خراب آنچه بزبان آمده می المجلس گفته ام. پسانتر خود ملتفت شده ام که بعضا در مورد تقدم و تاخر مکتبهای ادبی زبان دری و بعضا درباره انتساب شاعران بیکی ازین مکاتب اشتباهاتی رخ داده است. آنچه ذیلا میخوانید رسمی و کتابی است اما بسیار مختصر و خالص:

بطور مقدمه باید عرض شود که اصطلاحات مکتب و سبک ادبی در فرهنگ دری مولود شرایط خود این فرهنگ نبوده بلکه تقلید است از عنعنه مکتبهای ادبی اروپا (رومانتسیم، ایدئالیسم، هیومنزم، ریالیسم، سورریالیسم، اکزیزستانسیالیسم و غیره) که با خصوصیات تحولات بقیه رصفه 47

برنده جایزه درجه سوم مشاعره دری

آمد بهار و مرغ دلم را قرار نیست
یا از چمن طراوت پارینه رفته است
یا آفت خزان ؛ زده در باغ دستبرد
دیگر صدای مرغ خوش الحان نشد بلند
ای باغبان ! چه فتنه بپا کرده ای که باز
دل هم بسینه نوحه گر ماتم خود است
بی اختیار ناله جانسوز می کشد
گریم هزار بار که در گلشن وطن
در سر نشاط جام لبالب نمانده است
گفتم بشیخ ؛ پرده ناموس می درند
مستی زمن مجوکه به فتوای محتسب
این موج خون بگرمی نوروز پار نیست
یا این بهار جلوه گر آن بهار نیست
یا لذتی به چشم من بقرار نیست
دیگر شکوفه بر زبر شاخسار نیست
گل را نوازشی بجز از نیش خار نیست
او را قرارنی و مرا اختیار نیست
آتش به گرمی نفس این نزار نیست
دیگر نوای بلبل و صوت هزار نیست
دردل هوای مستی و بوس و کنار نیست
گفتاخموش باش ؛ کسی پرده دار نیست
بر من صلاهی باده برفع خمار نیست

وامانده ام به گوشه غربت « اسیر » وار

بر خود امید و بر دگران اعتبار نیست

برنده جایزه درجه دوم مشاعره دری

نوروز دهقان

از استاد عبدالغفور شرر از فرانسه

کابل آن رشک گلستان یاد باد
یاد باد اندر بهاران یاد باد
باده می نوشم بمرگ زاهدان
عشرت شبهای پغمان یاد باد
بهمن و اسفند و سرما رفته گیر
احتفال روز دهقان یاد باد
حذاء، ماه اسد ماه سرور
چشن استقلال افغان یاد باد
ماه وانجم را کجا بودی فروغ
چشن با آن شوکت و شان یاد باد
گاخ استعمار رادر هم شکست
غیرت آن راد مردان یاد باد
صحبت بیگانه بس رنج آوراست
مجلس انس عزیزان یاد باد
این دلم الفت نمیگیرد بغیر
شاهد، آن شمع شبستان یاد باد
در خزان عمر بژمردم شرر
آن جوانی شگوفان یاد باد

خاک وطن

از استاد غلام مصطفی مهجور غزنوی

پرده زرخ برگزنت شاخ فصل بهار
ابریشم گلستان کمر بنده وار
شکر ساز غنیمت سوی دیار دم
طنطنه فصل دی گشت بهر تار وار
لاله گل یا بمن، سنبلی و نم نترن
سوسن و سر و چمن مجوکه از پرگار
فرش زرد کشیده خاک وطن سر بر
سبز و دریاخان دمید از اثر تو بهار
بدول آب روان چشم مرا آبداد
زینت و درونق گزنت جوین جویدار
دایه ابر بهب روده پچه بدین
طغش نباتات را پرورش انداز
کینه مهجور را این دعا صدق دل
یارب از احسان خود کن دلم گل تار

بهار خستگان وطن

محمل بگير تا زخم روزگار سرد
در آستان شاد بهاري گذر كنيم
از درد روزگار حزين و زمان خویش
غم را چوداغ لاله بصحرابدر كنيم
با عشق و آشتي و صفا و مروتی
در كشتي نشاط و سلامت سفر كنيم
با بوی ارغوان و جیالی زنترن
همچون نسیم زندگی كيف دگر كنيم
برخیز تا دمی زستیز جهان سرد
بانگ سرود بي بي نوروز سر كنيم
با هم بلطف و صدق و محبت سخن زنيم
با چشم باز بر گل و سوسن نظر كنيم
شوئیم داستان نفاق و نزاع قوم
آغاز زندگی نوی را ببر كنيم
مینوش آب زندگی از صبح نو بهار
تا از بلای مرگ جهالت حذر كنيم
بانو بهار شاد شویم و بهار نو
از نو در آستان زمانه اثر كنيم
تقدیرا گربه هدیه بهاشام تار داد
صبح امید را ز پی شب سپر كنيم
گر بلبلی نخواند ز وصف بهار ما
تا کی (وسیمه) از بهت دنیا بدر كنيم
گر با بهار آمده، سازش بود ترا
ای هموطن، بهار وطن را خبر كنيم

بهار گلشن

ز باد نو بهاران باز بوی گلستان آید
ز سوی گلستان آری نسیم دلستان آید
ندانم از کجا باشد چنین وجد و چنان شوری
که از هر سمت اندر گوش صوت بلبلان آید
عروسان چمن یکسر قدح دردست میگیرند
درین عشرتگه هستي صدای آنس و جان آید
ز هر سویی طرب خیزد، هوايش مشک می بیزد
سرور و فرحت انگیزد چو فصل نو میان آید
چمن فرش است از الماس شبنم در سحرگاهان
نمیدانم کدامین گل بگلشن مهمان آید
شفق پیراهن رنگین کند ازین جهت در تن
که اندر کهساران دسته دسته ارغوان آید
بهر باغ از شگوفه صدهزاران خوشه پروین
مگر آخر فرشته بر زمین از آسمان آید
ز من بگرفت دل، اینک بهار ملک ما بنگر
مشو غمگین، زمان گاهی چنین و گاه چنان آید
نسیم سرد، مرغ از آشیان خوش پروین کرد
دوباره، مرغک رنگین بسوی آشیان آید
نگر بادیده بیدار ای (وسیمه) گلشن را
که فردا نسترن آراسته و وحدت نشان آید

44 بهار هلت افغان

از آقای نور محمد تابش
سابق محقق در اکادمي علوم فعلا مهاجر در سوئیس

بهار ملت افغان بهار خون و فرياد است
ز بارانش چه میبرسی که اشک آدمیزاد است
ز مرغان غزلخوانش نهی باشد درختانش
بجای برگ درمنقار، نگه کن قوغ سوزانش
گلی جز داغ حسرت را بیاغ او نمی یابی
ز غصه عندلیبش مرد، سراغ او نمی یابی
چمنزارش پر از میس است و باروت است خاک او
بود راکت در آنجا میوه پر بار تاک او
بهای با چنین شکل و شمایل در کجا باشد
اگر فصلی بود از سال فقط در ملک ما باشد
درین از چنین فصلی که فصلش ز انتها گذشت
بهارش گر چنین باشد زمستانش چهار گذشت
بود زمین باغ، بار دیگری تجلیل روز زن
که گراز خانه پایرون نهد روحش رود ارتن
زن افغان به مفهوم بهارش خوب میداند
بقدر و قیمت بید و چنارش خوب میداند
اگر از زیر برقع بند پای او شود معلوم
چنان کیل خورد بر سر که گردد از صحت محروم
ز بیماری بمیرد گر نباشد محرم مردش
طیب زن چو نبود کو علاج و چاره دردش
بهار او بود روزی که از خانه شود بیرون
بقصد دانش اندوزی زمکب تابه پوهنتون
کمر بند برای اعتلای کشورش چون مرد
شود آزاد از هر قید و بندی باورش چون مرد
بهار بیوه زنها و یتیمان میرسد آن دم
که دامن از گل عشرت کنند پر، نی زخار غم
ولی امروز از حال پریشان چه میبرسی
ز بیماری و فقر و آه و افغانش چه میبرسی؟
اگر خواهی سراغ کودکان و کودکانستانش
بقبرستان نگه کن استخوانها را بدامانش
بهار ما ندارد هیچ رنگ و بو در این دوران
نزاید حاصلی جز یاس و غم گشت سیه کاران
مهرین ملکی که میزد خار او در قلب گل مرغان
بچشم (صائب) ما اصفهان کمتر از پغمان
ز (اقبال) بلندش آسیا بر خویش می نازید
چو دل در پیگرش اورانگه میداشت و می بالید
چرا امروز بر خاک سیه افتاده این گوهر؟
بهایش از چه میباشد ز سنگ قبر هم کمتر؟
بهار بیوطن، مرگ است مرگ آرزوهایش
اگر گیرم به غربت روضه رضوان بود جایش
بویژه، آشنائی کو ندارد اختیار خویش
بود بیگانه تر از غیر در شهر و دیار خویش!

نوروز آمد

مژده باد امر شمارا زانکه نوروز آمد
یکچنان گلهای رنگارنگ دارد در لعل
باشای سنگدل جنگید هنگام خنک
تازه و تر از قد و مشرب و جهان این جهان
برشته از خوشحالی خاله کمپک به کار
عرضه میداد پیاله لاله هر نو بهار
نرگس از خواب گران خویشتن بیدار شد
تابیند لاله رویان و عروسان بهار

با صدایا و تحایف باز امروز آمد
با کلاه قرص زری یار و دیر آمد
لذت نبرد فصل سرمانیک فیروز آمد
این زمانه زلزم گمان بسیار دلسوز آمد
در لباس مخمّلین سبز گلدوز آمد
یا سمن با مرسل و سوسن دل افروز آمد
با خبر! بانو کن مژگان دلدوز آمد
عید قربان از قضا عید نوروز آمد

همچون عینی ز شوق دید گلهای چمن
بایر آشفته دیدم سخت در سوز آمد

بهار

خوش ز می که بهار آمد و هنگام شوف شد
بستانخ همه سرسبز شد از فیض بهاران
خوش غایه فامست هوای بر و کستان
لذت و صفا بر شد تابید شکوفان
این موسم گلشت و تماشای خوشایست
سبز چلو مرغ رواجست به نوروز
جوشد سمنک تابه سحر بر سر و گدان
این فصل ربیعست و سر سال جلایست
جشنید بلند و در خلق به نوروز

دردا اگر از کف به در رفت و تلف شد
قمر به چار آمد و در باغ صو اران
تا نخل شد پر گل و خندان شد یرکان
هم مرسل و هم سوسن و زنبق به گلستان
نی موسم سرو صبر و جمود و ملایست
هم میوه تر که به بهار شود امروز
با جامه نو پیر و جوان خوشدل و خندان
یعنی که بخونی و طبعی و حیایست
بسیار قدیمت ز گشته ریشه این روز

و تلف غایب از خوشحالی

دکلمه غزلی و بحر شعریات
از لاله و دشت و چمن و نوروزان

از صحرای کفر فصل بهاران
در بنده بخت و شوق میوه ابدان

بسیار عینی و گلشن این باب
آب ناله سخاوت و دل احباب
دکلمه کافیه - جمیع ۱۳۷۸ خورشیدی
محمد لولس عینی

بهار ما

46

بهار افغانستان

الحاج خليل الله ناظم باختری

شعر از مهر مجرب

بهار ما چه بهار است سبزه زارش کو
کجاست زیب درختان و شاخسارش کو
کجاست کیفیت یاغ بابر و قرغه
کجاست شرشره آب و آبشارش کو
کجاست دشت و دمن لاله های صحرایی
کجاست بادیه و کوچی و دیارش کو
کجاست سیرچمن یا کجاست بلبل و گل
کجاست نغمه ی سی سی و کهسارش کو
کجاست دبدبه و شوکت شه غزنه
کجاست سلطنت و تاج افتخارش کو
کجاست قاید بیابان گذار آزادی «»
کجاست مرتبت قوم و اعتبارش کو
کجاست مهر جهانتاب شرق احمد شاه
کجاست موکب بابا و شهنشوارش کو
کجاست امنیت روزگار ظاهر شاه
کجاست خلق خوش و لطف شهریارش کو
کجاست قاری و بیتاب و شایق و خسته
کجاست عشق و کیف روزگارش کو
کجاست سرور دهقان و مولوی قربت
چه شد خلیلی و آن نام نامدارش کو
خروج دیو و دجال است یا بن کوهی
فرشته خوی و پری روی و گلزارش کو
جهالتست، برادر کشیست، خیره سربست
وطن بحالت زار است، غمگسارش کو
گذشته آنکه بکابل رواج تدفین بود
هزار پشته شد از گشته ها، مزارش کو
سرشک دیده ناظم مدام می ریزد
مگو که شعر تر و نظم آبدارش کو

«» مقصد از قاید میرویس بابا است

یاد بهاران وطن

از سید عبدالقادر جاهد

چون بلبل قفس که بدوق چمن فتد
عمریست دل بیاد بهار وطن فتد
خارم بدیده میخلد در گلستان غیر
گر چشم من بسوی گل ونسترن فتد
بابوی نو بهار تو ای میهن عزیز
نگهت ز عطر نافه مشک ختن فتد
گر وصف کهسار ترا بشنود ز من
هنگامه دگر بدل کوهکن فتد
هر گه خیال لاله شود موج زن بدل
یس داغ تازه ام که بداغ کهن فتد

یاد آن نگین بهاران وطن
یاد کوه و دشت و دامن وطن
یاد بزرگ از گلستان وطن
یاد آران و شغ و لاله وطن
یاد هر تیره بانی گلگون کفن

یاد کابل سرزمین باستان
یاد آن خواجه صفا و اعراف
یاد پنهان در آب و ان
یاد آن باغ و گل بی باغبان
یاد هر تیره بانی گلگون کفن

از تفاق پشویان غسل
نوبهار ما با تم شد بدل
مردم ما خسته ای بجای بدل
غم مکرر از نصیب از دل
تابی ما غرق در نج و محن

کر کار این چه ترسناک است
سرزمین در مردان و بکالت
هر طرف بینی تو کوئی کربلا
روزگار ما چه ماریک است

نی گل و نی بس و نی بن

کابل زیبای ما دیرانه
مردش بی خانه و کاشانه
در عایش بر دلی دیوانه
آن محیط عشرتم غم خانه

شهر دچاک بلا و اهرن

هر که مار کرد خوار و در بدر
راکت شان بخت یا راکت بدر
بوده است اعمال شان بم التبر
در جنم جای شان خوابده
دو گوی پریش غم هم رسن

آید همی

بر دل هم بر زبان آید همی
خسری در کوستان آید همی
هر تهریب بهار اندر چمن
زا غما پنهان شود در غارها
عطر بزی میگز باوصبا
دارم امیدی که این سال جلدی
گویم بینش ادا باشم شاد و ده
بر امنیت امر شد از سوی غیب
اندر استقبال را در مردان حق
به روان از نریمان وطن
فال بگو سال بگو در پی است
ناامیدی نیست لازم ای اخ
ناامیدان را امید پیدا شود
ز آب چشم پیوه ز نهای غریب
باز مینزد درستان بار دیگر
شب در دراز اندر یار بیکتی

شکر رزمنده افغانیان از سالنگ بامیان آید همی

ای وطن ای نامن محوریان

شیر مردان تریان آید همی

ادامه کتاب کمی از برای / صفحه 43

اجتماعی و تطویر فکری در اروپا تطابق داشته اند. در افغانستان سیر و انکشاف ادب در فرهنگ دری تا پنجاه سال قبل تحت عنوان «سلاطین ادبی» قرار ذیل مطالعه میشد:

دوره اول استقلال زبان و ادب دری از تسلط ۲۰۰ ساله عرب اوایل قرن سوم هجری وقتی آغاز میگردد که مامون خلیفه عباسی طاهر ذوالیمین رادر عوض خدماتش بحیث حکمران خراسان مقرر نمود (۲۰۵ هجری) و او بتدریج استقلال داخلی را تا مین و اولین هسته سلطنت آریائی یعنی سلاطین طاهریان را تاسیس

گر سر کنم حکایت اتدوه غربتم
شور و فغان و ناله به هرانجمن فتد
از ساختن به غربت این شام بیگسی
عمریست آتش بدل از سوختن فتد
نابود باد بیگرم ای سرزمین من
دور از تو گر بدل هوس زیستن فتد
(جاهد) چنین که یاد بهار وطن کنی
رنگین ترانه ای بریاض سخن فتد

بهار آرامی وطن

از آقای محمد کریم شیون:

آمد بهار زیبا، ای گلرخان بیایید
از لاله شد چراغان، کاکل فشان بیایید

زین آمد آمدنها، خوش فرصتیست در راه
فردا اگر بیایید، ترسم چسان بیایید

گلخانه دل من، افتاده در سر راه
ای خیل گل پرستان اینجادوان بیایید

یک شاخ گل نینین در نو بهار کابل
خون جای گل گرفته، ماتم گنان بیایید

از برگ لاله و گل، شبنم غبار شسته
ای طالبان عشرت، باده گشان بیایید

در کف گرفته نرگس، جام زرش بنوروز
صد قافله گل همراست، با کاروان بیایید

از میله های سخیجان، جز یاد خوش نمانده
نوروز تیر خورده، شد نیمه جان، بیایید

باریش و سبزه قمچین، گلباده خوش نشیند
ای طالبان فرصت، گلدود زنان بیایید

در کوه و دشت و هامون، همگام لاله شد دل
ای پیروان مجنون لیل مکان بیایید

قمری در سر شاخ، خواند ترانه نو
گوید شگوفه پرفشانست تا بوستان بیایید

(شیون) زرب بخواید، آرامی وطن را
ویران شود آباد، در کار آن بیایید

زمین برطاوس

از حبیب (سها)

بهار آمد عزیزان باز در باغ
بساط شورومستی گشته است داغ
پر طاوس قدرت گشته گیتی
ز رنگ آمیزی مطبوع صباغ
شمیم گل دمد جان در رگ دل
نواي بلبلان از دل برد داغ
سرور بارست درختان پر از هار
درخشان چون چراغست شبنم باغ
سر سبزه بساط میله سبز است
بکف گل پیکران بگرفته ایاغ
نشاط از شش جهت یارد عزیزان
طرب افزاست باغ و گلشن و راغ
دماغ بلبلان است تازه و تر
زباغستان گریخته غصه چون زاغ
(سها) را نیست تاب دیدن گل
فغان ای دوستان در خانه و باغ

بهار و قرار

از حبیب سها

رسید مزده عزیزان بهار می آید
عروس گل بچمن تاجدار می آید
شگوفه زیور و زرمیکند نثار درخت
بباغ و شاخ هزاران هزار می آید
مسیح فصل نوین، نوبهار معجزه گیر
به توسن زر و زیور سوار می آید
ز دیدن رخ معشوق بیمثال خویش
به وجد بلبل زار و نزار می آید
درین فصل که بیاید سرور از دروایم
بیاد من وطن داغدار می آید
خوش آنزمانکه وطن بود ما من منو تو
همیشه یاد مرا زان دیار می آید
شود بلطف خداوند ج وطن (سها) آرام
بجای شورش و آزار، قرار می آید

ادامه کتاب (۱) از صفحه ۴۸

دوره صفاری بعد از آنکه یعقوب بن
لیث صفاری اول سیستان و بعد از آن
بلخ و هرات و تخار را متصرف شده اولین
سلطنت مستقل افغانی یعنی سلاله
صفاریان را در خراسان تاسیس میکند
(۲۵۳ هجری)، در صدد احیاء و رشد
زبان دری برآمده دری رازیان رسمی
کشور میسازد. شاعران نامدار این دوره
عبارتند از و صیف سکزی، بسام گرد
خارجی و محمد بن مخلص سکزی. قصاید

ازنگاه مرحوم غلام جیلانی (اعظمی)
سابق معاون انجمن ادبی کابل

مشک سوده میبارد، صبح گلشن کابل
موج سبزه میگارد، کوی و برزن کابل
لاله و سمن دارد، جوش یاسمن دارد
موج نسترن دارد، باغ و گلبن کابل
شاخسار گل دارد، عندلیب می زارد
عسرت دگر دارد، گل شگفتن کابل
رشد خلدشد گلشن، از شگوفه و سوسن
حیف بیتو ماه من، عیش مامن کابل
باغ مست بوی گل، بیخود از نوا بلبل
تاشد از گل و سنبل، جامه درتن کابل
ای مژه جهان آراء، اندکی رخت بنما
تا شود طرب افزا، شام و خفتن کابل
موسم گلستانست، باغ پر ز ریحانست
وقت ناز خوبانست، عهد فیشن کابل
سنبل سیاه پوشت، تاب خورده در گوشت
روشن از بنا گوشت، کوه و برزن کابل
ای بت گل اندام، تا کی از تو ناکام
بی رخت بود شام، روز روشن کابل
عشق پرده کی پوشد، هر چه اعظمی کوشد
خاطرات میجوشد، چون ز گفتن کابل

شهر کابل ۱۰ سال بعد

از عبدالوهاب (غافل)

خاک تیره می بارد، شب بدامن کابل
کس ندیده عمری شد، روز روشن کابل
بسکه راکت و هاوان، زهر طرف فرود آید
خون لخته میریزد، از سر و تن کابل
کاخ و خانه ها ویران، راه و خاده ها غربال
پاره پاره سرتا پا، جامه بر تن کابل
چهره ها همه گاهی، زار و بی فروغ از غم
گوئی زعفرانزارست، کوی و برزن کابل
از مزار گمنامی، لاله سر کشد پر داغ
مدعی بیا بنگر، گل شگفتن کابل
گریه یتیمانیش، آه درد مندانیش
دمبدم بگوش آید، شام و خفتن کابل
بلبلان فغان دارند، عندلیب می نالد
جای بوم و زاغانست، باغ و گلشن کابل
زینهمه سر و دستار، ریش و جامه و شلوار
سالها نبیند کس، عهد فیشن کابل
نی شگوفه و سنبل، نی گل و گلستانست
چند پرسی ای (غافل) حال گلبن کابل

و مدایح درین دوره آغاز شده و شاعران
مهم در خدمت دربار میسروده آید.۴۹
تجرباتی

هم عید و هم بهار است ، ایدوستان بیائید
 یا هم ز صدق و الفت، چون جسم و جان بیائید
 کیف بهار چه داند آنکه وطن ندارد
 زین ماتم و تائر، گریه کنان بیائید
 افسوس وطن زما رفت، ناشکریها نمودیم
 باید بسوی قران، دامن کشان بیائید
 توبه کنیم نصوح و اربالطف حق کند گل
 از شوق این چنین گل، تا گلستان بیائید
 افسوس وطن تباه شد، از دود بم سیاه شد
 جای دارد از مصیبت، نعره زنان بیائید
 هم شاه و هم گدا را لازم بود انابت
 قران بکف گرفته با صد فغان بیائید
 کودک اگر نگرید، مادر کجا دهد شیر؟
 یا چشم تر عزیزان، سوی حثان بیائید
 آن خالق توانا قهار و بی نیاز است
 باید ز عجز و زاری آشفته جان بیائید
 با بی وطن مگوئید افسانه بهاران
 در سوی هم بیائید، خنده کنان بیائید
 عید و بهار چه لذت در دامن وطن داشت؟
 چون کودکان درین دم بازی کنان بیائید
 عشق وطن نگردد از سینه ها فراموش
 اکنون بهار رسیده، ای عاشقان بیائید
 از صدق دعا نمائید، راه وفا بیوئید
 عید وطن رسیده ای عارفان بیائید
 فرزند بانتظار است تا روی تان ببیند
 ای مادران بیائید، ای خواهران بیائید
 بر حال زار کشور اشک قلم بریزید
 با دیده خون افشان ای شاعران بیائید
 از جنگ دشمنانش رها کنید وطن را
 با عزم راسخ خود ای غازیان بیائید
 کلتور غربیان را با غربیان گذارید
 چون ناهید و ملالی ای دختران بیائید
 بیدل صفت (حیا) هم ممنون التفاتست
 نا مهربان بیائید یا مهربان بیائید

زنگ صلح و احترام بحقوق بشردر فرانسه ایجاد میشود در کنتاکی بمدا میآید و در افغانستان شکستانده میشود

مشتاق احمد کریم نوري ژورنالیست آزاد از نیویارک نشریه گریس ژورنال بنقل از کنتاکی تایمز در شماره اول سال نو خود مینویسد که بنا بر ابتکار و فرمایش ایالت کنتاکی در امریکا، بزرگترین زنگ معلق جهان در شهر نانت فرانسه ساخته میشود و به کنتاکی بمدا در می آید. گورنر کنتاکی و مسئولین امور آن ولایت بسلسله ابتکارات و برنامه ها برای قرن ۲۰۰۱ که برسیدن آن هفت ماه دیگر مانده از ابتکار این زنگ که بنام «زنگ صلح جهانی و احترام بحقوق بشر» یاد میشود و قرار است در آغاز سال ۲۰۰۱ بمدا در آید، از محلی که کار ساختمان آن رو با کمال است بازدید نمودند. این زنگ که به «صلح جهانی و احترام بحقوق بشر» مسمی گردیده ۳۰ هزار کیلوگرام وزن دارد و بزرگترین زنگ در جهان بشمار میرود؛ ارتفاع و قطر زنگ مذکور ۴ در ۴ متر است و قرار است در محلی که تعیین شده و مشرف به بحر اوقیانوس باشد نصب گردد. زنگ مذکور تا بهار سال جاری توسط کشتی به ایالت کنتاکی میرسد و در شب سال نوبخاطر احترام به انبای بشر و صلح جهانی و حفظ حقوق بشر بمدا می آید. کشورهای دیگر نیز مفکوره و طرح ایالت کنتاکی را پسندیده و با حفظ امتیاز و ابتکاری که مخصوص کنتاکی است زنگهای کوچکتری فرمایش داده و محل های آنها نیز تعیین نموده اند. گریس ژورنال می نویسد که یک کشور دنیا یعنی افغانستان همه زنگها و فریادهای صلح را شکستانده بلکه خاموش نموده است و برای افغانستان پیشنهاد چنین زنگی را هم نکرده است، چونکه محل ثابتی برای نصب زنگ سراغ ندارند و اگر محلی هم احيانا تعیین شود در بین جنگها دست بدست خواهد شد و بیم آن میرود که مردم آن محل توسط دنده سیمی شلاتکاری خواهد شد. والله واعلم بالصواب

صفات جوانمردی علما.

مشتاق احمد کریم نوري ژورنالیست آزاد من درین نوشته سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی را که درباره صفات جوانمردی برای علماء است و از صفات رسول اکرم (صلعم) یاد نموده، آغاز این نوشته قرار میدهم و بعد مثالهای دیگر از ته و بالای جهان می آورم. شیخ میگوید علماء که میگویند ما وارثان رسولیم، رسول (صلعم) درویشی اختیار کرد، با سخاوت بود، امین بود، دارای خلق نیکو بود، خودخواه نبود، هاری از خیانت بود، رهنمای مردم بود، بی طمع بود، خیر و شر و مرگ و زندگی را از جانب خداوند (ج) میدانست، اسیر وقت نبود، غره نبود، صلوة رحم داشت، بجز خالقش از کسی ترس نداشت و در بین مردم بود و و و اینها صفات جوانمردی است، و علماء که وارث رسول اند باید که چنین باشند.

و اینک مثال دیگری را از نشریه نیوزویک ماه دسامبر ۱۹۹۸ می آورم: پاپ ژان پول دوم، رهبر کاتولیک های جهان، بمریضی پارکنسون دچار شده بزودی دیگر قادر بخواندن بیانیهایش نخواهد شد، وی بهمکاران و دستیارانی ضرورت دارد چونکه در عین حال پاپ به تکلیف فلج روی گرفتار است و در تلفظ کلمات بمشکل مواجه میشود. لهذا درسفرهای رسمی که ریاست آنها بدوش دارد نمیتواند وظایف محوله را بدرستی انجام دهد، ولی شخص پاپ که ۷۸ ساله است تا حال در هیچموردی سخن نگفته وخواسته که درباره همه مسائل به پیروانش حرف بزند، ولی اینقدر گفته است که تصمیم دارد قرن جدید ۲۰۰۱ را به پیروانش افتتاح و تبریک بگوید. بنا بر این گناه استاد ربانی و ملا ربانی و ملا محمد عمر نخواهد بود که یکی ریاست رابدشت و کوه و قریه سیار ساخته، دیگری شورائی را بنام (خلافت حاکمه) در ارگ کابل اسیر ساخته و سومی هم در دارالاماره قندهار امارت را زندانی نموده و بدین ترتیب بادوام اسارت مردم القابها را مادام العمر از آن خود دانسته و ادعای مشروع بودن ریاست، خلافت و امارت را دارند.

پس باین نتیجه میرسیم که صفاتی را که رهنمای بشریت و آخرین پیامبر برحق، پیامبر برگزیده خداوند متعال محمد مصطفی (صلعم) تبارز دادند و شیخ خرقانی شمه آنها بیان نمود، بعد از اوشان هیچ بشردیگر و خصوصاً زعمای ملا صفت افغانستان که هر کدام دم از شریعت و دینداری و تقوی میزنند، تبارز نداده بلکه بطرف گمراهی و تن پرستی و شهوت پرستی و چوکی پرستی پویان شده در اینها صفات جوانمردی دیده نمیشود و حالا مردم باین صرافت رسیده اند که پادشاه های سابق بمراتب بهتر و عادلتر از ملاهای امروز بوده اند

یادداشت اداره: دو مضمون دیگر آقای مشتاق نوري یکی بعنوان «اجلاس عشق آباد، عشق داشت در چه؟» بخاطری از نشر بازماند که چنانچه در متن آن پیشگوئی شده بود «اجلاس عشق آباد چون عشق نداشت ناکام گردید» و مقاله دومی «ملک حسین قهرمان بود یا جاسوس؟» بخاطری حفظ گردید که ملک حسین مرحوم آنطور

بهار افغانستان عزیز

دېلوم انجیر غلام محي الدين هروي سلجوقي
خدمتگار ۸۸ ساله افغانستان ارهالم جرمني

پر شکوه است قصرو تخت و تاج سلطان بهار
زنده میگردد زمین یکدم بفرمان بهار
کبک از کوه و غزال از دشت و بی ارسینه ام
هر یکی گوید بطرزی مدح رضوان بهار
چون شکست دیو برودت، محفل ما گرم شد
سبز چون قالین و نسرين پايکوبان بهار
ماه رویان جلوه گر تنها بگلزار وطن
عاشق آواره اینجا دست بدامان بهار
نرگس و سوسن نگاه گرم زبان نرم و خوش
بلبلان در شاخسار نغمه سریان بهار
هفت میوه هر کجا باشد سمنک جای جای
میله ها در سایه بید و درختان بهار
یاد آن روزیکه کابل بودو دوستان دور هم
باغ بابر جتر گل با گلزاران بهار
غزنه و سلطان محمود فتح هشتاد باستان
از سنائی تا به فردوسی عزلخوان بهار
دشت میوند لاله زار باشد زخون مردو زن
از لالی یاد کردن وز شهیدان بهار
چون ابونصر فراهی عالمان نمرور
تخت زستم سبز و آراز سبز واران بهار
از زیارتگاه انصاری و جامی درهرات
هر کجا بینی نشان از باغ و بوستان بهار
بوعلی سینای بلخی مولوی معنوی
مرقد شاه ولایت غرق ریحان بهار
میروم من سوی کابل میله خواجه صفا
بخت شیرجای و قیماق فراوان بهار
از کریم خان و خیال و نغمه و منگل شنو
وز هویدا تا بدریا خوشنوازان بهار
میخروشد بین کوه دریای کابل جوی شیر
مست گردد چمچه مست از آب باران بهار
مینویسد شعر خود (هررو) بضد خون جگر
دست لرزان چشم گریان دل بارمان بهار

ادامه مکتب های ادبی از صفحه 49

دوره سامانی در قرن چهارم هجری آغاز شگوفانی و پختگی
زبان دری شناخته شده است. آل سامان از اشراف زادگان
بلخ و حامی و مشوق فضل و ادب بودند. این سلاله شعر و ادب
دری را در آریانا (هرات، پوشنگ، زرنج، بلخ، بدخشان، بخارا
و سمرقند) پخش و توسعه دادند که نه تنها سفدیانه بلکه
جوزجانان و چغانیان حتی بیهق در آذربایجان و عراق و قم
(در ایران) بهره مند گردیدند. درین دوره است که استقلال
ملی کشور و فرهنگ آریانا تکامل مییابد و درصدد رقابت با
قدرت و ادب عرب میافتد. شعرای نامدار این دوره عبارتند از:

بقیه در صفحه 51

از عبدالصمد و هابزاده فریار از آلمان

عبد آمد و گل آمد و نوروز و نوبهار
ساقی بهام خالی شکست رنگ اعتبار
از لشکر بهار لطافت گریخته است
باد صبا گره نکشود از دو زلف یار
مرغ حسن زلفت طوفان خزیده است
بلبل دگر ترانه نخواند بشاخسار
قمری و ساروفاخته رباب و پر شکست
طوفان بی امان، خدایان کار زار
بی ماند رند میکده، بی پیر خرابات
بی زاهد و بی محتسب تند و ریاکار
درباغ و راغ و دشت و دمن هیچانماند
نی رنگ و بوبگل نه طراوت بسبزه زار
چندان حسن بغارت بیداد رفته است
گانجانماند سرو، نه ناجو و بی چنار
آنجا که لاله آتشی افروخته بودمی
در دامنه ها چون شقایق سوخته بهار
زانجا که چشمه های ز آب حیات ما
سیراب مینمودی بهر جای کشتزار

مأم وطن بخون و به آتش نشسته است
در عید ما و روز نو و صبح نوبهار
جمعی میان آتش و خون آمد درستیز
جمعی دیگر ز مأم وطن میکنند فرار
سرگشتگان بیاد وطن خون میخورند
چون ماکه غریبیم و شامفرداین دیار
پیر خرد که مشکل هر کار میگشود
دیگر گره کشائی ندارد در این بهار
خضر رهی کجاست که راهی نمایم
دستم بگیرد و کشدم زین مه و غبار
گوش فلک کجا شنود ناله های دل
زاندل که در سیاهی تپد صبح و شام تار
نی طاعت خدای و نه رحمی پندگان
نی شکر بنده گی نه ز احسان گردگار
عصیانگری تکبر و خودخواهیها فزود
بغض و حسد و کینه شده مود روزگار
ساقی بیار باده خوش رنگ نو بهار
از دل سیاهی ها ببر و از سرم خمار
پیوند ما بعشق و محبت گره بزن
زان بیشتر که عمر شود سر باین قمار
ما را بخویشتن بشناسان و ره نما
راه خود و معرفت خویش بار بار
جز عشق راه دیگری از میرویم خطاست
در روزگار عید و گل و موسم بهار
یارب !! بحق هر برگ سبز بهار نو
یارب !! بحق دیده نومید انتظار
ما را بر راه عشق جو (فریار) در جهان
تا گنبد دوار بجاست استوار دار

بهار بزمی در بهارستان

ابو شکور بلخي - ابو عبیدالله ولوالجي -
دقيقي بلخي - رودکي - کسائي مروزي .
تذکره ها از ابوالموید ، ابوشعیب ، ابوالحسن
علي محمد غزواني لوگري ، ابو زرعه و کمال الدین
هم نام برده و قصایدی ازینها بیادگار مانده است

پختگی کلام ، تطور فکری و سویه جهانبینی
سلاسه آل سامان را که دوره درخشانی ادب دری
میشود از نمونه های ذیل مستشر میشود :
تا بدانجا رسید دانش من
که بدانم همی که نادانم

درختی که تلخش بود گوهرا
اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید
ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
(از ابوشکر بلخی)

غنجہ فیم خدا

از عبدالصمد وهابزاده فریار از جرمنی

نیم خند غنچه دیدم مست بودم تا خزان
خدمت گل میکنم هر جا که باشد در جهان
من مرید باغبان پیر و آن صاحب دلم
آنکه زانفاس خوش شان پیر میگردد جوان
ای درینا! عمر ما مثل بهاران بگذرد
لذت آسودگی هاست، زودگذر چون عمرمان
درد شام هجر را در طالع صبح ازل
نافراموش کرده می آید شب دیگر عیان
طالع فرخنده دارد هر که چون صبح بهار
زنده میسازد به لبخندش جو گل خلق جهان
همچو فریار مست باش ازباده عشق جوان
تا همیشه باشی پر بار و بهار بی خزان

ادامہء مکتب کمرہ ازمی استون بالا

خردمند داند که پاکی و شرم
درستی و راستی و گفتار نرم
بود خوی پاکان چو خوی ملک
چه اندر زمینی چه اندر فلک

کسی کو بدانش برد روزگار
نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را بدانش توان یافتن
بدانش توان رشتن وبافتن
(از ابوشکور بلخی)

ازولوالجی :

غره مشو بدانکه جهان از عزیز کرد
ای بس عزیز را که جهان کرد زودخوار
مار است این جهان و جهانجوی مار گیر
وز مارگیر مار برآرد شبی دمار

باز لعبت راغ مشک بهار در پیله باز صنم ناز به رخ باز شد رحله
عروس چمن خلعت زمردین به تن باز بلبل شاد بر طاق شمشاد کشد ناله
کل ریحان شقائق بوستان در چتر ورق باز نرگس خمار در جویبار بدست لاله
شه ملر ناز بر صحاب تار میخروشد باز ساقی عیار در می انار ریخت ژاله
رمیده غزال ز چشم زلال بر سنگلاخ باز زلف دلدار بر بدر عذار هاله
عطر گلاب ، شر شر آب ، وش مهتاب باز گلستان دشت و دامان پر زلاله
دل دریا زنکست سنبل مست و شاداب باز قدح اشجار در کنج و کنار پر چغاله
رندان باغ در عطش داغ به هر طرف باز ناب باران در جام مستان یا سفاله
نسیم سحر سرشار و خمار می رقصد باز خرام دلدار بوس و کنار در جلاله
فرد در کوزه وصل تازه بر خیزد عجل باز مغان تاک مینای پاک نگار واله
اشعار خوب شامل در مشاعره که بخاطر محدود بودن جایز درجه بندی
نگردید

حلول چهار

از عبد الصمد وهابزاده فریار از جرمنی

بهار آمد، دلم بشگفت، روانم شادگشت و شاد
غم و درد زمستان را بیردم یکسره از یاد
ز چار دیواری خانه که زندان پریشانیست
گرفت باد صبادستم، برویم در گهش بکشد
ز بس دود چراغ و شمع خوردم در دل شبها
تحلی کرد آخر برق امید در دل ناشاد
از آنست دلکشائی و لطافت در بهار و گل
که میشوید سیاهی از دل واز دیده گردو باد
زاعجاز بهار از قمر گل تا ذره خورشید
ژشور عشق دشت و کوه و دامن میکند فریاد
نه هستی رازوالی نی عدم راپایداری هاست
بهاران و زمستان است رستاخیز این بنیاد
بهار و دی ز خواب ناز هستی میدهد پیغام
که نیستی نیست جز خواب و خیال این خراب آباد
بهار هر جا که آید شادی آور، زندگی بخشاست
اگر آرد، صبا بوی وطن از دامن شمشاد
ز بوی نرگس و شببو و از عطر گل نارنج
درین موسم بیاید، بوی جنت از جلال آباد
اگر باشد بهشتی در جهان افغانستان است و بس
که چار فصلش ز زیبایی کند در جای خود بیداد
ولی افسوس شد خاک، طاق ابروی بل مستان
بخاکستر نهشته کابل زیبا ازین بیداد
عروس و مادر شرق، کابل مارا بخون شستند
بخون عاشقانی که بیایش جان و هم سرداد
ز رخسار گل و از زلف سنبل بوی یار آید
شوم دیوانه چون در باغ، بینم قامت شمشاد
دل سرگشته فریاد درین غربت سرانگ است
مگر دستی ز غیب آید، برد اورابه فیض آباد

فهي يدور مدح ان سامان بكنوت در اشعار اين دور. ديد. ميشود.

بهار است سبزه ها رخش ندارد فضای ملک ما تابش ندارد
به نور و روش بگو بید تا نباید بهار و خون بهم سازش ندارد
بهار است نیست جنده درسخی جان فروریختست صدها کاخ و آیوان
بگردد روضه قتل عام کردند مگر خفتست آبا شاه مردان
بس است کشتار گنجایش ندارد در این میهن کس آرامش ندارد
خدایا تا چه حد با مابه خشمی مگر این ملک بخشایش ندارد
بهار است و وطن از بینوایی گرفتارست بر خشم خدایی
زمین لرزد کفد مین جنگ قدرت کُشد فرزندان هایش را بخاری
بهار است در وطن عودت نمایم به آغوشش دمی راحت نمایم
دوباره باز ببینیم مامن خود خدا لطفی که این فرصت نمایم
بهار است بس کنیم جنگ و ستیزه به گل غندی رویم با خورد و ریزه
ز فیر راکت و آوان نترسیم دیگر آتش به فرق ما نریزه
به استالف رویم با يك جهان ذوق فضا آزاد و قلب ما پر از شوق
بهار پر شکوهش را ببینیم نباشد بر سر ما غیر ما فوق
دمی با دره پغمان نشینیم گل میخک ز دامانش به چینیم
به برگیریم طاق نصرتش را دمان سبزه زارش را ببینیم
شویم با ذوق و با شوق فراوان شرفیاب مزار شاه مردان
نمایم قطره اشک زلالی نثار آستان در گه شان
که یارب میهن ما گردد آباد ز جنگ و کینه جوی گردد آزاد
دگر اندر وطن خونی نریزد فساوت ها رود چون دود برباد

بهار وحشت و جنگ

بهار آمد به بوستان داد زیور سُرد از چهره گرد بید و عرعر
نیار کباد گفته در فگندند به تالاق درختان سبز چادر
جو سبزه از دل خاک لاله و گل ترنم سر کشید و ناله بلبل
بشد بلبل پس از یاد صبا مست گریبان پاره کرد از عطرسنبل
بهار آمد و گلشن گشت جاوید نسیم روح پرور باز تابید
ز عمر من و عمر عشق و دنیا گذشت سالی دیگر از بیم و امید
جو شبنم در دماغ غنچه چکید تبسم کرد و بشگفت و بخندید
بیا دل ز آرزوی عشق پر کن که مرگ است زندگی بی عشق و امید
سحر گاهان نسیم روح پرور وزید و کرد عالم را معطر

وطن با غیر آسا بش ندارد به بد خواهش بخشایش ندارد
ز خاکش رانده است روس و لرنگی به نوع اجنبی سازش ندارد
وطن شهر و دیارت برگبار است بهر جا وحشت و ظلم و شرارت است
ز خون خفته گان غره در خون هرات و بلخ تو چون پاك مزار است
به کابل وحشت جنگ و جدال است بهار و سبزه زارش با اقبال است
بهار هر وطن سر سبز و خرم به بین در میهن افغان چه حال است
وطن را ترك کردم شرمسار هوا خواهش درین فصل بهارم
چه وقت آزاد گردی میهن من که تا سر را بدامانست گذارم
اشعار خوب شامل در مشاعره که بخاطر محدود بودن جوایز درجه بندی نگردید

ز بس بشگفت نسیم و شکوه لقا گردید خوشبوی و معنیر
به جفتش گفت مرغی شاد و مسرور که ای مه بیگر دیبای مسرور
درین فصل بهار روح پرور نگرود عاشق از معشوق خود دور
بیا ای نسیم من در گلستان که رو بدست بس سنبیل و ریحان
معنیر کن از آن روی دل آرا که گردد گلشن از عطر تو حیران
وطن ایام نوروز و بهار است همه دشت و دمن ها لاله راز است
بدوی تو در این دام غربت به چشم لاله و گل برگ خار است
بهار است و گلی در بوستان نیست بهر جنگ قسمت افغانیان نیست
ز شر عده خود خواه مسرور چه خونها بیکه در میهن روان نیست

بهار بشار کابل

کابل زیبا خط می بردیم در رخ خستگی آیام کار را می نمودیم . مناظر زیبا
و طعم با آسمان صاف و لا جوردین ، کوه ها ، دره ها و سرسبز و گلزار
بود ، آه های نغمه خام جویبار ها ، شرشر چکان ، نغمه جلال هزارستان
چه زینده ، پرکیف و روح پرور بود که اکنون از آن بی نصیب بود
دید دیگران آواره ایم . فصل سال و یکی پی دیگری در قبال و گذر
است و این رسم طبیعت است که نمی ایستد . اما ما آوارگان از خطوط
آن بی بهره ایم . درست است که با رسیدن بهار بیاد آن روزگار را می آور
لحظه آن با جشن و شادی میور می افیم ، درد و الم هجران از یاد و دیار
را تازه می کنیم و در کج غزلت آوارگی جاوده ناچار می بینیم و به امید آزادی
و آرامی وطن ایچ می خستیم و ختام کلام به ترنم این ابیات شاعر با
درد وطن مرحوم استاد خلیل نقی پورچه امیدوار است و رحمت بی
پایان الهی به دفع و طرد آیند مشکلات و بیایم .

دوستان این حالها گردیدنی است و نیز ظلم و ستم بر جدیدی است
کار گردان امور ما خداست حل این مشکل بدست گریاست
رشته ما از خدا بگسسته نیست
آسمان را باب رحمت بسته نیست

محمد افروز « افروز »

بهار سر آغاز فصل طبیعت است . بهار است که دلها به رسیدن آن
می تند ، نباتات از خواب سنگین بیدار گشته به جهای مجدد متحرک
می افتند و با استقبال درود بهار فروزش دیباکی زمردین را بهمت زیبایی بر
کوه و درخت و دامن می گسترانند ، گلها می شقایق ، لاله و سرسبز هم
و هم در گوشه و کنار محو و دشته ها آراسته می گردند تا بقدم عروس بهار
گل فشان می نمایند . طبیعت دگرگون می شود ، آسمان با فضای لا جوردین
دلپذیر و فرحت افزاست ، پاچه های نغمه خام ابرها در گوشه و کنار رضا
در حرکت اند ، تالوکی نور خورشید از لای لای ابر پاچه چون شوشه نور
مینماید . نسیم روح افزا در هجران است ، گویی با گلها و دریا حین شوخی می کند
و با بجزر طبل عطار است که بوی عطرها می دلا و نیز گلها را به شام دلا و گان
میرساند . طیور و چرخش از استبشام عطرها در خورش و می می افتند . جلال
و پرندگان خوش الحان به نغمات دلپذیر و ترانه های شور انگیز درود
بهار را به خیر مقدم می گویند و از خوشی در پیرهن می گنجند ، نغمه های شکوفه های
درختان و شکوفایی رزق را به شمار چون مرستی که از منتهای بخوری و بهوشی
تبا بدرد جلوه گری دارند . پرندگان از خواب طولانی فصل شتاب بیدار گردیدند
در جستجوی لانه و غذا و دوام فصل بهاریت می پردازند ، خلاصه همه موجودات
خلقت را به جاد گرفته تا حیران و نبات به بهاریت واداره حیات
نورین می پردازند . بهار فصل زیبای طبیعت است ، هر قدر در صحت و روح آن
بپردازیم شمه از اوصاف آنرا ادا نمی توانیم کرد . با وصف چهره و سیاهی
زیبای بهار ، یادی از بهار و طعم آمد که چه خوش و دلگداری بود ، درود
بهار را یکباره قبل از رسیدن آن بروزای حبه و قطعی به دشت و دامان و
باغهای : بابر ، چهلستون ، جلفا ، دله الامان ، قرغه و کارزیر و
دره کوه سخی و غیره گوشه و کنار زیبای وطن استقبال می نمودیم ، حرکت با
با خانواده و دوستان میوه می خفیم و از فصل زیبای بهار خاضع گوشه و کنار

د پښتو داشعارو د قرائت په سر کښي، ښاغلي نصرالله نيازي، دمهشاعري قاضي، په پښتونخوا کي دپسرلي دقدمات په ارتباط يوه لنده وينا وکړه، او بيا استاد محمد کاظم بيمار چي دى هم دمهشاعري قاضي وه پخپل نوبت کي داسي وويلی:

گرانو وطنوالو نوی کال مو مبارک

خدای دی وکړي چه دا کال دآرامی، خوښی اوسو کالي کال وي. نوی کال زمونږ په گران هیواد افغانستان کي په مختلفو ولایتونو کي په دیره خوښی نمانځل کیده.

وطنوالو، هغه نوی کال چه مونږ اوتاسی نمانځه، دهغی په یادبه شیې اوورځی تیروو، او هغه وختونه به دلاوسیلو سره راپادوو. ځکه چه هغه تیر وختونه بیرته په لاس نه راځي. مگر اوس به دآینده په فکر کي شو او هغه داچه دخپل دبیا آرامی اوسو کالي په هکله فکر وکړو. یواځی فکر هم کفایت نکوي، بلکه پدغه لار کي داقدام او عمل لپاره لځانونه تیار کړو. دغه تیاري یولوی حرکت خواړي اودغه لوی حرکت باید مونږ اوتاسی پرمخ بوځو. ددغه گران وطن افغانستان په هکله چې کښیناستل لویه گناه ده.

نوپدی لحاظ، راشی چه پدی نوی کال کي نوی حرکت شروع کړواو مخ په وړاندی روان شو، اودگران وطن دآرامی لپاره یو دله ایز کاروان روان کړو. په درناوی. بيمار

دغم بندار

استاد محمد کاظم بيمار

دا څه د غم بهاردی، دا څه د غم بهاردی
هدیری پری ډکي شوي دا ددی وطن بچیان دي

ورونو وگوري وطن ته هره ورځ پکې ناتار دي
تنکي تنکي لځوانان مو هره ورځی شهیدان دي

دچا مړشوی زوی، څوک په ویر کي دخپل پلاردي
دا څه د غم بهار دي، دا څه د غم بهار دي

په سرو وپنوغوته شو، پسی نور هم غوټه کیزي
دا څه د غم بهار دي، دا څه د غم بهار دي

وطن توتو توتو شو، پسی نور هم توتو کیزي
چمن سور، غرونه سره، دادرسو وینو بازاردي

وران عزم موکړی وړانووداخپل کورونه نن سبا
دا څه د غم بهار دي، دا څه د غم بهار دی

دښمن نه بدتر وژنو داخپل ورونه نن سبا
دا څه په مونږه شوی ولی بیا داڅه اسراردي

بی پلاره درپه در دی اوس د خلکو په کورونو
دا څه د غم بهار دي، دا څه د غم بهاردي

واړه واړه بچیان مویتیمان دي، په سلونو زرونو
ترحم په چا کي نشته، ټول وطن د غم بندار دي

ترڅو به مونږ پیدا یو دبشر دی شقاوت ته
دا څه د غم بهار دي، دا څه د غم بهاردي

ترڅو به بدبختي وي، دی زمونږ غریب ملت ته
دا څه کانی دی کیزي چه دظلم لوی انبار دي

نوکر یم، چاکر یم، پیره دار د وطن نه یم
دا څه د غم بهاردي، دا څه د غم بهاردي

پخپله خپل وطن کي اختیار دار د وطن نه یم
اخر د خدای دپاره دا دچا واک و اختیار دی

غیرت اوس په دوی کي نشته دتیرشو افغانانو
دا څه د غم بهاردي، دا څه د غم بهاردي

نیکونه خفه شوي په قبرو کي له بچیانو
څوک روس اوڅوک ایران ته سلامي شام وسهاردي

دی هم خواړي حه حاصل کړي دافغان ښکلي چمن کي
دا څه د غم بهار دي، دا څه د غم بهاردي

پنجابي نواز شریف هم لاس وهي زمونږ وطن کي
دی ټولو دښمنانوته احمد غوندی په کار دي

د بل حکم ته تابع دي چاکرانو غوندی ښکاري
دا څه د غم بهار دي، دا څه د غم بهار دي

قوماندان او رهبران مو نوکرانو غوندی ښکاري
خودسازي کي هر یو جوړ ابوعمار دي

اقدام عمل په کار دی، په چرتونو پوره نشوه
دا څه د غم بهار دي، دا څه د غم بهار دي

راوینس سړی وطنوالو، په خوبونو پوره نشوه
په چیغو درته سر الکوزي (کاظم بيمار) دي

هزورپسرلي

د وطن په فکر ولاړمه بهار کی
تول وطن می ده دک شوی له خوزانو

گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی
بلبل نه و ، خای نیولی و کارغانو

کندواله و ټول خای په کندهار کی
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

خوشحالی په چاکی نه وه پسرلي کی
د سرووینو باران جوړ و په تخار کی

خفه ورونه ښکاریدل په شمالي کی
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

د مزار او د نیمروز دشتی سپیری وی
تاثیر نه و د چنچرو په چنار کی

هری خواته په زرگونو هدیری وی
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

د هرات سټاره بارونه را روان وو
د پنجشیر مرور ورونه و دپه قار کی

پیغام ورونکی دوی په لور د بدخشان وو
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

بلخ پکتیاوو مانيجنه یو له بل
پامیر هم وو خورند سردکنډز ښار کی

د پروان خلک خفه وو له کابل
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

د بکوا گلونه تول وو ژړیدلی
مزه نه وه د غورات غزني په لار کی

د مزار او د بامیان وو ژړیدلی
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

د وردک او د لوگر باغونه وړان وو
د فریاد چیڼی ختلی هر بازار کی

خزان شوی دکونړ هم د لغمان وو
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

میمنه وه گيله منه له زابله
بغلان هم وو د جوزجان سره ناتار کی

په تا ویلي او ما ویلي یو له بله
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

پسرلي نه لاره ورکه وه وطن کی
سترگی سړی غونډی ولاړ وو دوه لاره

چاهيخ خای نه ورکاوه پخپل چمن کی
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

ما ویلي پسرليه ته خه غواړی
خه به وگری چه ښکاره شوی په انظار کی

دی سپرو داگوته گوری او ولاړی
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

پسرلي ویل صلحه غواړم زه مصلح یم
که خوګ غواړي آبادي پدی دیار کی

ماسره دی پلانونه زه صالح یم
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

هنه وخت می غوږ ته راغی یو آواز
دتوپک فیصله هته ده په دی کار کی

ویل یی مونږه نه گدیږو په هرساز
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

پسرلي شولو حیران دغه گفتار ته
هنه خای کی چی دی خلک خپل اختیار کی

ویل یی حمه له دی خایه بل دیار ته
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

د وطن زمونږ چه دغه رنگ گذران وي
خه تاثیر به وي خبرو د«بیمار» کی

یو بل وینوته ناست چه هرافغان وي
گرځیدمه کور په کور په ننگرهار کی

د لوروز عروس

د لوروز عروس زلفي جوړولی زلفي خپلي په ناز ناز گونځولی
 شام د طبيعت ورته مشکي شوه دهغي چه دواړه سترگي تورو لي
 د بېلا مثال نه و په جهان کښي گرځمو باندې چه سترگي رپړولي
 فرشته د حسن داوه بينظيره د زمرود شني جامي وراغوښتلي
 د لوروز عروسه کله مخکښي راغله عروسي د بهار چه وديدي
 زړغوني تال که راښکته راښته دي حقل پکښي بر لښا ورته خندي
 هر ذره کښي حرارت د لمر پيدا شته چه ئي زلفي له خپل مخ پورته کړولي
 د فطرت د طبيعت د ژوند سرور د رقصي طبيعت ئي شکر لي
 شيبلي ئي استقبال ته وروړون د توکي ورته په مينه تشه لي
 د شبنم داني لښان د مرغلو گل درو په گل غوټو ئي ورو لي
 بېلا گاني درنگينو منظور ئي غرو رغو گهټانو کښي ښاريدي
 خوشبويي چه خورول په خفا کښي د ختن ناني د شکو شرميدلي
 زمرمي د کوهارونو اثارونو خوريدلي غځيدلي بستي لي

د کوهار د حرايت د مني ساز ته بېلا لامل او بېلي چنيدلي گپيدلي
 زړه تاريخ د اټک نانو په جهان کښي د اټک د ژوند غني پکښي ليدلي
 ما ويل تم شته د لوروز عروسي ماته افگاني د غمي زړه کښي تيريدلي
 پلورښته د افغان ملت تری وکړه ها سري ويني د زخو چه بهيدلي
 د وطن د مور لښ باندې سره خاخلي سره يا قوت وکړه سري ويني خنيدلي
 د لېال د جهنم پل چرخي کښي په ژوند غوښي د غوي ولي سيز لي

د شينې لاندې سا گانې لي ويلي
 د بهرلو په شکر کښي سوزيدلي
 د غوي کولي ته باندي خنيدلي
 په دوستي ښي هغي ته ولوستلي
 د غوي کلي لورې باندي
 د خيال د چلو ښادو غبرکښي
 د غوي کلي لورې باندي
 د غوي کلي لورې باندي

زه خپل ذکر ته هغه وخت هڅیزم ،

چه دگلو پر خانگو بادآذان پیل کی .

زما دموج د قذ قاتم پر هسکو او ټینو ولولو .

اود لیوال بلبل د حال پر الفلاح اقتدا ده .

نیازی

کنگل بیا په خروښ ولېزی ، دچا ؟ دلر شین مخمل دی چه غوړېزی ، چیری ؟ سه اوغر
دېن ناری بیاسنگار سوه ، په خه ؟ په کلو دبلبلو چونهارسو ، څنگه ؟ دونو پرسر
لاه جام ولاړه لاس کی ، خه رنگه ؟ میگون گیاه تیغ دتیکی کش کی ، کوم لور ؟ بهر
رنګین گل په پانویت سو ، ولی ؟ سوردی مشک عنبردی چه اورېزی ، کله ؟ سحر
اوره ورو ورو راڅخېزی ، خه شان ؟ په ناز وچی شنوی په اورېزی ، پل ! بیرته او لر
گل اوریل کی دی تمبلی ، کومو ؟ پیفلانو ژاله باد په لاس په جام کی ، دڅخی ؟ مرمر
بزگرخپل کنت ته رهی دی ، داڅنگه ؟ په مینه شن ونګر خاوری رابادګوری ، خه خیل ؟ په بنګر
ملفلی دی رالویزی ، دکوم ؟ دپاسه دیوستان نجونو په غاړه ، ترکله ؟ دلمر ترڅر
سپوږمی مخ په هاله ښکلی ، خه مال ؟ تورمال بوراڅرخ وهی اوریل ته ، دچا ؟ مجمر
لیوال زړونه په مستی کی ، څونه ؟ یو بحر رندوبیا شونډی تازه کړی ، په خه ؟ ساغر

.....

دېسرلی بانګ

دباد نیلی ځین ، اوبه بیره ټی پنده کی ،

اوددی ناپایه سنده پوریزی .

خودلوی سهار دسپیدو ،

اودمستی په بن کی ،

دشبنم ښکلی مرغلي ،

دگلو پر لمن دخلاق عشق مظهرسی .

.....

زه پسرلی یم ،

سره غنچه می قبله ده .

ای دژمی خوبه ! ای دهیلودنری رنگین خوبه !! محراب می رونه چینه ، اود لمر روښانه پلوشه ده .

تمبی دچیغویه سنگرودری وری که .

غراویدیا می تسبیح او مصله ده ،

بیایه خوښی اوما لګینه مسکا - دشپی ورونه اوکولکونه ،

دسهار په پرڅه می طهارت اودسیل په خړو ابو تن اوجامی ولم .

درنا پر مخ وېرانیته .

زما د ثنا جزیان دسپوږمی تجله ،

دېسرلی چرګ ټنگار کوی :

اودځلانده لمر سره اوزرغونه ده .

ژرسی دمنی هللی وپاروی ،

دعبادت ټوله زری می دغمی په خیر ، جل او بل کیزی .

اودباران په اوبښکو دتکلف باری ونړی .

دخوږ منومینو کوکاری ، دغرو او ځنگلو آزانګه کی .

دنیازی نیازی ټیګلی اشعار ټکي جاپړه وانځستله چه دی پخپله قاضی و

شماره مسلسل ۷۷

«دبيلتون پسرلي»

د «نيازي» ليجلا ليکنه

چاچي پخپل تاريخ ملنډي وکړي
داسي افغان تش توميالونه سترې
په تش خبرو باندې هيڅ ونشول
چي عمل نوي، تش تويونه سترې
افتخارات چي مودباده ويستل
دپردو لارو منزلونه سترې
پردې وسلې، پردې پيسې ترکومه
پنجشير، کيرالي ژوندومرونه سترې
ترخوملت ته حق و نه سپارل شي
د پردې شاته دسيسو نه سترې
اي پسرليه، ارمغان دي څه دي
ستا د زرو تيرو وعدونه سترې
که دغه حال او داحوال وي زمونږ
د سبا ورځي اميدونه سترې
دبد بختي زيری چي رانه وي نور
د (غريبار) تيرو غمونه سترې

خلگ وائي پسرلي بياپه راټلون دي زماپه ژوندکي غم هموار دتورييلتون دي
پسرلي مي بيله تا پسرلي نه دي له تاليري زما بهارد زړه په خون دي
د بهارنه ليري سوي په مزلو يم څه بهاردی بي نگاره څه ژوندون دي
دبهار بهار ناري کړم د کلونو طبيعت زماپه برخه کي واژگون دي
زماپهارة راسه زماپه ژوندکي خپورسه ستا په لټه زماپهارة تل به لټون دي
پسرلي د يو انجام نوي آغاز وي زماآغازکي يوانجام بيرته راستون دي
انتظار تل د بهار په تمنا کي بيا چه گورم زما بهارهغه پروون دي
نه زه ژاړم نه زه خاندنم نه څه وایم ستايلتون کي دمجنون په خيرجنون دي
زماوطنه ستايلتون څه په بهارکي آه او اوبسکومي پرمخ باندې گډون دي
پسرلي به راسي لارسي په ملکونو زماهيواد نه ليري سوي نورسمون دي
بهارزما د وره د باندې راستنيزي زما د زړه ارمان خزان داڅه لمسون دي
خپل په ژوند اوپه وطن به بهار راوړم دامی عزم دامی زرم دامی يون دي
چه دي ښکل کم دوطن په پسرلي کي زما دژوند خراغ په دا هيله زرغون دي
اي بهاره ولاړسه زما وطن ته ورسه د خزان پسي بهار د ژوند قانون دي

جنگسالاردوستم

کتاب خواندنې وداشتني جنگسالاردوستم
که در شماره ۷۴ نقد و معرفي شده بود،
اکنون ده جلد ازین کتاب توسط پوسته
هوائي رسیده کسانی که آرزو داشته باشند
از جنایتهای تفنگسالار دوستم به تفصیل
خبر شوند، این کتاب را بخوانند.
قیمت ۷ دالر - مرجع آئینه افغانستان

دښتو دمشاعري څلورمه درجه وړونکي

هکرونه راته ژاړي

دمحمد عاشق لونگين فناشر

داڅنگه پسرلي دي چي گلونه راته ژاړي
غاټول اوارغوان نه دگ باغونه راته ژاړي
دي دومره پسرليو کي گلان په وينورنگ
ددي غمجن قصونه کتابونه راته ژاړي
بهار به دجگړو په قلمرو کي څه بهاروي
د سولي سعادت خوازه خوبونه راته ژاړي
خزان وهلي ښارکي مي خدا منلي نشم
ځماپه زړه اوسرکي ديرفکرونه راته ژاړي
ولس خزان، وطن خزان، بهارمي هم خزان دي
دسوي زړه تناکي او داغونه راته ژاړي
پيغام د محبت او مينی نشته پسرلي کي
ځما د ريبار لاس کي خوابونه راته ژاړي
توصيف دپسرلي که زه شروع کړم بکلام کي
دا ښکلي ښکلي پاني قلمونه راته ژاړي
ايرو او اورکي ناست يتيم، مظلوم اوبيچاره مي
نوځکه (لونگينه) ستا شعرونه راته ژاړي

دښتو دمشاعري دوهمه درجه وړونکي

دپسرلونه سترې

دسيدگل غريبار شعر

د تيرو شلو پسرلونه سترې
د ليدرانو کارنامونه سترې
ديرو خواستونو هر سالار دجنگ نه
سترې په زړه کړم دزارونه سترې
هيوادشو وران ولس مي درپه دره
دير زوريدلي د خوارونه سترې
پيدا مي نکړو غمشريک دخپل غم
هرې خواچيفو اونارونه سترې
په دردموونځوړل شرق وکه غرب
د دوي فريب او دسيسونه سترې
دنوي کال پسرلي څه راوړي
دنوي نوو افسانونه سترې
ملي وحدت د پاره کارپه کاردی
خپل موپردی شولو پردونه سترې
چي دملت په ځای چوکي وغواړي
ددي انجام د ناکردونه سترې

باندبیر و درایت سلطنت کرد که نه تنها کشور کوچک و بی اهمیت اردن را اعتبار و حیثیت بین المللی داد، بلکه بهنگام مرگش دوست و دشمن از او توسیف کردند و گویا بمصداق بیت عرفی: (چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی مسلمات به زمزم شوید و هندو بسوزاند) دوست و دشمن سیاست و تدبیر او راست بودند و از همه مهمتر اینکه همه مردم اردن در فقدان او اشک میریختند. اینکه ملک حسین بجای برادرش پسر خود را ولیعهد و پادشاه ساخت، میگویند مردم اردن از طرز اداره ملک حسن خوش و راضی نبودند. ولی این پیشگویی شما که از منابع امریکائی گرفته شده که گویا ملک حسن نفوذ و اقتدار داشته و شاید کودتاهای بمقابل برادرزاده خود انجام دهد، اگر پادشاه جوان ملک عبدالله ترتیبات مقدماتی نگیرد، شاید چند سال بعد مانند لیونی سردار کودتاهای انجام بدهد، لیکن دولتهای مقتدر امریکا، انگلیس، کشور های عربی و حتی اسرائیل از ملک عبدالله و سلطنت او حمایت و حفاظت دارند و شاید سرگذشت افغانستان در اردن تکرار نگردد. از همکاری قلمی شما تشکر و امتنان داریم

بارتباط سوابق سپورت در افغانستان

غلام غوث ترجمان از نیویارک

در باره سوابق سپورت در افغانستان یادداشت برادر محترم آقای سید کریم محمود را که از دوستان سپورت فوتبال و کپتان تیم لیسه حبیبیه بودند، در شماره ۷۵ مجله آئینه افغانستان مطالعه نمودم. از معلومات موثق که در آن یادداشت نوشته اند بشمول قطعه فوتوی یادگاری سپورتمین های ورزیده و نامدار افغانستان که در ضمیمه یادداشت شان در مجله چاپ شده است و فلم زنده یکمده فوتبال بازان قبل از جشن پنجاهمین سالگرد استقلال افغانستان را نگهداشت نموده اند، برای شان صمیمانه تحسین و آفرین میگویم.

آنزمان که در روز رسم گذشت سپورتمینهای معارف در غازی ستدیوم سپورتمینهای پیر و سایقه دار در چند قطار اول از مقابل لوژ سلطنتی بارسم احترام عبور نمودند، منظره قیافه هایشان نمایشگر مفاخر ملی سپورت معارف کشور در آنزمان بود و میدیدیم که پیرمردان سپورتمین خیلی هیجان آور گام برمیداشتند و احساسات پرتهیج و شادی انگیز را در تماشاچیان برانگیخته بودند. تمثال آن موارد همه کف زدن ها و هلله ها بود که فضای ستادیوم را در طنین آورده بود.

خاطره آن مناسبت برای هریک از دوستان سپورت که در آنروز در ستادیوم حاضر بودند معلوم میشد که بنحو خود فراموش ناشدنی بوده است و پسندیده. اکنون که سالیان زیاد از آن سپری گردیده نزد من هنوز هم احساس مناسبت آنروز ماندگار مانده و از یادبود آن خورسندم. انتشار یگان خاطرات از افغانستان آنزمان که در مجله آئینه افغانستان بمطالع می رسد در کارنامه های نیکوی مجله ثبت و پذیرا خواهد بود. با احترام غلام غوث ترجمان ۱۰ مارچ ۱۹۹۹.

افواه خروپج تعدد زوجات در بین طالبان

زبیده سابق معلم لیسه شاهدخت بلقیس

داکتر صاحب هاشمیان! کاکای من یک هفته پیش از کابل آمده، سه در افغانستان بود و از شهرهای هرات، قندهار مزار شریف و کابل دیدن و اقامت کرده بود چونکه خوشاوندان ما در همانجاها سکونت دارند. او میگوید امنیت در همه جا خوب بود و هر چیز از خوراکی باب گرفته تا کالا بسیار بود و اشیای لوکس هم پیدا میشد، لکن قیمتی باندازه ایست که مردم توان خریداری ندارند، اما طالبها بسیار پیسه دار شده خریداری بیشتر توسط خود طالبها میشود، اکثر مردم گرسنه و فقیر و گدائی میکنند، تنها در شهر قندهار وضع عموم مردم نسبت بشهر های دیگر خوبتر است و کار هم در قندهار زیاد تر پیدا میشود. والی قندهار بسیار فعال بود اگر کدام شخص گدائیگر را می یافتند فوراً برایش نان و کالا و پیسه میدادند، ازین خاطر در قندهار گدائیگر کمتر دیده میشود. لکن طالبها زن گرفتن را شروع کرده، کسیکه یک زن داشت دوتا شده، کسیکه دوتا داشت سه تا شده، و در قندهار میگفتند که ملا عمر امیر المومنین که سه سال پیش یکزن داشت حالا چهار زوج دارد و سه زوج که در دونیم سال اخیر گرفته بین ۱۶ و ۱۸ ساله میباشند.

داکتر صاحب هاشمیان! اولادهای من که این قصه ها را شنیده از من می پرسند که آیا برای رئیس یکدولت اسلامی که خود را امیر المومنین میگوید لازم است که در دونیم سال سه زن نو بگیرد و در صورتیکه خود او هم طالب و ملا میباشد چهار زن خود را از کجا نفقه میدهد و تنخواه او ماهوار چند میباشد؟ من باین سوال ها جواب داده نمیتوانم و از شما کمک میخواهم. با احترام زبیده سابق معلم لیسه شاهدخت بلقیس.

محترم معلمه صاحب زبیده جان: قراریکه بمن معلومات رسیده، تا شش ماه قبل محترم ملا محمد عمر مجاهد امیر المومنین طالبان سه زوج داشت که یکی زوج سابقش بود و دوتای دیگر را در دونیم سال گذشته گرفته،

دکندهاري غځېپ
له طبع مخه

نيکړغه پيليد

د آيينه افغانستان
د مؤثري مجلې د کليزې په ياد

آراسته مخکې درې شوي

ومقدم د پسرلي ته

وچي گرگي شگوني شوي

شين تن هوار سوږ نيستگي

گلان ويره خوله خندا کړي د پيل پر مخا باندې

د وصال نژدې وايي پري کوي د زرگي مراندې

د سهار ورمه چليزې

اعتدال د هوار اغې

مراوېوتې پيد وپيښېزې

د زخمي زړو ميسخاره

د قدا قدرت ته گوره وچي وني ئې راشني کړي

وچ دښتوني گلستان کې لاله زاري ئې مير کړې

ويپړلي ته خطاب

"تاليلې وه پيليد"

زموږ غرونه او دښتونه

ورته هيڅ وه جنټونه

طراوت او تازگي گڼې

د ښايستو پيڅلو اتن خوږه نغمه وه

په نغو کښې وځلمو ته اشاره وه

مير هنډ د غورې وهله

ارغنداو وپه مستي کښې

غارې غاري بهيد له

د هرې خړې اوبه وې

د آمو مستي وه زيات د غور هاري تر حد زيات و

په سيلاب کښې شرمولې کله د جله وکله فرات و

مختصر سوانح نجيب قندهاري

سوانح مفصل محترم نجيب قندهاري قبلا درسه ۱۳۵۰ د مجله برک ستر بقلم آقای زلسي هيوادمل نشر گرديد، و خلاصه آن از بهر قرار است:

نام این شاعر و نویسنده، میهن ما عبدالقدوس است مگر در بین نویسندگان و رباب قلم به (نجیب قندهاری) شهرت دارد. آقای نجیب قندهاری استعداد نوشتن مضامین ادبی و تاریخی، بشمول اشعار هم در لسان پشتو و هم بزبان دری را دارد؛ دوره نویسنده گی او از سال ۱۳۲۱ با بیطرف شروع میشود، بسیار مضامین ملی و ادبی وی در

مجله برگ سبز، د میرمنو مجله، د قندهار مجله، مجله آریانا، مجله کابل و جراید اصلاح، انیس، طلوع افغان قندهار، اتفاق اسلام هرات و غیره نشر شده است. علاوه بر نگارش مضامین برای جراید و مجلات، بعضی کتب مستقل یا از لسانهای دیگر ترجمه و یا تألیف کرده که اسمای بعضی از آنها قرار ذیل است: ترجمه مجله

الاحکام از عربی، بغار سی - جفرانیه پشتو نستان - بزبان دری - نواب امیر خان سالارزی بزبان پشتو - ترجمه متین بیانیه خان عبدالغفار خان در دادگا، لاهور بزبان دری - ترجمه سوانح زیب النساء بیگم بزبان دری - الساس کوه نور - کرنیل لارنس - دزد خطرناک - فضیله قدیم افغانستان - مقاله ژان ژاک روسو - الدخان - الهامیه -

الاحتیاج المسکونه - تاریخ اراکوزیا - طبقات الفقهاء - رویداد های تاریخی، و غیره.

پہ درود ہندو کش، کبھی شین تخر و غور بدلی
دجبار و استقبال تی خان زمینی و سامبال کری

واوچه گرانه پسر به ! اوسنه شانسته نه شوکسته
 ملک و بجار له یوه مخه نه فرحت دطراوتسته
 ولاړسده هغه ملک ته چې آبادی تر لږه ایتوی
 خلک ئی آرام او خوشیو ژوند ونونه وی

جاردی سمر بچاره
پرموز جوری غم سپیدی
ودان ملک ولاری له سه
پکینی جوری هدیری
شده باغونه کروندی
ابادی به پیلانه کری
دجنون او به موخکی میا ختوره
سدشته سر و کبشی پستخندی
دشمنان سولو
دنول جهان سولو

دسمو پد یاد لوپ سوی دیسوار سبایسته چین دی
ملیلان دی ایستل سوی بی رونقه موگلشن دی
دکارگانو خرمستشو مورتده بیس دغله ورائی کر
دخران سرو سیلیور آخه هیر خیل پسری کر

په بلخای کشری لیریه
د افغان پر قضا باڼدی
هو سوونه اوخوښی دی
طوفانونه اوسیل دی
د غنډ مورده لنگه سوی پر موز بانډی ناوړیڼونه
خزان د ده لکولی راگوی د مرگ واروسته

هغه وخت به پسرلي وي
 په يوزره په يوه خوله سر
 د عرفان ره يوه سي بله جهالت کړه په شاسي
 لمر راوځي د علم دغه توره شپه رڼا سي
 چي ورک د ابريت سي
 يو پر بل موشفت سي

در دعا الاهی نیوی دی
امنیت حکم فرما کری
و تاته پاکه ربه
ظالم و اجوی له در ربه
اتحاد مویه نصیب کری خفقان ییری له ز رو خنده
دای لاری پر لار رسم کری چپ پشیمانده سی له کرو خنده

و چنان سیمین بهار خوند گرمی
دلشده هر سنی پروری نبهاری

راہِ یادِ گنجِ دسرخِ جانِ سی
رومی او بنگی می جاری لکھ بارانی

منار اٹک بے خدہ فایرہ کری
شوگ مہ کنبو کرو نلہہ کری

وایہ اسے سنایا ہے !
 علیان و رک دی پہ ملو کی

جُدہ منستہ بی والی درۂ پیناٹاں پور کی جیران پور
ورانی موسوی ورانی در پر در سیدہ داران پور

چي مي را سي و خا لوتنه
بکيني ولاينه ابشارنه
ريغان شنگ باغونه

نہ پوہیز رو دی ہر تہ
لہ خوانہ میرا دی

کو ہدامن می نہدیوزی در میوزی پیکو انی و
پہ کابل کبی جودہ کی لہ طر حینہ ارزانی و

سپرلیه! مه راحه زما وطن ته
دلته دجنگ دوزخي اوربل دی
خدای مکړه ستا درنگ اوبوی قافله
چیری ایری ئی په لمبو نشي

سپرلیه! مه کره گلونه دلته
دا په بمونو چاودی چاودی ځمکه
دا په توپونو زخمي شوی غرونه
نور گلالی گلونه نه ریزوي

مه راحی ای د پسرلي مارغانو!
دی کربلا وطن ته مه راحی نور
دلته په هر قدم او هرلویشت کی
توپ دی، توپک دی، د درو بوي دی

بین ماره! مستی نغمی مه غزوه
دلته په هر کلي اوهر کورکی
د یزیدیانو دستم دلاسه
دعاشورا د ورځی ویر خوردي

ای دنگس اودغاتول گلونو!
ځی! چیری بل ځای کړی راهسک سرونه
ځکه زمونږ پرهر پرهر ملک کی
د سرو زخمو دلاله زار موج دی

خو ای سپرلیه! که راحی، واوړه!
درسره راوله خواشیني زهونه
درسره راوله آ تللي بین مار
درسره راوله دسولی ناوی
چی سندریزه دوطن فضا شي
چی عطرچنه توله شا وخواشي
د سولي لمر په هره خوا خور شي
او دجگری دوزخي مخ تور شي

خلوړېدی

د سلطان جان کلیوال اثرله کاناداخه

وخته! زه پوهیزم چی ته څه وائي او څه کوی
څه چی په خوله وائی، په عمل کی هسی نکوی ! له کاناداخه دانجنیر کلیوال صاحب
دیرکلونه کیزی منتظر ناست پسرلي ته يم
ته یی خنډ دلاری یی تول ظلم په ماته کوی ! خو په مشاعره کی شامل گنل کیزی.
سکلی اشعار پس له مشاعری نه ورسیده

گلونه وریدل به غرونه غرونه په کابل
په تیرو پسرلیو کی، خوررونه په کابل
د «سره» او «تور» حمله کی هرچمن ماتم کده شو
«شیطان» لا غورځوي درانه بمونه په کابل .

گلونه تولومه درته، بیا که پسرلي شو
خولگی به راکوی راته، آشناکه پسرلي شو
بارانه پی ورېزه، په اور سوی دی دا دینتی
چمن به شي داگونه، په رشتیاکه پسرلي شو
توی شوی هرڅپک کی، دلته وینه دعاشق ده
دا سری وینی به گل، دلربا که پسرلي شو
وعده راسره وکړه، چی به غیزراکوي تینگه
په ما که پسرلي شو، او په تا که پسرلي شو
گلونه به اوربل کی، راته زدي په دیره مینه
دغم په توری شپی پسی، کپا که پسرلي شو
آرزو دمحبت می، لا په زړه کی ده ژوندي
درځم په منده منده، او نڅا که پسرلي شو
که سپینه پماوایی، زړه می دک دي «کلیواله»
دا دک زړه تشه ومه، خامخا که پسرلي شو
څوک ندي ملامه، دا دستور دی دوختو
روا هم نارواشي، ناروا که پسرلي شو

زما دکلي پسرلي

انجنیر سلطانجان کلیوال

زما په کور اوکلي، چی گلان راوړیدل
غمونه په غلیم پاس له آسمان راوړیدل
وژمی دپسرلي به چه شوی تاو په سردرو
عطرونه پرېنه پرېنه، په دامان راوړیدل
خوښی وه په هرزړه کی، تمناوه په هرزړه
څه نوی شاته زیري، په باغوان راوړیدل
یو دم په کلي راغی، د پردی کلي توفان
اورونه د دوزخ، په هر مکان راوړیدل
په وینو سره ککړشول، پسرلي زما دکلي
د مینی په هر کورمی، غمازان راوړیدل
زلی د غضب ووهلي، ځانگی دلوی ونی
گلونه له گل ځانگو، شهیدان راوړیدل
تر اوسه لارا اوري، په سرو د وحشت کانی
پرون لاپه یو شان وو، نن بی شان راوړیدل
حتمي به درنه شوي، څه گنا وي «کلیواله»
یواځی چی په تا، او په جانان راوړیدل

بوکي اوبل راځي

63

سلطانجان کليوال

داڅومره ليونی دی، چی یوځي او بل راځي
د وينو پسرلی دی، چی یو ځي اوبل راځي
واړه پکي زلمی شو، اوزلمی شو بوداگان
داڅنگه اوسیلی دي، چه یوځي او بل راځي
گلونه راتوکيزي، خو لړلی وي په وينو
داڅه کچه اغزي دي، چی یوځي اوبل راځي
اخته دي ډیر له وخته، په خوراک دنيادمو
سړي دي که داسې دي، چی یوځي اوبل راځي
را رسي چی غوزوته، ويرونکی بوگشونکی
غزونه شیطاني دي، چی یو ځي او بل راځي
څه نوی پېښه نده، پسرلي که فريادونه
دردونه پخواني دي، چی یوځي او بل راځي
ماتيزي پری سرونه، «کليواله» د افغان
تورکاني آسمانی دي، چی یوځي اوبل راځي

تورنتو - کانادا، دمارچ لسم، ۱۹۹۹

د اروا ښاد استاد خادم دحاروان څخه
دغريبار صاحب انتخاب
پسرلی

دشاه مگر صبا په لوړی دچمن را غلی
قاصد نی مغرته لهملکه دختن راغلی
بهار راوړی تاز می خپله لهخانه سره
پهانتظار باندي میلمه دبل وطن راغلی
گلانو کښېښوده مغونه ورته لاره کښی خپل
چه بیابه راشی په دی لاره نی توسن راغلی
ښیلو وغوړول شنه قنایز ونه په ډاگ
دراټلو څغ کودوی چه غوړو ټله گلشن راغلی
دغرویه خواکښی سری پلټنی ریدی و درولی
ښکار له وتلی شاه په دی دشت ودمن را غلی
زر می او تر ی هره تړه لټوی په امه
ناری وهی زږه کښی ارمان پی ددیښن راغل
وریخی له مینی ورته مینخی سمي غرونه همیش
دخو شعالی زیری په لوری دگلشن راغ
بیخودی لاهه نوی دور دعشرت دی شروع
دخوشحالی نه په نفمو ټول انجمن راغلی
لهسره تیرو عاشقانونه په خوله دصبا
داسی پیغام په نوم دهریوه خورمن راغی
ودان کړه باغ لری کړه زاغ بل کړه چراغ دسین
لکه لاله نغازه که بیایر و نی داغ دسینی

پښتو انجمن - کندهار - ۱۰ دحمل ۱۳۹۴



یارانو! مامحفل ته تش لاسونه دي راوړي
له باغه دنارنج مي وچ ښاخونه دي راوړي
گرم نه يم ملامت نه يم قلم مي ويني ژاړي
بيټو کي مي زخموڼه و دردونه دي راوړي
له لسويه کندهاره بيا تر لويه ننگرهاره
تاريخ د دوونارنجو داستانونه دي راوړي
يو قصرد نارنج و بل نارنج نارنج باغونه
يو پټه خزانه ده بل لالونه دي راوړي
يو لوتي لوتي پروت دی بل دی پاني پاني پاني
له جرړه يې دهسک شکايتونه دي راوړي
نارنج دی ډډي وړي و هډه ده وړانه وړانه
له خپلو له پردو يې فريادونه دي راوړي
له بوټو و له کابو چيغي خېژي اسمانونه
افغانه! ستاله لاسه مودک زدونه دي راوړي
ماحول درته اور دی ټکي لويړي پرې دپاسه
اسمان له ډېره خښمه تويانونه دي راوړي
برېښنا اورونه لسوني و تناوي زهر پاشي
په څاڅکو کي يومخ درته مرگونه دي راوړي
وطن دي کريلا دی عاشورې دي اخترونه
زمان و مکان دواړو آفتونه دي راوړي
ازل لکه چي ته يې بس غموته پيدا کړی
تقدیر مگر ستا برخه اجلونه دي راوړي
درجار سم در واري سم سترگي لېرښاني کړه خلاصی
چي چا درته اغزي و چا گلونه دي راوړي
چاسردرياندي کښېښو و چاخرڅ کړې پر دښته وړ
چا پټ کړ درخوندي چا پېغورونه دي راوړي
چا خپلو کي ونډی کړې څوک دي بولي و وحدت ته
چاغېر کړ درته خلاص چا نفاقونه دي راوړي
راپاته عنعنه ده له پلرونه د رزمونو
تاريخ کي مي نصيب انقلابونه دي راوړي
يقين مي دی پر دغه ازموينيت بيا بريالی يې
« هوتک » وايي ما مخکي انعامونه دي راوړي

ای دیر گس او دغاتول گلونو!
 ئحي! چیري بل لځاي کړي راهسک سرونه
 ځکه زموږ پر هرملک کی
 د سرو زخمو د لاله زار موج دی

خو ای سپر لیه! که راځی، واوره!
 درسره راوله خواشیني زړونه،
 درسره راوله آ تللی بین مار.
 درسره راوله دسولی ناوی
 چی سندرېزه دوطن فضا شي
 چی عطر جنه توله شاوخواشي
 د سولی لمر په هره خوا خوږ شي
 او د جگړې دوزخي مخ تور شي

دوهم تمرین

دې لاندې ټولنیزې (ریلې) لازمې لږځونې څرگندکي:

چه شهرت وو عقل کم وو لوس چه عقل شهرت کم دی
 چه قدرت وو وصل کم وو لوس چه وصل قدرت کم دی
 تل پر وږو لویه لوری لو پر تېزو خوله لوری
 چه حاجت وو دخل کم وو لوس چه دخل حاجت کم دی

۱ - مملتی علم مخنی څه ډول کلام دی؟

۲ - دبديع لوبل څه ډول صنعت پکښې راغليدی؟

۳ - دعروضو پرسلس هغه تقطیع کی لویه تقطیع کی څو حرفه مدنظر نه نیول پکښې؟

۴ - دریلمې بحر څه دی، لیلزاحیف لری لکه څنگه؟

۵ - ضربی، عددي لو کی لوزن متوازن دی که یا؟

۶ - لوبڼی لولنډی هجری یوډیل پرمقبل واقع سويدی که څنگه؟

۷ - هره مصرع څومقووط توری لری؟

۸ - ریلې قتیبه لری، لکه نی لری نودهغنی روی کوم حرف دی؟

۹ - دقتیبه مقابل کومه کلمه واقع ده؟

۱۰ - دریلمې څومقتی لری؟

۱۱ - قتیبه ردف لری؟

۱۲ - قتیبه قید لری لکه نی لری نوڅه ډول قید؟

۱۳ - قتیبه ردیف لری، که نی لری نوهغه په ریلې کی کوم دی؟

۱۴ - قتیبه حاجب لری؟

۱۵ - قتیبه د تلپیس حرف لری؟

۱۶ - قتیبه (دخیل، وصل، خروج، مزید لولنډی) لری؟

۱۷ - قتیبه عیوب لری، لکه نی لری نوڅه ډول؟

۱۸ - دریلمې حدود څښی، لو فصله نی څه قسم ده؟

۱۹ - دریلمې لقلیل ولیکی.

۲۰ - دشمر شکل څه دی.

عبدالصمد وهابزاد فریار

بیا بهار شو، پسرلی شو راروان
 راروان دی و مونږ خواته داکاروان
 په دشتونو، په غرونو او باغونو
 بیا به وغوړیزي تکه سره گلان
 بیا به ابربادطوفان به بدمستی کړي
 بیا به وائي تراني د ژوند باران
 د صباباد نه دمشکو بوی به راشي
 حی الوزی په

دلاله دغاتول چراغ به بل شي په راغوکی
 له سره وینه دخوانمردو شهیدان
 تکه توره وریځ بیاناوشو سردروکی
 خدای دی نکړي چه بیاجگ نشي طوفان
 دافغان خاوره هرلویښت اوهرقدم ئي
 شوداغگاه دځوانی مرگوځوان مردان
 دنامردو د بی ننگونه دود پاتی
 جنگوي پخپل مینخوکی افغانان
 خدایه! بیاراته وطن بیرته پسرلي کی
 شي پوره پکښې ارمان د شهیدان
 باغ وراغ بیاتول سرسبز آباد آزاد کړی
 چه(فریار) بیاپکښی وکړي گلان
 دزړه غوتی موغنچی غوندی شي خلاصه
 بیا جنت د سپرلو شي افغانستان

دهروزخمو لاله زار

داکتر حفیظ الله خوزلن دتورنتوکاناداحه

سپر لیه! مه راحه زما وطن ته
 دلته دجنگ دوزخي اوربل دی
 خدای مکړه ستا د رنگ اوبوی قافله
 چیري ایری ئی په لمبوکي نشي

سپر لیه! مه کړه گلونه دلته
 داپه بمونو چاودی چاودی ځمکه
 دا په توپونو زخمي شوي غرونه
 نور گلالی گلونه نه زیږوي

مه راځی ای دپسرلی مارغانو!
 دی کربلا وطن ته مه راځي نور
 دلته په هر قدم اوهره لویشت کی
 توپ دی، توپک دی د درو بوی دی

بین ماره! مستی نغمی مه غزوه
 دلته په هر کلی او هر کور کی
 دیزیدیانو دستم دلاسه
 دعاشورا دورځی ویرخوردی

د منلی او مهربان خدای ج پنوم

65

زړه ته نيزدی قدرمند مشر ورور هاشمیان صاحب اسلام علیکم !
هيله کوم چه زما سلامونه قبول کړی ، د لوی څښتن تعالی ج له درباره درته روغتیا او خوښی
ستاسو د ټولی دره نی کوره سره یو ځای غواړم.

بښلئ ! ستاسو زړه پوری خدمتونه افغانانو ته د ډیری دره نی ستاینی وړ دی یو ځل بیا ورته کور
ودانی وایم او د څښتن تعالی ج له درباره د ښی روغتیا هيله درته د تل لپاره کوم . ما ته نه په
کاناډا کی د افغانانو د یووالی د ټولنی له خوا څخه داسی خبرتیا راکړل شوه چه زه دی هرو هرو که
خدای ج کول یو پښتو مات گود شعر ستاسو د راتلونکی پروگرام د گډون د پاره درولیږم ، که څه هم
په مخامخ سترگو خو زه او نه دومره سره بلد نه یو خو بیا هم تاسو هغه خدمتونه چه هیوادوالو ته د
بی وطنی په ژوند کی مو تر سره کړیدی ستاسو د پیژندنی د پاره بس او پوره دی او ددی څخه بهتر
ویار بل نشته خدای ج دی تر ډیره ژوندی او روغ رمت لره .

په پښتو غږاړم خبری را څخه اوږدی نوی ډا ډی چپل یو شعر به ستاسو حضور کی وړاندی کړم ، که
چیرته ستاسو په خوښه د وخت او مجلی د ټاکل شوی عنوان سره یی سمون نه خوړ بیا تاسو د یو بل
شعر د لیکلو امر هم پما کړی شی.

په درناوی

ډاکټر اکسیر د گاناډا نه

د نارنج میله

د نارنج میله ننگرهار کی کیده گرانو

وه تروه میوه خوره په افغانانو

ټول به راغلل د کابل هرات پکتیا نه

بلخ ننگرهار کندهار وه ځای دشاعرانو

د سپین غر او هندوکش پامیر د څوکو

وه چغار به په شین بڼ کی د توتیانو

ارغنداب به یادیده تخت سفر کی

د روضی شاه اولیا ، سیل د سخیانو

سپین ، پاکړ ، او به ښی ښکلی پښمان کی

د کنړ سیند نه به ډډه کړه ښکاریانو

د بامیانو بوتان یاد د بلخ تاریخ کی

د هدی په لار کاروان د روښانیانو

احمدشاه بابا میرویس که شاه محمودوه

لاس یی لنډ کړ د انگریزهم دهندوانو

څا پته دا ده

Dr. Akseer
181 Geneva St
St. Catharines
Ont, Canada
L2R - 4P4
Phone, 905-855-3335

اوس نوکوره چه د روس څه سرنوشت شر
د هرات پاسون کی برید وکړ توپچیانو
د کراړی جنگ کتر نه وطن وینس کړ
د کابل بالاحصار غږ د زمريانو

دریم دحوت چه را په يادشی ژړا راشی
کوم آواز چه اوچت خړیندو کړی بیبيانو
اوس هم ناخلي دوشمنان مونږ نه لاسونه
نن یی څه حالت راوړی دی دوستانو
وروردور ورپه مرگ خوشال لاسونه سره کړه
د سرو وینو جوړ بهیر دی د خوارانو
هر سړی پمونږ مطلب کړی بدمرغی ده
وطن وران کړپه دوستی کی گاونډیانو
خدای دپاره خپله خوښه خپل اختیار کړی
لږ شی لیری د ظالمو دوشمنانو
نو ای نارنجه چه زیر رنگ دی راپه زړه شی
خدای خبر که وکړو سیل ستادگلانو
سپین گلان دی مړاوی ښکاری په باروتو
جلال کړن کی دیری وړانی د بارانو
لویه خدایه ! ستادرگاه کی سوال اکسیر کړی
وطن خلاص کی زمونږ زړ د مطلبیانو
پدی اختر باندی څه

د پردی ملک د بل وطن پدی اختر باندی څه
نوو جا مړ ښه نعمتو ښکلی بستر باندی څه

اختر بخوهاغه چه په کلی او وطن کی به وه
ښاپسټه میلی اوخوږی شپې پخپل مسکن کی به وه
د ژوند ناخوالی بی خپلوانو پردی در باندی څه

په درېلوی ویاړ د روژی می نن نمانځلی خلکه
تروپمی پسی د سپین صبا خوب می لیدلی خلکه
ریبار خدا کی ما لیدلی بل خبر باندی څه

غماز اخیر به وه شرمیری پدی شر باندی څم کسیر ده
ښایستنه وطن افغانستان وطن د پلار له دی ودم
لیری وطن کی د یو دولت او سیم و زیانندی څه

یادونه "دا شعر ها د کوچنی اختر به ورځ په کاناډا کی لیکلی دی . واکتر اکسیر
په سر کنډولو به درڅو په سمه غږ باندی څه
نوی ژولدون د زده سکون د خوشالیو سره
اختره ! راشی خپل وطن کی د ښاد یو سره
د یو داسولی به زړ بله افغانانو شی زړ
لیکلی بیاخلاصه د پنجو د دوشمنانو شی زړ

دخدای بخسلی الفت صاحب مرغلرونه
دغریبار صاحب انتخاب (چه بخپله یې لولي)

دبهارننداره 67 دپښتو انتخابي اشعار

جنگسالاردوهم

کتاب خواندنې وداشتنې جنگسالار دوهم
که در شماره ۷۴ نقد و معرفي شده بود،
اکنون ده جلد ازین کتاب توسط پوسته
هوائي رسیده، کسانی که آرزو داشته باشند
از جنایتهای تفنگسالاردوهم به تفصیل
خبر شوند، این کتاب را بخوانند.
قیمت ۷ دالر - مرجع آئینه افغانستان

خومره ښکلی معلومېږي د وطن غرونه رغرونه
سپینې توري وړچې وینم دلته هلته غرونه غرونه
داڅه کیف اوڅه مستي ده پمستی راغله رودونه
راپیدانوی مرغان شوه اورم نوی سرودونه
داتن دپاره زانو قطار جوړ که په هوا کې
ښځې نریوځای کېږي دویاک په تاشا کې

په اسمان کې دزي کېږي لویه وړلویه ښادي ده

بودی تال دی اچولی بیا دلوبو تیاري ده
سړې اوښني لیکې ښکارېږي دا تابلو دیسړی ده
که هر چاته ښکاره کړي فلک خپلمه دورنگي ده
غرو سکه غروسکه وړچې وینم داسمان غېږ کې کېږي
که په سپینې دباندي وړلونه تور ښکارېږي

دبهار بادونو سراوړل سحر باغ ته پیغامونه
ونو اچول په غاړه دکلانو امپلونه
له مستی په نغا راغلي وړې څانګې لوی ښاخونه
د سحر ماښام کېداکې شکرې یو د بل هارونه
څه ښادي ده پدی باغ کې لاله ووايه مالیاره
ونو بوتوشنه شالونه په سرګری څه دپاره

کال شونوی موسم بل شر په کلونو بهار راغی
د سرو کلوهار په غاړه د بلبلو قطار راغی
داغ دمیښي په زړه باندي ښایسته لاله لار راغی
دبهار وږن موسم بیا مستي راغله سینګار راغی
اسمان بل شو ځمکه بله هوا بله معلومېږي
جلوه بله نفه بله مینا بله معلومېږي

بې لیل کېږي نې لالونه
دخپل سړي زړه حالونه
دبهار ارغمان لالونه
څوک د عشق حکایتونه
دکل بانې سوراوړدي
که دکل بوتی ته لالې
همدغه سوري نفی دي
څوک غزلي ورته وائي
چې لیل ترانه ده
چې هیڅکله نه تیري، د بلبلو ترانه ده
چې هرځوانه ښه ښکاري، د ښایسته کلو غنچه ده

دبهار ۶۷

یارِ پسرِ دی مرہ خواہنکی گلوند دی — سمد غرشین شکاری د قدرت مندہ سینگاروند دی
جوری یارانی دی دلورینی پیغاموند دی — چمتی پیغلی خاندی خوشحالی اواتموند دی

ستاد وصل جام تہ انتظاریم انتظار ساقی
مرشومہ لہ تنزی نشتہ مالہ قرار ساقی

راسدہ دزرگی غوہی بہ تالہ کباب کرمہ — جور بہ لہ رگوخہ تاروندہ درباب کرمہ
ستاد جام لہ پارہ بہ دزرہ وینی شراب کرمہ — ستاد عشق پدہ سرور بہ یار لہ تول مت و خواب کرمہ
ستاد وصل جام تہ انتظاریم انتظار ساقی
مرشومہ لہ تنزی نشتہ مالہ قرار ساقی

خوندہ بہ دیرینہ وی چ پدہ میندہ یاراندہ وکرو — ناز و کرو نیاز و کرر کاروندہ مستاندہ وکرو
نہ است دسیند پر زری مستی سپوزی تہ پیمانہ وکرو — لاس تر فارہ دگر و خبری رندانہ وکرو
ستاد وصل جام تہ انتظاریم انتظار ساقی
مرشومہ لہ تنزی نشتہ مالہ قرار ساقی

زہ بہ پیمہ تہ بہ تی خوشی بہ وی نشہ بہ وی — می بہ وی مطرب بہ وی مستی بہ وی بنشینہ بہ وی
ناز بہ وی نیاز بہ وی سرود بہ وی نغمہ بہ وی — جوش بہ وی فروش بہ وی دمینی تراندہ بہ وی
ستاد وصل جام تہ انتظاریم انتظار ساقی
مرشومہ لہ تنزی نشتہ مالہ قرار ساقی

دی بنایستہ فضاکی بہ زہ تاتہ پدہ کتلوسم — لغز و بہ پر گلوزہ پدہ ستاپہ تختلوسم
ستاد خولی غنی تہ بہ آشنا پدہ مسیدلوسم — تہ می سدہ (خواجوزی) زہ بہ سرشتاپہ ستایلوسم
ستاد وصل جام تہ انتظاریم انتظار ساقی
مرشومہ لہ تنزی نشتہ مالہ قرار ساقی

د پسرلی لندی

خاوندہ بیادی پسرلی کرم — بلبلو و اچول پر گلوزہ زروندہ
گلوندہ دیردی خدای دی دیرکری — د پکی گل می خیل اشاندہ درلیرمہ
سبابہ بیاکری باریزی — د دشت گلان بہ ستالمنہ بویونہ

شمس الدین کاکر

ساقی پرکے نن لہ میوہام زما — نو بھاردی دستکی ایام زما
شمس تھر کاکب وارہ دی پد رقص — فکر لور کر تر فکر تمام زما

د اروا بناد غني خان له كليات څخه
د غريبيار صاحب انتخاب
(جی استاد بیماری لولي)

69

د مرحوم ملنگ جان داشمارونه
د غريبيار صاحب انتخاب (چه پخپله يي لولي)

موسم د پسرلي دی

شپه وه د سپرلي

موسم د پسرلي دی ولې زه پرې نه پوهیږم پر ما باده طوفان دی
ستم د زمانې له لاسه ورځ په ورځ زه پریږم په برخه مې خزان دی

...

موسم د پسرلي دی په وټان بوی د جنت دی خو زړه چې په کلاروی
بی درد به ځی مېلوته په درد مندو جوړ قیامت دی چې ما غوندي بیماروی
خندل د هغه مشره سره څه مناسب دی چې قلم یې خوازاروی
خو زه نن ټول په خندا دی زه له هر غمه زړه یږم په مخ مې رودروان دی

...

نن جوړ دی په گلشن کې سرودونه د توتیانو موسم دی د گلونو
زماله غوږ نه وځی څېرګرو د ماشومانو چې مړه دی په بمونو
چاواږم خدایه چې زما په عزیزانو او ربیل دی د ظلمونو
خالق دی دنیا عدل و انصاف نه حیرانیږم دا څه رنگت جهان دی

نه عدل نه انصاف شته دا د مخی د سببی دی مظلوم د پاره چل دی
نه ښه شته نه ښه والی خود ښو خلکو پیښې دی چې ښه یې بولې غل دی
ظاهر کی سر قندونه منځ یې وگورئ نخرې دی پت زهر ښکاره عمل دی
ښه واوره ریاکاره په فریب دې نه غولېږم په مخ کی دې شیطان دی

...

راپورته نباتاتو کړل له خاورونه سرونه د ښه ژوند سلسله ده
پر ما دا ستممار پراته دواړو اتیانو ښه هم هاغی ځمکه ده
زما د ژوندانه باغچه ګی نه نیسی ګلونو نه را پیښه کښاله ده
غمجن زه ملنگ جان یسم له غم سره لوبیږم همدغه مې گذران دی

شپه وه د سپرلي ژوند سپیدلو په کله نوکښ
ټول جهان روښانه وو، و تیار زما ځایانو نوکښ
و ښکلي د سپرلي رفا د مینه د آواز په شان
روح د ژوندون نیوه د حسن په دامونو نوکښ
خه د وېل په دریاب کښ روک لاهو و
دوب په بې حساب لېوالتیو سونو نوکښ
ماکو ژوند څه دے، یو جنجال چه معنی نه لري
بې مطلبه درېلې او کښ او غمونو نوکښ
کوژ شوم چې تنه د بستی غاړه ته لاس مه
څاشکی له د ژوند څه کته کړه ځمکه سیند کښ
حسن باغ کښ او خندل د هر سوال لے جواب وکا
ژوند شولکه ناوے د امید په سر و کلو نوکښ
هغه ستر غټې چه قسمت کښ سپر دل نه وو
غټ شوی د باد لاس څو شوی په بادونو کښ
هر کس کچه کړه چه ژوند د ژوند لپوه نه و
نه د غم قصه بندې داور په زخیر و نوکښ
حسن د کس حسن چه هم خدا او هم جانا ن د
د کافي مکان کښ بل مثال دلا مکان دے
یو د کلاب مخ کښ چه ښکاره کوم جوابونه دی
نشته یو هم نشته د منطق په کتابونو کښ
مینه چه تالاشی یو امید شوی یو ارام شوی ټول
حسن په خلا شوی تور و لرو د غمونو نوکښ
ژوند او درد او غم همه کړی شوی د زخیر و نور
مرک او قسمت د وېش په دریاب د خمار و نوکښ

وخت بلبله د تال د، بے پایا نه سمند نه دے
تال ساز ژوند وکړه، چه کد پرې په سپرونو کښ

موسم د پسرلي دی

از زوجه چهارم من خبر موثوق ندارم، یکماه قبل یک نفر هموطن دیگر که از قندهار آمده و از اهل قندهار است، از زبان او غیر مستقیم نقل قول شده که ملا محمد عمر مجاهد زوجه چهارم مراحم نکاح کرده است. از جانب دیگر در بین طالبها و ملاها تعدد زوجات تا چهار زن مشروع دانسته میشود. اینکه معاش ملا محمد عمر مجاهد چند ایت بن خبر ندارم اما او میتواند از بیت المال ملت هر قدر خواسته باشد مصرف کند، کسی مصرف او را کنترل کرده نمیتواند. اگر حکومت طالبان خواسته باشد در زمینه معلومات بدهد برای معلومات شما و سایر هموطنان نشر خواهیم کرد. با احترام. مدیر مسئول

بزرگداشت ایام مبارک دینی در نیویارک

بقرار از اپرول هاییکه بقلم آقای صبی الله التزام ژورنیالیت آزاد نیویارک رسیده شب مبارک معراج بتاریخ یکشنبه ۱۶ نوامبر ۱۹۹۸، مید سعید اضحی بتاریخ ۲۷ مارچ ۱۹۹۹ و روز عاشورا بتاریخ ۳۰ اپریل ۱۹۹۹ در مسجد شریف سید جمال الدین افغانی واقع در شهر فلشنگ نیویارک با مراسم خاصی برگزار گردیده بود و عده زیاد افغانها و مسلمانان کشورهای دیگر شرکت نموده بودند. در هر کدام ازین محافل فضیلت ماب مولوی محمد نبی یوسفی امام و خطیب مسجد سید جمال الدین خطابه های جامع ایراد و همچنان آقایان سلطان محمد خان سایم عبدالکریم حلیمی و عبدالحکیم مجاهد بیاناتی ایراد نموده محفل با تلاوت آیات مبارک و دعای خیر برای صلح و ختم جنگ در کشور عزیزمان خاتمه یافته است.

پیشروهای حزب وحدت در منطقه بامیان

آقای محقق نماینده حزب وحدت از جناح خلیلی که اجیر سرسپرده ایران میباشد از پیشرفت لشکر خود در منطقه بامیان سخن گفته و مدعی شده که یکمصد طالب را کشته و صد دیگر را اسیر گرفته است. بموجب اخبار واصله حکومت ایران حدود سه هزار نفر افغان مهاجر در ایران را بطور جبری تحت تربیه نظامی قرار داده بعدا آنها را بحیر واکراه از طریق تاجکستان به بدخشان اعزام و از آنجا بجبهات جنگ در بامیان رسیده اند. بموجب خبر دیگر طیارات ایرانی بطور مخفی هنوز هم در میدان هوایی (شیرتو) در منطقه بامیان اسلحه تحویل میدهند، قوای طالبان مصروف پاکسازی آن منطقه گردیده و چند موضع را در عقب از دست داده اند. دوعلت دیگر هم بضرر طالبان در منطقه بامیان تمام شده است، یکی شدت عمل ماموران وزارت نکیر و منکر با اهالی منطقه و دیگری صدور فرمان توسط ملا محمد مجاهد که بروز دهم محرم زدن و کندن و زنجیر زدن و خونریزی صورت نگیرد و مقامات ایران و حزب وحدت با تبلیغات شدید و وسیع بروز محرم جذبات مذهبی اهل تشیع را تحریک و بسیج نموده بطرف یک قیام و مارش دسته جمعی رهبری کرد که در نتیجه آن هجوم شدید توأم با اقدامات خود کشی از طرف لشکر تازه دم حزب وحدت بالای مواضع طالبان تلفات و عقب نشینیهای موقتی بار آورده است. مقامات طالبان با تأیید عقب نشینی و تلفات در چند موضع، گفتند ترتیبات اشغال مجدد مواضع مذکور گرفته شده است.

توقیف یک طیاره ایرانی حامل سلاح در شیندند

صبح روز شنبه ۲۴ اپریل بی بی سی در اخبار سرویس انگلیسی خود خبر داد که یک طیاره باربر دار نظامی ایران توسط طالبان در میدان هوایی شین دند فرود آورده شد، درین طیاره عمده و فعله نظامی و هم مقدار زیاد سلاح بشمول راکتهای زمین به هوا وجود داشته و همه بدست طالبان افتاده است. بی بی سی گفت به تعقیب کشف و گرفتاری یک قطار آهن مملو از سلاح که سال گذشته بعنوان کمکهای بشری از طریق قزاقستان به تاشکند میرفت و بعد از کشف دوباره بایران مسترد شد، این دومین بار است که یک وسیله نقلیه ایرانی حامل سلاح کشف و اینبار مستقیم بدسترس طالبان قرار گرفته است. اما این خبر از دیگر سرویسها تأیید نشده و ایران و طالبان هم درین باره چیزی نگفته اند. منابع طالبان همینقدر گفته اند که یک کاروان اسلحه ایرانی را در منطقه فراه، شین دند دستگیر کرده اند.

بموجب اطلاعات خصوصی که از منابع افغانی به آئینه افغانستان رسیده، دستگیری و توقیف طیاره ایرانی حامل مقدار زیاد سلاح مهم در شین دند واقعیت داشته، اما بعد از وقوع حادثه تشبیهات دیپلماتیک ایران از طریق پاکستان شروع شده و پاکستان از طالبان تقاضا و هم سفارش کرده تا موضوع را رسماً افشا نکند تا مناسبات بین ایران و طالبان بیشتر خراب نگردد. پاکستان که سیاست خارجی طالبان را میچرخاند و از هر حادثه بنبفع خود بهره برداری میکند بطالبان چنین وانمود کرده تا بگذارند که در بدل استرداد طیاره و عمده آن بایران یک کریدت سیاسی مخفی از ایران گرفته شود. طالبان هم بامید این گنجشگ طلایی در مورد توقیف طیاره ایران در شین دند سکوت اختیار کرده اند.

اشعار شعرای متقدم و معاصر بارتباط بهار و نوروز که هموطنان محترم خودشان انتخاب و ارسال نموده اند.

از شعرای قرن نهم افغانستان که قصاید و غزلیات زیاد بسبک مکتب هند دارد و از حضرت ابوالمعانی بیدل بسیار استقبال نموده، یکی هم سردار محمد عزیز متخلص به (عزیز) است که در عهد امیر عبدالرحمن خان نایب الحکومه ولایت مزار شریف بود. عزیز بسبک خراسانی و عراقی نیز شعر گفته و آقای محمد حسن کریمی که از اخلاصمندان مرحومی میباشند و دیوان قلمی او را نزد خود دارند، این چند نمونه را برای مشاعر بهار فرستاده اند:

مخمس سردار/عزیزا بر غزل حافظ

مدح وزیر و شاه و توانگر نمیکنم
جز درس عشق، قصه دیگر نمیکنم
روی نیاز خویش بهر در نمیکنم
درویشم و گدا و برابر نمیکنم
پشمن گناه خویش بصدتاج خسروی

ای زاهد فسرده که دل تنگیت مباد
بکشای لب بخنده که دل تنگیت مباد
شو در بهار زنده که دل تنگیت مباد
می خوریشم بنده که دل تنگیت مباد
بعد از تو خاک بر سر اسباب دنیوی

کردیم چون مطالعه یکسر کتاب امن
حسن تعلقات ندیدیم باب امن
از نزد خواجه جوی، بیا انتخاب امن
خوش نقش بوریا و گدائی و خواب امن
کاین عیش نیست در خور اورنگ خسروی

رندان اسیر نغمه شوقند و بذله گو
مستان به بزم باده پرستند و بذله گو
عشاق محو بیخود و مستند و بذله گو
مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گو
تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

پیرمغان جو از خم تحقیق سر گشاد
هنگامه ای ز عشق به کون و مکان فتاد
آنجا (عزیز) هوش و خرد شد جمله بیاد
ساقی مگر وظیفه (حافظ) زیاد داد
کاشفته گشت طره دستار مولوی

آمد بهار باز به انفاس عیسوی
سلطان گل نشست بر اورنگ خسروی
بنمود شاخ گل ید بیضای موسوی
بلبل بشاخ، سرو بگلپانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی

دوش این خبر ز جیب تمنا نمود گل
کز نخل طور برق تجلی نمود گل
سر نهان کی بود، هویدا نمود گل
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته توحید بشنوی

تا شهسوار حسن تو پا در رکاب کرد
بپیرده جلوه گردش و رفع حجاب کرد
دل را شرار آتش عشقت کباب کرد
چشمیت به غمزه خانه مردم خراب کرد
مخموریت مباد که خوش مست میروی

اسکندر از زمانه دل خادمان نبرد
دارا بجز فسانه تاج کیان نبرد
کسری بغیر حسرت ازین خاکدان نبرد
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار، دل میند، بر اسباب دنیوی

ظالم جفا و جور وستم تا کی اینقدر
از آتش درون دل ریش کن حذر
نشیده ای ز بلبل شیراز این خبر
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندری

گر بخت یار باشد و اقبال رهنمون
از بیقراری دل بی صبر و بی سکون
گویم فسانه ای که بریزد ز دیده خون
این قصه عجب شنو از بخت و از گون
ما را بگشت یار به انفاس عیسوی

عبث خروشیها

ساقیا بهار آمد، مفت باده نوشیها
 بیخودی دکان بکشا، بهر می فروشیها
 گفتگو بدل خون کن، ناله در قفس بشکن
 زین دو پرده بیرون نیست، نغمه خموشیها
 عشق از مزاج ما، بختگی هوس دارد
 زاهد از ریا تاجند، عرض خام جوشیها
 ما فنا نصیبانرا کسوت هوس میسند
 سیر عبرتی دارم، زین برهنه دوشیها
 نیست جز شکست رنگ از بهار سامانی
 زین چمن کی میخواهد عافیت سروشیها
 درس زهد و تقوی را بهر ما مخوان زاهد
 ما نمی خریم هرگز، جنس خود فروشیها
 زین تردد کلفت، بهره بیش از قسمت
 می ندارد ایغافل، غیر هرزه کوشیها

که بفکر نام و ننگ، که بحرف صلح و جنگ
 مطلبیت برفت از جنگ، زین عبث خروشیها
 یاد رفتگان اینجا، عبرت است عزیز اما
 میدهد مرا غفلت، درس پنبه کوشیها

آهنگ استقبال بهار

بافسون هوس تا کی برافرازید گردنها
 که دارد چینی این بزم سامان شکستنها
 بهار آهنگ استقبال سامان جنون دارد
 که میآرد صبا بوی سر زلفش به گلشنها
 برآی آفتاب کشور امید مشتاقان
 که دارد شام، هر صبحیکه ما داریم شیونها
 ز خاک طینتان غافل نگردی جلوه هادارد
 بهار صیقل آئینه در آغوش گلخن ها
 کدامین آفتاب صبح طالع میدمد کاینجا
 ز شادی میبرد در هر کناری چشم روزنها
 بیاد نشه چشم کی ساغر می کشی دارد
 چراغ بزم ما از دیده با ذام روغن ها
 گجا خواهد مقامی بهر آسودن (عزیزا) دل
 ز طوفان خیزی اشکم بشد بر باد مسکن ها

بهاریه ندیم کاجلی

وقت است آنکه باغ مراد جهان دهد
 لطف هوا نشاط زمین و زمان دهد
 وقت است آنکه باد ز انفاس عیسوی
 بار دیگر به عالم افسرده جان دهد
 محبوب گل ز جانب گلشن شود عیان
 بلبل به ناله آید و داد فغان دهد

ابر بهار دست سخاوت بر آورد
 بر هر که بگذرد گهر شایگان دهد
 در گردش آورد قدح لاله را بهار
 جام شراب را بکف ارغوان دهد
 گل را قبا ی اطللس خوبی بر کند
 تشریف ناز بر قد سرو روان دهد
 در پیش سنبل از چه صنوبر ستاده است
 جز اینکه دل یگیسوی عنبر فشان دهد
 عاشق بیاع آید و بر بنوی لعل یار
 یوسد دهان غنچه وار ذوق جان دهد
 آید جو غنچه بآب خندان بیای گل
 چون من هر آنکه دل بغم گلرخان دهد
 سوسن بیاع رفت که تا شکوه خزان
 در پیش گل نشیند و یک یک زبان دهد

بر گل عجب نماید و خندد ز شاخسار
 بلبل جو شرح محنت باد خزان دهد
 آید سپاه باغ جو در عرض احتشام
 خاری تجمل علقم کاویان دهد
 نبود عجب ز خوش طراوت اگر هزار
 دل در هوای گل بخشک آشیان دهد
 از کثرت شگفتن گلها شگفت نیست
 گر باغ دهر طعنه بخلد چنان دهد
 در معنی همیشه بهار است نکته ئی
 کاین خرمی صبا بچمن رایگان دهد

در بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف

بهاریه حافظ شیرازی

صبا به تهنیت پیر میفروش آمد
 که موسم طرب و عیش و ناز و هوش آمد
 هوامسیح نفس گشت و باد نافه گشای
 درخت سبز شد و مرغ درخروش آمد
 تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار
 که غنچه عرق عرق گشت و گل بجوش آمد
 بگوش هوش نبوش از من و بعشرت گوش
 که این سخن سحر از هاتم بگوش آمد
 ز فکر تفرقه بازای تاشوی مجموع
 بحکم آنکه جوشد اهرمن فروش آمد
 ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
 چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد
 چه جای صحبت نامحرمت مجلس انس؟
 سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد
 ز خانقاه به میخانه میرود (حافظ)
 مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد

قصیده بهار به ایست که در مسابقه واقتر اح شعرای
مملکت در حوت سال ۱۳۱۳ جایزه اول را برنده و در تأثیر
آن جناب قاری افتخار خطاب ملک الشعراء را حاصل کرده است

کشیده است سر پرده باز در گلزار
سحاب ساحة گلزار رفت و رو بلمود
روان را بهر سوی گشت جلد و سیم
زمین ز رشحه ابر بهار گل نم شد
نسیم هم خس و خاشاک پاک میسازد
باغ ابر کون قطره قطره میبارد
شگفت غنچه و یک پیرهن بخود بالید
صبا ساحة گلزار بر کنید از شوق
بدان رسید لطافت که بی حسابی نیست
طراوت از درود یوازی باغ میخیزد
ز اعتدال هوای بهار نیست عجب
دم نسیم زبس تازه ساخت عالم را
صبا ز کتکته سنبیل شده است ناله فروش
بکارگاه چمن باز از برگ گل زرد
فضای دشت و دراز بسکه سبز و خرم شد
نظر فریب تماشا ست چهره کل سرخ
ز انبساط هوا یکدهان خنده بود
هوای ماه حمل طرفه دست گل دارد
زمانه پر ورق گل برات عیش نوشت
عجب مدار که دستک زنان بر قصر آید
حساب سیم شکوفه کنون که میداند
چه می بینا فر گل ریختند حیرانم
بذوق بوس و کنار است تشنه لب گوئی
شد از نسیم صبا زنده فردگان چمن
زبس هوای چمن میکند لطافت کسب
اگر چه زاهد الفرده چوب خشک بود
کنون که در سرم افتاده شوق گلگشتی

مطلع دوم

بذوق آنکه کند بر سر بهار نشان
بیارگاه چمن در حضور خسر و گل
بهر غرار بنزد عذ کوس فرورین
هوا ز قوس قزح میکشد کمان بردوش
نمود خاشاک سیه کسوت حیات پیر
ز خاک سر بردار آورد آنها اکنون
روان بهر طرفی مژده بهار برد
ز آبخیزی این فصل می توان دریافت
مکوه دیده ترکس چرا سفید شده است
بذوق دیدن گلزار بیقراری داشت

برای رونق ماه حمل نسیم بهار
چو کرد باد صبا فرش سبزه را هموار
همین که دشت و دراز سبزه شد زمرد کار
دگر بلند نگردد ز روی خاک غبار
چنانکه در دل گلشن دگر نماید خار
که سرگران نشود طبع ترکس بیمار
چو دید نامیه باز آمده است بر سر کار
بفرق خسرو گل سایبان زابر بهار
شود اگر گل صد بر آشیان هزار
بجاست سبزه اگر سر بر آرد از دیوار
اگر ز باره اخگر کنون دهد گلزار
غلط شود گل آتش بدانی اناار
چمن ز غنچه کشوده است طبله غفار
گنند دیده گلد از سبزه را زرتار
بی نظاره کشد شاخ کل سر از دیوار
طرب فزای هوس جلوه همیشه بهار
چمن که عالم کل شد ز کثرت ازهار
که زد بصفحه کیتی هزار نقش و نگار
کشیده طره سنبیل چو از بفل طومار
که باز شاهد کل را بخنده دیده چنار
چه شد که در کف غنچه است مشت زربشار
که بلبل است ازومست و باغبان هشیار
که جوی آب روان را کشیده خوش بکنار
هنوز بهر چه ترکس چنین بود یسار
نکرد از رک کل هیچ فرق نثر خار
ز فیض نامیه بالدبفرق او دستار
ز مطلع دگری واکنم در گلزار

قصیده بهار به ملک الشعراء، قاری عجلاله

جناب استاد مرحوم قاری عجلاله ملک الشعراء افغانستان در سنه ۱۳۴۷ هجری بدینا آمده و در ۹ ثور ۱۳۴۲ هجری بممر ۷۵ سالگی جهان فانی را وداع گفته است. او کسبیت که نیروی علمی و اخلاقیش بارها بر ملکه سخنوریش ولو که آنهم بی پایه کمال است، برتری دارد و حق اینست که آن بزرگوار را عالم، حافظ، معلم، مولف، شاعر و سالک بشناسیم. هیچکس در افغانستان مانند این دانشمند آثار مفیدی برای معارف و مطالعه عموم که محتاج الیه عصر و زمان بوده باشد، تقدیم نکرده است.

او استاد محبوب امر و افتراء و عالم متبحر علم و ادب بود، شیخ و شایب مملکت از نور عرفان آن آفتاب معانی و بیان تشویر شدند و از تعلیم و تربیه آن منبع فیض و احسان بهره و تقدیر نایل گردیدند و با لحظه قاری عجلاله استاد سخنوران و اهل عرفان عصر حاضر مملکت بود، و شخصیتی مانند صوفی عبدالحق بیتاب بشاگردی استاد فقید معترف بود.

قاری در دنیای علم علوم متداوله را بخوبی میدانست، بالاخص صرف و نحو، معانی و بیان، بدیع، فقه و اصول منطقی و کلام را بسرا آموخته بود، قرآن کریم را با تجوید و احکام آن با کمال دقت و احتیاط حفظ نموده؛ خط نستعلیق را بسیار زیبا و شیوا مینوشت، پد مرمر حرم وی حافظه قطب الدین از علمای معروف، متقی و آبرومند

کهر بدامن باز آمده است ابر بهار
سمی قدان نهالند دسته دسته قطار
بخیل باغ سیمی سرو شد علم نبرد
چو شاخ کل شود از غنچه تیر یکان دگر
چنانکه هیچ نمالند از فردگی آفتاب
چنانکه سر بردارند خفتگان مزار
بیاد پای صبا چون شود شمیم سوار
طراوت لب جور از رخنه دیوار
که بود چشم بر آید ز انتظار بهار
که چشم چشمه جد و دل شده است در بابار

ز بس مزاج طبیعت شکفتن آ ماده است
 چو ریشه سبز ز تاثیر فصل میگرد
 دویده ریشه نشو و نما بسرحدی
 بفرق شاخه خود خوش زده است کل کلین
 مکر نثار قدوم بهار می سازد
 زمین بیوی بهاران چنان دست شده است
 ز بسکه شعبده باز ندگدین و بلبل
 همین نه شبنم و کل عیش یغشی دارند
 ز شوق دامش کلشن بلرزه افتاده است
 دگر بیر تو مهتاب احتیاجی نیست
 کنون ز صحبت هم یکنفس جدا نشوند
 بخر می خود از چشم زخم می ترسد
 صبا چو از بی مشاطگی کل بر خاست
 همین نه آینه بندان ز شبنم است چمن
 شکوه خسرو گل در چمن نگر که بود
 جهان بیر تو مهتاب میخورد غوطه
 سمن چگونه نبالد بشاخ گلشن خویش
 رخ بنفشه زدست تو شد نسیم بکبود
 بگوش غنچه ندانم سحر نسیم چه گفت
 زمانه رسم مساوات محترم دایست
 طرب فرای تراز خنده گل است بگوش
 شکسته دل شده کرباغ می رود بیرون
 ز آبشار چو خیزد ترانه موزیک
 گهی بیباغ شود عند لبه نغمه سرای
 کشد زنگ شفاف آسمان چو اطلس سبز
 هنوز دامن پر گل زار غواش نیست
 چنان زمین و زمان از بهار سر سبز است
 ز طبع خاک مضامین تازه زده سر
 عجب مدار ز فواره گره بر قفس آید
 بگوش از لب جوا این ترانه میآید
 نظاره چشم زنگ می برد از دل
 سیه بهار وطن جلوه میکند بنظر
 کنون که یکدو سه روزی بهار و فصل کلامت
 گهی چو سایه بیای درخت جای گرین
 بشکر آنکه بهار وطن فرحبخش است
 بهار عمر شتابان چو فصل گل گذرد
 یا که بر سر کار نند زندگان چمن
 بس است خواب گران ای بخواب غفلت غرق
 درین بهار نهال تو گر شکوفه نکر
 درین یعد بقیه نبینی که باد درخت بلند
 چو سرو پای بگل نیستی درین کلشن
 ز فیض ریشه دوانی درین چمن کرد

بسان غنچه شود با ز عقیده د شوار
 کنون ز چشمه سوزن گذر کند چون تار
 کز آب آبله در پای سبز گردد خار
 که خوشنماست کنون کل بکوشه دستار
 که هست در کف نرکس طلای دست افشار
 که هر چه داشت چو مستان بدل نمود اظهار
 کشیده اند کل از چوب و نغمه از منقار
 که غنچه هم بد لش از نسیم نیست غبار
 نبوده بی سببی ریشه دار دست چنار
 چراغ برق نماید شکوفه در شب تار
 که مال لند بهم نگهت و نسیم بهار
 اگر بنفشه کشیده است نیل بر رخسار
 گرفت آینه شبنم که کرد آینه دار
 که لاله نیز چراغان نموده در کهسار
 زبال مرغان چترش بر سلیمان وار
 شب از سفیده نرین زند چو موج انوار
 که شد چوبلی هودج نشین بناقه سوار
 بناز کان چمن تند می کنی رفتار
 که لب بهم تلوا اند ز خنده بسیار
 که خوش مساوی هم آمده است لیل و نهار
 صدای شراره آب از لب انهار
 مگوی بی سبب ابروی موج شد چمن دار
 کند بر مزه بلبل نوای مدو سبقت
 که از نشاط کند خنده بک در کهسار
 زمین بر آور داز سبزه دینه گلدار
 بکوه خواجه صفا کس نکرده گشت و گلدار
 که سبزه تابکمر آمده است و گل بکنار
 مگو که نیست کنون حرف تازه در اشعار
 که هست دور گل و وقت عیش و فصل بهار
 خوش است در چمن آوای مرغ و نغمه تار
 اگر چه سبزه بر نک آمده است چون زنگار
 دگر نماید مرا با بهار خط سر و کار
 دلا تفرج بستان غنیمتی بشمار
 گهی چو آب روان شو بجانب انهار
 چو آبشار درین بیشه سر بسجده گذار
 هنان دولت فرصت ز کف مکش ز نهار
 بسان مرده چه خسی فسرده و بیکار
 که خفته فیض نبیند ز دولت یسار
 چگونه شاخ امید تو میوه آرد بار
 نهال تو تو اند بهیچگونه برار
 چرا براه صل مانده ای تو از رفتار
 نهال خرد درخت بر رک حاصل دار

کابل بود جدا محض حافظ محمد غوث و عم معظمین حافظ محمد عظیم از دانشمندان مشهور زمان خود بوده است. قاری مرد
 رفیق القلب، صاحب نظر، معروف و صاحب حال و متواضع بود، و دبیری مادی غلامی نداشت. فیض محمد چکریا، مرد با دانش
 کشور، اورا یکی از اولیای خداوند متعال محسوب کرده و راست گفته است که مردی با علم و عمل و یاسند شریعت، حافظ قرآن
 عظیم الشان و معتقد کامل به همه مقدسات، متواضع و بیعلاقه بمال و منال دنیا که دوستدار حق بوده و همواره با ایقان و ایمان
 کامل پیرو دگر خود تقرب می جست، است، حایر صفات ولایت میباشد.
 صد قطره ز موج طوفان گردد
 کز دریا گهری نمایان گردد
 فطرت عمری کند تک و تازموس
 تا نقش ادب بندد و انسان گردد
 تالیفات آن فردوس مکان علاوه بر ۴۵ کتاب فارسی و ادبیات، صرف و نحو، املاء و انشاء که برای صفوف ابتدائی و عالی
 نوشته اند، کتب دیگر در معانی و بیان و بلاغت، «مجموعه خطب» و «روایات فقهی افغانستان» و هم کتابی بنام «تقدیر الشمر»
 تالیف نموده است. از تراجم قابل ذکرشان ترجمه «مبتدایان غزالی»، ترجمه «سخنمندان فارسی»، ترجمه «منازعات امام
 و اقدی»، ترجمه «الشعر مشاعر ادبای شرق»، ترجمه «القصص الحکم شیخ محی الدین عربی» و مرید آثار گرانمای
 دیگر در محلات و جراید مسکنت: مجله انجمن ادبی که خود سالها سمت مشاوریت آنرا داشت و آئینه عرفان، نشر گردیده و
 بقول خود مرحوم آثار فقهی شان از سه صد مقاله تجاوز میکند، و بشمول «منازعات و اقدی» از هزار هم تجاوز نمینماید که اکثر
 در اوقات غیر رسمی بکتابت رسید است.

ایام محرم
 کمال الشوال
 ۱۳۰۴
 محمد تقی
 کعبه کبر

از اکر اکر
ملک الشعر
فانکی کور

اگر نهال تو سر سبز از هنر کرد
اگر تو مزروع آملاتازه میخواهی
برای ما و تو دنیا زمینه عمل است
ز فیض جهد بکند و نموده نحل عمل
گفت ز نقد عمل گر تهی ست میترسم
جهان زهر تو دانش چراغ برق افروخت
نشستی تو و مردم چو برق می تازند
گمان مبر که بمیدان عرصه گاه سباق
نظام شمس نبینی که نیست آرا مش
مباد تشنه آبی دانه تر اسوزد
فرد مغز خرد از بلای یکباری
جهان بقدر تلاشت بز رک میسازد
همیشه خاک بر ساحل از سکون خود است
هزار مرتبه تن در رک از باید داد
براه خیر بر و تا توان رفتار است
کجی گذار کز آسایش آرزو داری
دل از رک و رت یهوده زنگ میگیرد
بخود مبین و بخاق خدای خوش بین باش
بدامگاه جسد تن بحرص و آزاده
باهل فضل نشین از کمال میخواهی
ز فیض کسب هردست خویش ساز چو گل
بشاخ باثیری کر نهال پیوند
هنر صفای گهر آورد نمی بینی
براه علم روار مالی بصلح سپهر
کنون که وقت شکار است صید مطلب کن
اگر چه چرخ بر گشتگی کند علمت
چرا بصدد جوانی خورد فریب کسی
سپرده اند بخرد و بزرگ تکلیفی
بس است خامه صریرت صفر بلبل نیست
چرا بشیون بلبل چو گل نداری کوش
ترا که بود چوستان هوای باغ بر
بیزمگاه چمن در حضور بلبل و گل
حدیث و عظم مکر شده است می شاید

شوی ز بخت بز و مند خویش بر خوردار
بنفع خلق برا همچو ابرو گویا
بخاک دانه یفشان و حاصلی بردار
ز راه سعی بخانه کشیده موزان
که جای سود زبانی رود درین بازار
فروغ عقل تو شد خیره چون چراغ مزار
پیاده می تو و عالم بر کب است سوار
گرو برد که جاسیند از رهوار
ازین نظام برا کتر است میل قرار
بکشت از عرق سعی آب ده ز نهار
به نشئه عملی چاره ساز زنج خمار
عیار گیر تو از جزو مد شکوه بخار
زبان موج ازین نکته میکند اشعار
که سرخ برو بدر آبدن ز تمام عیار
بکا ر دست بز نالمانده دست از کار
که راهرو نقد از پا براده هموار
بروی آینه هر کر و آمد از عیار
مکر رسی تو ازین به بر تبه اچان
که شد چشم خرد از زیننه آزار
که کرده است ز بهلوی آب دانه بران
که این گل تو بچشم عد و نماید خار
دهد بوقت کرمیوه اش جلالت بار
چگونه کوهر باران شده است دو بخار
که چرخ را بنود جز بجاهلان بیکار
و کر نه از رم فرست و دزد دست شکار
مکش ز دائره خویش پای چون بر کار
که عمر ز و گذر آمده است و برق شرار
درین اداره نبینی تو هیچ کس بیکار
که از نوای تو آید بر قصید و چنار
که آب کرده دل سنگ را بناله زار
بکوی وعظ چو زاهد فتاد از چه گذار
بس است ز مزه عندلیب خوش گفتار
کنون دعای وطن را بجان کنی نگرار

وطن فضای تو سر سبز باد چندان
که خرمی ز تو گیرد با ستاره بهار

در بحر مخنث مشمن مخبون مقصور: مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن فعلات



جنگسالار دوستم: یک کتاب خواندنی

کتاب خواندنی و داشتنی جنگسالار دوستم
که در شماره ۷۴ نقد و معرفی شده بود،
اکنون ده جلد ازین کتاب توسط پوسته
هوائی رسیده، کسانی که آرزو داشته باشند
از جنایتهای تفنگسالار دوستم به تفصیل
خبر شوند، این کتاب را بخوانند.
قیمت ۷ دالر - مرجع آئینه افغانستان

دو قصیده انتخابی از مرحوم استاد حلیل الله حلیلی

بهار و جوانی

فرو ریخت ابر سیه در چمن
درخت شکوفه ز باغ بهار
بنشسته به عنبر پیغمبر زلف
پیا داشته بارگاه سپید
فکنده زدیای سبزش بساط
سهی سرو ماند به را نشکران
لب جوی سبزه غنوده بنار
عروس چمن : ارغوان کرده باز
زرقص ستاره بلرزنده موج
مه از آسمان آمده نیمه شب
چه در جام لاله فرو ریختند ؟
ز خود بینی نرگسم در شکفت
گهی نیم شب نور مه در نهان
گهی صبحدم پر تو آفتاب
سر خار را تیز کرده نسیم
خلد در دل من که یاد آورم
درین شام تاریک آوارگی
مرا خار انبار گشته بدل

به پیری دو گونه عصا بایدیم
عصای که باد متگیری آن
عصای که جویم ره رفته را
برد ره بسوی گذرگاه عمر
دران ره که بوده بهر گام آن
چو عفريت خونخواره فی کینه توز
باغاز عمرش ازل همتران
شب زندگی یافت پایان دریغ
جوانی، دران تیره شب چون شهاب
چو سیمینه خطی که کلک قضا
درخشید و خندیدو لرزیدو رفت
ندانم چو اختر فرا شد بچرخ
درینا جوانی و شبهای آن

کهرهای روشن چو در عدن
چو سیمینه طاووس شد بال زن
سمن مشک مالید بر پیرهن
سحرگاه در بوستان نسترن
تنبه ز رخساره سیمش رسن
ز بس راست گشتن ز بس خم شدن
چو طفلی که نو شد بشادی لب
ز گلگون قبا خلعتی نوبتن
شده آسمان دگر آبکن
فرو خفته در خیمه یا صمن
که از فرط مستی درد پیرهن
که زیند شب و روز در خوشتن
بگوش گل آهسته گوید سخن
همه رازها را کشد درعلن
که هر دم خلد دردل زار من
بخون تر شده خار خار وطن
که می سوزدم مو بمو در بدن
چو باری که بر شانه خار کن

که با هر دو کردم بزه گلزن
رسانم بکنج احد بار تن
گر یوه گر یوه شکن در شکن
کمین گاه غارتگر و راهزن
اجل همچو گرگی گشوده دهن
بجا مانده فی قرنهای کهن
با فجام کارش ابد مقترن
همه درد و آزار ورنج و محن
یکی لمحہ گردید پر تو فکن
کند نقش بر سینه اهر من
نهان گشت در پیچ و تاب زمن
و یا آب شد ریخت اند رلجن
نگارین یابان نگارین دمن

نسانم بخون تر گر آن نارون
دران کوهسار شکن در شکن
نه یچند سرو پای من در کفن
چو بولاد کون تیغ دشمن فکن
ز پشتش فرا جسته چون بازون
شود صیغ حق جابگیر زغن
دری گوی دانا چه مرد و چه زن
ازین نا خدایان ناموس نم
نوا این نوای بسا ز کهن
نه شوم با شکم گر آن خارین
نسانم اگر تن سپریش سنگ
اگر صادر داغدار ای دریغ
یوسم کنون خامه ام را که شد
فرو رفته در سینه روز کور
چو فردا بشر باز آید بخود
کند داری گفته های مرا
به تفریق کند یاد بس قصه ها
سرودم من این جامه دلپذیر
شبه و ماه و یاران روشن نظر
هنوز آن نوای دل انگیزی
چه شبها که رنم بشادی بلشت
به تک همچو آهو بیابان نورد
ره آموز ما بود تا صبحگاه
به پیری چنانم بیفشرد چرخ
به ویرانه سازم بدان آرزو
به گنج غم من کنون پاسبان
اگر نصف پیری مرا باز داشت

بمناسبت نوروز ۱۳۶۲

باد بهار می وزد از چه بغواب اندری
شاخ شکوفه بار من خود تو بهار دیگری
آرزوی وطن تویی زینت این چمن تویی
عزت مردوزن تویی از چه بغوش فنگری
اهر من زمانه حکم می دهلت که در مصاف
سینه ماسد وطن با سر نیزه پردری
دشمن بی خدا ترا جلوه دهد هزار رنگ
تا بسپاه مصطفی روی به جنگ آوری
آه اگر به حرف او تیغ کشی بروی خود
و ای اگر بخانه ات آتش دشمنان بری
بر یخست ستاره اش لکه غار و خجلت است
لکه غار را دریغ گوی تو ستاره بشیری
بر سر تو کلاه غیر یعنی سر نهاد نیست
سرچه نهی پای وی تو که سری و سروری
هست سزای آنجوان سر چو نهی پای غیر
جای بروت لب سرین جای کلاه چادری
سنگر دوست روبرو سنگر دشمن از قفا
از دل خود سوال کن اهل کدام سنگری ؟
سنگر بود مطلع آفتاب حق
گر تو ز دل نظر کنی گر تو بغور دیگری
خون شهید میدمد نعره عشق میرسد
هر چه بسنگ بر خوری هر چه بخاک بگذاری
چشم همه براه تست پیکوسه گام تیز تر
تا وطنت کند حلال بهر تو حق مادری
کردن تو و طوق غیر ؟ خاک تو و سپاه کفر ؟
ای سر من فدای تو خود بنمای داری
لشکر کبریا تویی دشمنه ذوالفقار گیر
بی سپر عمر تویی نعره برار جلدی
طوق وی از گلوبکش خرد کنش بریز با
تا تکتند پیا دگر کارگاه منم گری
از یخست ستاره اش دور فکن که بعد ازین
بر لب خود نیا ورد نام بلند اختری

ارامه صفری ۷۶

بیاد مهین دانشی مرد نیک نواز لشکر جان بخلق حسن
حسب من آن با شیرازیم بگو پای اسرار جان هموطن
در آوارگها بمن یار شد چه نیکو بود یاد کار معن

شماره مسلسل ۷۶

۱۹۸۳/۳/۲۶
سکون آمریکا

۲۹ حوت ۱۳۶۲ - اسلام آباد

پیش سپاه دشمنان دست بسر بی سلام
هست چنانکه خویش را برده بغیر بسپری
لشکر غزنه را تویی جای نشین راستین
بت شکنا ۱ دریغ اگر دست بوی به دیگری
چکرة اشک آن یتیم قطره خون آن شهید
نزد خدای می کند با دو جهان برابری

خیز کدر کوه و دشت خیمه زدا بر بهار

مست تر نه هزار، طوطی و دراج و سار، بر طرف جو بیار، کشت گل و لاله زار، چشم تماشا بیار

خیز کدر کوه و دشت، خیمه زدا بر بهار

خیز که در باغ و راغ، قافله ی گل رسید

باد بهار ان وزید، مرغ نوا آفرید، لاله گریبان درید، حسن گل تازه چید، عشق غم نو خرید

خیز کدر باغ و راغ قافله ی گل رسید

بلبلگان در صغیر صلسلگان در خروش (۱)

خون چمن گرم جوش، ای که نشینی خموش، در شکن آئین هوش، باده ی منی بنوش، نغمه سرا گل پیوش

بلبلگان در صغیر صلسلگان در خروش

حجر نشینی گذار گوشه ی صحرا گزین

بر لب جوئی نشین، آبدوان دایه بین، نر گس ناز آفرین، لخت دل فرو دین، به سفر نش بر جبین

حجره نشینی گذار گوشه ی صحرا گزین

دیده ی معنی گشای زعبان ببخبر

لاله کمر در کمر، نیمه ی آتش به بر، می چکدش بر جگر، شبم اشک سحر، در شفق انجم نگر

دیده ی معنی گشا، ای زعبان ببخبر

خاک چمن و نمود راز دل کائنات

بود و نبود صفات، جلوه گریهای ذات، آنچه تودانی حیات، آنچه تو خوانی مات، هیچ ندارد ثبات

خاک چمن و نمود راز دل کائنات

۱ - سمل همان فاخته را گویند

رنگ چهار

یاد ایامی که خوردم باده ها با چنگ و نی جام می در دست من مینای می در دستوی

در کنار آئی خزان با زنده رنگ بهار ورنیائی فرودین افسرده تر گردد زدی

بی توجان من چو آن سازی که تارش در گسست در حضور از سینه ی من نغمه خیزد بی به بی

آنچه من در برم شوق آورده اید آنیکه چیست یک چمن گل یک نیستان ناله یک خمخانه می

زنده کن باز آن محبت را که از نیروی او بوریای ره نشینی در فتد باتخت کی

دوستان خرم که بر منزل رسید آورده ئی

من پریشان جاده های علم و دانش کرده طی

سلالة غزنوي و دورۀ غزنوي در قرن پنجم

هجري دورۀ عظمت و جلال ادب و فرهنگ

دري شناخته شده است. امپراطور افغان،

سلطان محمود غزنوي هم خود فاضل و ادب

پرور بود و هم امپراطوري وسيعی که

تاسيس کرده بود، از لحاظ اداره و سياست،

مستلزم یک مرکزيت قوي مجهز بعلوم

متداولۀ وقت و تبليغات بود. درين دوره

است که استخدام هنر برای مقاصد سياسي

و انکشاف علوم صورت ميگيرد. شاعران

در بار اهداف و مقاصد سلطان رادر قصايد

منظوم گنجانيده، سپس اين قصايد در سرتا

سر قلمرو وسيع امپراطوري غزنوي پخش

ميشد و موثر ميافتاد. شاهنامه فردوسي

طوسي در فضای مساعد محيط ادب پرور غزنه

و تشويق و سخای شخص سلطان تکميل گرديد

که اگر چنين محيطی نبود شاهنامه به

عمره وجود نيامدی!

شعراي اين دوره زياداند، از آنجمله کسانی

که در تذکره ها آمده، از اينقرار اند:

حسن بن احمد هنصري، ابونظر عبدالعزیز

مسجدي مروزي، ابوالحسن علي بن جولوغ

فرخي سيستاني، مسعود سعد سلمان (از

همدان)، ابوالمجد محدود سنائي، بهرامي

سرخسي، احمد بن محمد منشوري سمرقندي،

لاله کمر در کمر، نیمه ی آتش به بر، می چکدش بر جگر، شبم اشک سحر، در شفق انجم نگر

(اصلا از لاهور)، ابوالمجد حسن سنائي،

ابوالقاسم فردوسي (اصلا از طوس)، ابوعلي

سينای بلخي، منوچھري دامغاني، و علمائی

از قبيل ابوريحان البيروني و محمد حسين

بيھقي وغيره. عده ای از اين دانشمندان

در عهد مسعود و حتی در عهد سلالة غوري

حيات داشته و سخن پراکنده اند.

نمونه هائی از گنج عظيم دانش و جهانييني

آنوقت تقديم ميشود:

يا بنسند يا گشايد يا ستاند يا دهد

تا جهان باشد بود مر شاه را اين يادگار

آنچه بستاند ولايت، آنچه بدهد خواست

آنچه بنده دست دشمن، آنچه بکشايد خصار

(نمونه از مدح از ملک الشعراء هنصري)

فسانه گشت و کهن شد حديث اسکندر

سخن نو آر که نو راحلاوتيست دگر

فسانۀ کهن و کارنامه ای به دروغ

بکار نايـد رو در دروغ رنج مبر

حديث آنکه سکندر کجا رسيد و چه کرد

ز بس شنيدن گشته است، بخلق را از بر

و یا:

بهار آمد ز خویش و آشنا بیگانه خواهم شد
 که گل بوی تو خواهم داد و من دیوانه خواهم شد
 نخواهم از سرم سودای کیسوی بتان رفتن بنده و آزاد سرمست جوانی آمدست
 خدا ناخواسته گر چوب گردم شانه خواهم شد باغ مهماندوست، برگ میربانی میاختست
 شراب صاف گر پیر مغان دارد دریغ از من مرغ اندک زاد، در بسیار دانی آمدست
 قناعت پیشه ام دردی کش میخانه خواهم شد یاد عمار است و عطاری کند هر صیاحدم
 چه مشکلیها بخود آسان پسندیدم، نمیدانم آن توانا پیش بین گز ناتوانی آمدست
 که خواهم شد پسند خاطر او یا نخواهم شد آتش لاله چرا افروخت آب چشم ابر؟
 بامیدی که بوسم لعل یار میگساری را کابر را از خاصیت آتش نشانی آمدست
 شوم چون خاک و خاکم گل شود پیمانه خواهم شد راست خواهی هر کجا گل ناله از لب گشاد
 زلیخادید چون در خواب یوسف را نهان میگفت همچو لاله عنجه رابسته دهانی آمدست
 کزین خوابی که دیدم عاقبت افسانه خواهم شد
 نه ئی دیوانه چون من ای نصیحتگو مگویندم
 گمان داری که از پند تو من فرزانه خواهم شد
 زیک لطفی که فرمودی بخود همسایه ام کردی
 امیدم است کز لطف دگر همخانه خواهم شد

یادداشت اداره: از محترم آقای حامد نوید دعوت
 نموده بودیم در شماره نروژ ۱۳۷۸ اشتراک ورزند
 و هم یکی دو نمونه بهاریه مرحوم استاد غلام احمد
 نوید را بفرستند. اشعار خودشان قبل از شماره به
 دسترس مقرر نگرفت و هم بدفتر محترمه فریده
 انوری در سانفرانسسکو نرسیده بود. در باز گشت از
 شماره دو قطعه شعر آقای حامد نوید را از ماشین
 فاکس گرفتیم و این اشعار قبلاً در یک جریده افغانی
 نشر شده بود. لهذا در جمله اشعار انتخابی ذیل
 نشر میشوند:

چند نمونه کلام مجدد هسانی

آراست جهاندار دگر باره جهان را
 چون خلد برین کرد زمین را و زمان را
 فرمود که تا چرخ یکی دور دگر کرد
 خورشید بپیمود مسیر ک و ران را
 ایدون که بیاراست مرا این پیر خرف را
 کاید حسد از تاز گیش تازه جوان را
 هر روز جهان خوشتر از آنست جوهر شب
 رضوان بگشاید همه درهای جنان را
 گوئی که هوا غالیه آمیخت بخروار
 پیر کرد ازان غالیه ها غالیه دان را
 گنجی که پیر کنج نهان بود زقارون
 از خاک بر آورد مر آن گنج نهان را

ایدون = چنبر

خرف = سقم عقل

و یا

خورشید جوار حوت به برج حمل آمد
 گویند ز سرباز جهان در عمل آمد
 در باغ خلل یافته و گلبن خالی
 اکنون به بدل باز حُلّی و خلل آمد
 فردوس شد امروز جهانی که ازین پیش
 در چشم همه گس، چورسوم و طلل آمد

خلل: جمع حله - لباسهای نو

حُلّی: جمع حَلّی یعنی زیور ها

رسوم: جمع رسم، سرزمین هموار شده

طلل: جمع اطلال، خرابه، ویرانه.

پیر میفروش

از طبع حامد نوید

اگر شراب دهد پیر می فروش مرا
 درین بهار نبینی دگر بهوش مرا
 دهان قلزم مواج بستن آسان نیست
 توان کیست کند منع از خروش مرا
 همین منم که فتم مست، شب به میکده ها
 سحر برند خراباتیان بدوش مرا
 تو ای حریف میندار آنقدر خامم
 به هفت دیک خود افلاک داده جوش مرا
 گلم، به صحن چمن جلوهی دگر دارم
 چه می برید به دوکان کلفروش مرا؟
 چه خوش ترانه یی سر کرده ام درین گلشن
 خدا کند که نسازد فلك خموش مرا
 دلم به سینه ز فرط نشاط میرقصم
 که تا صدای خروشی رسد بکوش مرا
 درین ریاض من آن نکبت سبکبارم
 که با نشاط برد برگ گل بدوش مرا
 مرا به قاصد و پیغام احتیاجی نیست
 دهد نویدز بام فلك سروش مرا

قصیده بهاریه

بهار آمد که گردد سیز و خرم این جهان از سر
 بهار آمد که گیرد لاله در کف ساغر عشرت
 بهار آمد که از بالا شکوفه بر زمین ریزد
 بهار آمد که از فیض سخای ابر نیسانی
 بهار آمد که بلبل با گل خود را زدل گوید
 بهار آمد که قمری سرو خود را در بغل گیرد
 بهار آمد که اکنون سایه بان ابر دارد
 بهار آمد که از یاد و فای کوه کن منم
 بهار آمد که باشم بر لب دریاچه در صحرا
 بهار آمد که در گلشن کنم فریاد چون بلبل
 بهار آمد که چون گریه بجانان قصه هجران
 بهار آمد که گیرد دختر زناده پیمانی
 بهار آمد ز تنهائی رسیده جان من بر لب
 بهار آمد برو میخانه و محشر قاشاکمن
 بهار آمد من و قیامق چای و گوشه باغی

بهار آمد که نخل پیرا سازد جوان از سر
 من و آن گل قلع نوشیم زیر غرغان از سر
 دو بالا عیش من گردد به آن سروروان از سر
 شود گلزار هم رنگ بهشت جاودان از سر
 نماید در گلستان بند بست آشیان از سر
 برارد عندلیب خوشنوا شور و فغان از سر
 نماید گنبد فیروزه سقف آسمان از سر
 بنوشم باده عشرت به آن شیرین زبان از سر
 روم از خود به آواز درای که ماروان از سر
 به آن گل حال زار خود هم شرح و بیان از سر
 شود سوسن میان ما و آن گل و جمان از سر
 تو هم پائی بفرق گل بنه سا ترکشان از سر
 بیات پیش بالایت دهم امر ز جان از سر
 که جان تازه می یابند آنجام کشان از سر
 که رسم آشنائی سر گیرد مابتنان از سر

بهار آمد به حرامیزدم سر بعد ازین شایق

چون افزای من شد جلوه لیلی و شان از سر

(بهاریه دیگر)

بهار آمد که بلبل از رخ گل شادمان باشد
 بهار آمد که گل در بر نما بد رخت خارا
 بهار آمد که چون ریت گلستان دل را ترده
 بهار آمد که نرگس باز جام زیر کف گیرد
 بهار آمد که رخت سبز پوشاند نهالان را
 بهار آمد که رنگین سازد از گل دامن صحرا
 بخت سبز سلطان بهار امروز جادارد
 ندانه جلوه روی که در صبح بهار افتد
 دل سنگ آب میگردد بوقت صبح در صحرا
 توا چین جبین گل مخور خارا بنقد بلبل
 گلاب آتشی اکنون بسوزاند پروبالش
 بیاض دهر داد سر بلند می توان دادن
 بکن ای بلبل تو وصف شاهد گل را
 وطن را سیز و خرم ساخته باران افکارش
 بار صاف خیالات بلند او چه بنوسم
 ز شهد التفاتش گشت گام آرزو شیرین

بهار آمد که قمری، واله، سروروان باشد
 بهار آمد که رنگب، باز شاخ ارغوان باشد
 بهار آمد که چون مروت هوا غنبر فشان باشد
 چو ساقی محفل آرای حضور گلرخان باشد
 سراپا در زمرده رق باغ و بوستان باشد
 بهر سو نقره فرش ا جلوه آب روان باشد
 اگر فرمان گلجایی بدست باغبان باشد
 که بالین دلفری می از زمین تا آسمان باشد
 چو گرم نینوازی ر سسنگی شبان باشد
 مبادا این ادا از روی ناز و امتحان باشد
 درین موسم اگر بلبل بیرون از آشیان باشد
 اگر فواره مسانت آبروی در میان باشد
 دعای خسرو افغان مر او در زبان باشد
 الهی در سپهر بیت و دولت آسمان باشد
 خرد آموز پیران ایت اگر ظاهر جوان باشد
 الهی تادم آبریکام دوستان باشد

جهان مانند او کم دیده شایق پادشاهی را

جهانبانی بود کارش الهی تاجهان باشد

شکر ابریزد باز بدم روی گلشای بهار
 نستقی دارم و لکشی های بهار
 صفحه رنگین بیان حیرت انشی بهار
 شایق بسمال نازنین او حشاکایت میکند
 آنکه باشد خاک کورش زینت افزای بهار

(بهاریه)

باز از شوق تو برسم رو گهای بهار
 عطر آفرین تو باشد در سراسای بهار
 باز میگردم به دور سرور و خای بهار
 کس قبول خفا طر نازت قد نای بهار
 بهتو از بدن نخواست اهدا بود سبای بهار
 باده و باغ و گل و مهتاب و شب بای بهار
 گشته پای انداز نازت فرخ دیای بهار

باز از زدن شید چشمت از قاشقای بهار
 ببخود و بند هوش مسیاز و مراد سیرت بهار
 از قد نماز آفرینت بسازم مسمی بهار
 یکسجری خرمین گل باز در گلشن بهار
 ای بهر یان سرت یکسر گل و باغ و چمن
 از خدا خواهم که باشد با تو جان چارچمن
 سرو و خورشید و قشربن از خانه بیرون شو که باز

در زمستان گذشته در کابل هر شب بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از گرسنگی و مریضی مرده و مرده هاجدون کفن دفن شده بیام مردم کابل: اگر به زنده مانان رسانده نتوانستید برای مرده ها کفن برسانید!!!

نامه ذیل از پشاور رسیده آنرا بدقت بخوانید. من بعد از وصول نامه، برای چهار روز هر بار این نامه و ضمائم آنرا میخواندم از گریه خود داری نمیتوانستم. قسمت هائی ازین نامه را در یک پروگرام رادیویی رادیو ۲۴ ساعت در اواخر ماه مارچ ۹۹ خواندم. آنچه در توان من بود، یعنی ۷۵۰ دالر در هفته اول اپریل برای فرستنده نامه به پشاور ارسال کردم و دین گذاشتم ۵۰۰ دالر آنرا تنها برای مصرف کفن و قبر محتاجین در کابل بدهد و ۲۵۰ دالر دیگر را بین سه فامیل محتاج تقسیم کند. پول مذکور رسیده، رسید آن موجود است و هم تیلیفونی از پشاور اطمینان داد که بهر مرده دار محدود سی دالر مصرف کفن و تدفین میشود، نام فامیل مرده دار و رسید شانش را ارسال خواهد کرد.

اگر هموطنان میخواهند تنها برای مصرف کفن و قبر مردگان کابل کمک کنند من تعهد میکنم این پول را برای مستحقین برسانم. دکتور هاشمیان.

« استاد محترم داکتر صاحب هاشمیان: شما مرا میشناسید چونکه در کابل دودفعه در خانه با هم دیدیم. من در روز پیش به پشاور آمده ام. چارنفر از دوستان شما از کابل برایتان گواغذ نوشته که هر چارورق درین پاکت گذاشته ام. در ظرف چند ماه اخیر در زمستان سخت کابل هر روز از صد تا یکصد و پنجاه نفر زن، مرد و اطفال از گرسنگی و مریضی و بیدوائی در خانه های خود مرده بدون کفن بخاک رفته اند. ناحیه های کابل بمردم گفته که وقتی در یک خانه مرده میشود باید فوراً بناحیه خبر داده شود. وقتی صاحب خانه از مرگ یک نفر در خانه اش بناحیه خبر میدهد، نفرهای ناحیه صبح وقت می آیند که زود مرده را دفن کنید. وقتی صاحب خانه میگوید برای مرده کفن نداریم، میگویند کالای اورا بسته بجاناش کنید و مرده را با کالایش زود بقبرستان میبرند. شما خوبتر میدانید که وقتی یک نفر در یک خانه فوت میکند و فامیل او توانائی تدای حتی کفن او را نمیداشته باشند، در آن خانه چه حال میباشد و چه میگردد و بسا مردم صابون کالاشوئی هم ندارند و بماتم و پتی خود میباشند که نفرهای ناحیه مرده را با همان کالای حرک و ملوث از نزدشان میبرند و بعد از آنکه مرده را دفن کردند فامیل مرده دار میگویند مرده شان بکجا دفن شده. اعلان فاتحه و فاتحه گیری که سابق مروج بود بغیر از خود طالبان و کسانیکه همراهی شان کار میکنند یا سرمایه داران از دیگر مردم قطعاً بگوش نمیرسد. استاد محترم، دوستان شما نامه های خود را بدون پاکت بمن سپرده خودتان بخوانید تا از حال خراب مردم کابل خبر شوید. مردم کابل از شما افغانهای امریکا و اروپا گله دارند و میگویند اگر به زنده مانان رسانده نتوانستید، بمرده ها کفن برسانید!!! داکتر صاحب، مردم بیست تخته سنگ ندارند، مرده را در قبر انداخته بالای شان خاک می اندازند، یک هفته قبل که من پشاور می آمدم بی بی خورد والدۀ... آغا و خالۀ نسرین جان فوت کرد، خط نسرین جان برای شما درین پاکت است.

شوهرم... جان همانطور که شما دیده بودید، یکپایش توسط راکت و پای دیگرش از خاطر مرض شکر پندیده در کابل دوا درست یافت نمیشه من برای خریدن دوا برای شوهرم و مادرم پشاور آمدم، فامیل های خویشاوندان ما و دوستان دیگر ما که دوا و بعضی چیزهای دیگر کار داشتند برای شان کمک میکنم. داکترهای خوب افغانی خودما در پشاور زیاد استن کمک میکنند. مکتوبهای ما از کابل بجرمنی و امریکا میرسد اما از خارج هیچ مکتوب بکابل نمیرسد. من یکماه بخانه

از طبع حامد نوید

نبود درین بهار دماغ شکفتنم
بیرون کنید ~~صبا~~ صبا را ز گلشنم!
ما را دماغ دیدن رخسار گرم نیست
برگو به آفتاب ، تقابد به روزنم
از سختی و ملایمی طبع من می پرس
گاهی ز موم نرمتر و گاه آهنم
از روی خاک کیرم و بر دیده جا دهم
خاری، زند چو دست توصل به دامنم
نتوان کشید ناز نسیم و سحاب را
شادم که رخت بست طراوت ز گلشنم
آن لاله ام که فارغم از ناز باغبان
دورم ز باغ و دامن صحراست مامنم
هر چند چون نسیم به گل دارم الفتی
اما به باغ نیست مجال نشستنم
امشب زبان درازیت از حد گذشته است
ای شمع پاسدار که در انجمن منم
گر پیش روزگار کنم سر فرو نوید
باشد به تیغ تیز سزاوار کردنم

ادامه مکتب های ادبی (ز ص 77)

شنیده ام که حدیثی که آن دوباره شود
چو صبر گردد تلخ ، ارچه خوش بود شکر
(از فرخی سیستانی)

من نه مرد زن و زر و جاهم
بخدا اگر کنم گر خواهم
ورتو تاجی دهی باحسانم
بسر تو که تاج نستانم (سنائی)

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست
به هیچ روی مر او را زمانه جویا نیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی
بدست افتد گری کجاش همتا نیست
خجسته در گه محمود ز اولی دریاست
چگونه دریا که آنرا کرانه پیدا نیست
شدم بدریا ، غوطه زدم ، ندیدم در
گناه بخت منست ، این گناه دریا نیست
(حکیم فردوسی طوسی)

بقیه در ص 83

فتاد بر سرشوریده ام هری بهار
غبار خاطر بلبل برد صدی بهار
هزار شکر که دادم آشنای بهار
بخط سرخ نوشته است ماجرای بهار
کنون که اطلس گذار شد قبی بهار
بین که بلبل شیدا زند صدی بهار
دل آب میشود از فطرت رسی بهار
که دلفریب بود چشم سرمه های بهار
مگر دیده کشد باز تو تیری بهار
ببار از دهن نی شنونی بهار
که گشته حوصله افزای آردنای بهار
که میوه های اجابت دهد دای بهار
مده ز دست تماشای روزی بهار
که شیر سجده نگردد ادا بهای بهار
بنازم آنکه سبق گیرد از مدحای بهار

مکن هراس چو شایق بشوق نوش زنبش

کشید ز حیت سرما همه برای بهار

بهاریه مرحوم عشقری

بزار آید سزار حیدر کرار خواهیم رفت
خداوند جهان دایم سبب ساز غریبان است
طواف روضه پر نور آن یک عالمی دارد
بهالم مثل شان مشککشاد یگر که جا باشد
از ادوار احله حاجت نیباشد فقیران را
مغنی جان با گنهگاران نظر بسیار تر دارد
خراب و خستگان روی عالم را خریدار است
یقین دارم دگر جا چاره دردم نمیگردد
اگر در غایب کرای مو ترم پیدانش دیاران
اگر چه عشقری دامن کمال دیگرم نبود
بجمع مطربان با ساز موسیقار خواهیم رفت

بهالم رونق و رنگ بهار است
درون سمنه سبز نمد بسال
سزار است و سزار شاه بگردان
گل سرخ مغنی گردد چو برپا
زهر سوسن گلستان دارند کوشش
سرا سر لطف و فضل کردگار است
دل من عازم شهر مزار است
شه مردان شد دلدل سوار است
به الطاف جهانسی انتظار است
زیارت جانی هزاران در هزار است

اینگونه رنگ و بو که چمن آشکار کرد
از کثرت طراوت امساله نوبهار
که در چمن پیاله عشرت بکف گرفت
زان ارغوان شراب که در جام لاله بود
وقتی چنان رسید که اندر هوای گل
کس اندلیب را ز سمندر نکرد فرق
بزم چمن ز صحبت اغیار شد نهی
قمری بشاخ سرو فغان را بلند ساخت
سوسن زبان بمدح گلستان چویر کشود
هر جا که بود خاطر آشفته جمع شد
باد سبا از آنکه هوا خواهم باغ بود
بوئید زلف سنبل و بوسید روی گل
از دانه‌های شبنم شاداب و دُر نساب
بسد قلم ز ترگس و بر پرنیان گل
هر جا ستاد دید غلمدار سرو را

در بحر مضارع مشمن اخرب مکثوف محذوف

یک از هزاران تنوایم شمار کرد
خود کیست آنکه ز بارو یرار کرد
ترکس دماغ تازه بگلشن گذار کرد
مدهوش گشت غنچه و ترکس خمار کرد
بلبل بشوق خویش نمای خار کرد
در باغ بسکه آتش گلشن شرار کرد
زاغ و زغن ز جانب گلشن فرار کرد
بلبل بیباغ نعره بی اختیار کرد
بالید غنچه بر خود و گل افشار کرد
یعنی که بوی گل بجهان انتشار کرد
از جا شد و سبک بگلستان گذار کرد
با هر یکی محبت خود آشکار کرد
بر فرق شاهدان ریاحین نشر کرد
صد گونه نقش بست و هزاران نگار کرد
در پیش او سپاه ریاحین قطار کرد

خلص هوائی ندیم کابل

یک بهاریه دیگر مولانا بیدل همه دل

چشم و اکن رنگ اسرار دگر دارد بهار
ساعتی چرن بوی گل از قید پیراهن را
که یکشان هم پایمال موج طوفان گشت
از ضلای رنگ عیش انجمن غافل مباش
چشم ناوا کرده بی رنگ از نظر هارفته است
بی فانیان گلی زین هستی مودوم چند
از خزان آینه دار در صبح تا گل میکند
ابر می نالد گر اسباب نشاط اینچمن
از گل و سنبل بنظم و نثر سعدی قانم
مویم حسرت ز حمت تبسم میکند

زین چمن (بیدل) نه سروی جست و نه شاد درخت

از خیال قدامتش دودی سردار د بهار

آنچه درو همت نگنجد جاوه گر دارد بهار
از تو چشم آشنائی آنقدر دارد بهار
سبزه را از خو اب غفلت چند بر دارد بهار
پارهای چند بر خون جگر دارد بهار
از نسیم صبح دامن بر که دارد بهار
صفحه ماگر زنی آتش شرر دارد بهار
جز شکستن نیست رنگ ماگر دارد بهار
هر چه دارد در فشار چشم تر دارد بهار
اینمعانی در گلستان بیشتر دارد بهار
هر که گردد بسمل بر من نظر دارد بهار

که
خود
ترکس
مدهوش
بلبل
در باغ
زاغ و زغن
بلبل
بالید
یعنی
از جا
با هر
بر فرق
صد گونه
در پیش
که
خود
ترکس
مدهوش
بلبل
در باغ
زاغ و زغن
بلبل
بالید
یعنی
از جا
با هر
بر فرق
صد گونه
در پیش

نوروزی
مکمل نیست و آثار قلمی وی در نشر مرغوش هم درج آن

اطلاعات دیگر

چند نمونه از بهاریه های مرحوم شایق جمال و
مرحوم مشقیری را فرستاده اند که بدینوسیله از
لطف و مکاری شان تشکر میکنیم

هوا را کند پر ز اختر شکوفه
ز پیراهن یوسفی مفرها را
بصنع الهی است هر تیره دل را
ز چتر پریراد و تخت سلیمان
ز احیای اشجار روشندلان را
جو بال و پری بر بساط سلیمان
نهان ساخت چون رشته در عقد گوهر
جو راهی که از برف پوشیده گردد
سمبر نگارست کز خیرگیها
ز دستار آشفته اش می کند گل
بگیر از گلستان برات نشاطی
نقاب لطیفی است کز خوش قماش
نماید نهان حسن در زیر چادر
کند شمع کافور در روز روشن
جو شیری که از مهر فرزند زاید
بلورین شود ساق سرو و صنوبر
که دیده قلم کاغذ از خود برآرد
جو مریم که عیسی بود در کنارش
جو شیری کز انگشت اطفال زاید

از آن در نظرهاست شیرین که دارد
بدیدی بر آئینه سیما لرزان
توان یافت فیض صبحی دل شب
گرفتست در نقره خام یکسر
اگر سیر مهتاب در روز خواهی
جو پیر خرابات از تازه روئی
کم از کهکشان نیست هر کوجه باغی
بهر جا رسی میتوان واکشیدن
ندیدی اگر روز روشن ستاره
تو هم شیشه را پنبه بردار از سر

گرو کن بمی هر چه داری ز پوشش
جو عیسی بگهواره گردید گویا
بهار جهان شاه عباس ثانی
چنان آرمیدست عالم بعهدش
هوا مشکبو گردد از عطسه گل
نگهدار سر رشته حرف صائب
سخن مختصر دار هر چند گردد
شنا را دعا کن که از شاخساران
نهال برومند اقبال او را

زمین را کند بحر گوهر شکوفه
بهر جلوه سازد معطر شکوفه
بصد شمع کافور رهبر شکوفه
دهد یاد بر شاخ اخضر شکوفه
دهد یاد از صبح محشر شکوفه
بر آفاق شد سایه گستر شکوفه
رگ شاخها را سراسر شکوفه
نهان شد چنان شاخه ها در شکوفه
بیک شاخ افکنده چادر شکوفه
که در پرده خوردست ساغر شکوفه
نبسته است چندانکه دفتر شکوفه
شود چهره با روی دلبر شکوفه
بیک جانب انداخت چادر شکوفه
ز سیمت از سس توانگر شکوفه
زند جوش زانگونه از بر شکوفه
زند اینچنین غوطه گر در شکوفه
بهر شاخ بنگر مصور شکوفه
گرفته چنان میوه در بر شکوفه
برآرد ز شاخ آنچنان سر شکوفه
زهر فتنه تنگ شکر هر شکوفه
بهر صفحه آب بنگر شکوفه
ز بس کرده شب را منور شکوفه
زمین را جو مهتاب انور شکوفه
گذر کن بیستان و بنگر شکوفه
کند ملک دلها مسخر شکوفه
ز بس ریخت بر خاک اختر شکوفه
که شد بستر و بالش بر شکوفه
فروزان ز هر شاخ بنگر شکوفه
جو ریزان شد از شاخ اخضر شکوفه

که افکند دستار از سر شکوفه
بمدح شه دادگستر شکوفه
که بر نام او میزند زر شکوفه
که بر خود نلرزد ز مرصر شکوفه
دید گر ز خلقت معطر شکوفه
اگرچه بود در و گوهر شکوفه
ز تکرار قند مکرر شکوفه
برآورده دست دعا هر شکوفه
شر کام دل باد و گوهر شکوفه

خلاص هوائج صاحب تبریزی

میرزا محمد علی صائب تبریزی شاعر شهر آذربایجان و از بزرگترین سخن سرایان ایران در قرون متأخر است؛
اول لقب ملکی الشمرانی را در زمان شاه عباس دوم صفوی گرفته، پدرش میرزا عبد الرحیم برادرزاده شمس الدین
خطاط معروف بشیرین قلم تبریزی بوده، اگرچه در تبریز متولد گردیده ولی در اصفهان تربیت یافته و در اوایل
جوانی سفری بسنگاه معظمه نموده و بعد از آن مقارن به سنه ۱۰۲۴ هجری قمری بمزم هندوستان از اصفهان برآمده،
از راه هرات بکابل آمده و در همین جاست که قصیده معروف خود را در وصف کابل فردوس تقابل:
خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن برد گل میزند بر گان هر خارش

در ضمن مدح نواب ظفرخان گنجاییده است. صاحب شعرالحجم صائب را آخرین شاعر به زرگی ایرانی و صاحب
خرانه عامره مقتدرای چارم شعر فارسی بعد از فردوسی و انوری و سعدی میدانند. سبک وی هندی و دارای رقت
خیال و باریک اندیشی است - صائب در مضامین بکر و معانی رنگین و آمیگ لطیف دارای مقام ارزنده است
و در مدعا مثل که از اشتها رات نواخ شمرای متأخر میباشد داد سخن میدهد.
میگویند مولانا صائب در تأثیر حکم صادره سلطان وقت در ممنوعیت شراب و آزار میخوارگان به تشبیه کوروی
آورده است؛ او خود میگوید:

کردم به دود تلخ قناعت ز آب تلخ

شستم لب پیاله ز آب شراب تلخ

تاریخ تولد او را در سیه تذکره نویسندگان نوشته اند
ولی از آنجا که در اوایل شباب از اصفهان در سنه
۱۰۲۴ برآمده و وفاتش در سنه ۱۰۸۰ هجری محقق
است، معلوم میشود صائب در بین سنین ۹۰ و ۹۵ به
دار فانی شتافته باشد. دیوانش مکرر بطبع رسیده
و آثار نظم و نثر زیاد دارد. تاریخ وفات او را بحساب
ابجد (صائب وفات کرد) نوشته اند که باین حساب
او در ۱۰۸۰ نی بلکه در ۱۰۸۱ وفات کرده خواهد بود
(تصحیح محمد طاهر هاشمی).

سلاله و دوره سلجوقیان

سلجوق فرزند دقاق یکتنی از روسای قبائل ترکمن افغانستان موسس این سلاله میباشد که بعد از وفات سلطان محمود غزنوی حدود سنه ۱۰۳۸ میلادی، در اواسط قرن پنجم هجری خراسان غربی را تا نیشاپور از تسلط مسعود پسر محمود برون و در قبضه خود در آورد، و بعداً پسرش طغرل و بنوبت پسران وی آلپ ارسلان، ملکشاه سلجوقی و سنجر سلجوقی در خراسان غربی و شمالی (هرات، فاریاب، ماورالنهر و خاکهای شرقی ایران کنونی: مشهد و طوس و نیشاپور و قم و عراق و غیره) به سلطنت رسیدند. این سلاله به تعمیم و انکشاف زبان و فرهنگ در پی بسیار کوشیده، علماء و شعرا را بدربار جمع و یک مرکز قوی علمی و سیاسی تاسیس و در سایر رشته های علوم از فقه، دینیات و تاریخ و منطق و نشر نویسی و رمان نویسی گرفته تا فلسفه و ساینس و نجوم پژوهش کردند و آثار گرانبهایی بزبان در پی بجا گذاشته اند. اگرچه قصاید و مدایح برای مقاصد دربار درین دوره دوام داشته اما هجو گوئی و طنز و کنایه هم از خصوصیات این دوره بشمار میرود، بنحوی که بدان وسیله زمینه انتقاد برآمده و قدرتمندان بقسم اشاره و ایجاز و کنایه و طنز و نیز هجو و مبالغه در آثار شعری دوره تبارز کرده و گویا آغاز ضعیف دوره تفکر و انتقاد یا استخدام هنر برای مسایل اجتماعی پنداشته میشود.

شعراى نامدار این دوره عبارتند از: محمد بن محمد اسحق انوری که هجویات زیاد هم دارد، ابوبکرزین الدین ارزقی هروی، عبدالملک برهانی متخلص به معزی، صابر ترمذی، عمر خیام نیشاپوری، ظهیر فاریابی، کمالی (که خطاط و دف نواز دربار سنجر هم بود)، ناصر خسرو قبادیانی بلخی، عبدالواسع غرjestانی و خواجه عبدالله انصاری هروی و غیره. چند نمونه کلام از شعراى این دوره تقدیم میشود:

از انوری یک نمونه انتقادی:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامه ای ز اهل خراسان ببر خاقان
نامه ای مطلع او رنج تن و آفت جان
نامه ای مقطع او درد دل و سوز جگر
نامه ای بر رقص آه غریبان پیدا
نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمحل
نقش تحریریش چون سیئه مظلومان خشک
سطر عنوانش از دیده محزونان تر

از ارزقی، نمونه انتقادی بر شاه:

گر شاه دو شش خواست دویک زخم افتاد
تا ظن نبی که کعبتین داد، نداد
آن زخم که کرد رای شاهنشاه یاد
در حضرت شه روی بر خاک نهاد

از امیر معزی، تصویری از دیگر گونی اجتماعی:

از روی یار خرگهی، الوان همی بینم تهی
وز قد آن سرو سهی، خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می، گوران نهادستند پی
بر جای چنگ و نای ونی، آواز زاغ است و زغن
آنجا که بوده دوستان، با دوستان در بوستان
شد گرگ روبه رامکان، شد کوف و کر گسراوطن
ابر است بر جای قمر، زهر است بر جای شکر
سنگست بر جای گهر، خارست بر جای سمن
آری چو پیش آید قضاء، مروا شود چون مرغوا
جای شجر گیرد گیاه، جای طرب گیرد شجن
کاخی که دیدم چون ارم، خر متر از روی صنم
دیوار او بینم بخم، ماننده پشت شمن
تمثالهای بوالعجب، چاک آوریده بی سبب
گوئی دریدند ای عجب، برتن ز حسرت پیرهن

شماره مسلسل ۱

الوان: پارچه مرغوب برای لباس زنانه
گوران: گوره خرها - زغن: مرغی بکلانی کلاغ
کوف: جغد - مروا: فال نیک - مرغوا: فال بد
شجن: غم و اندوه - شمن: ارتفاع بت

بند از صابر ترمذی:

حق بین و بگو به چشم و به زبان
تا بصحراى دین رسی ز نهفت
کور نادان که حق نخواهی دید
گنگ نادان که حق نیارد گفت

تفلسف از علامه عمر خیام نیشاپوری:
دوری که در او آمدن و رفتن ماست
اورا نه بدایت و نه نهایت پیدا است
کس می نزند دمی درین معنی راست
کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست؟

دانشنده چو ترکیب طبایع آراست
از بهر چه افگندش اندر کم و کاست؟
گر نیک آمد، شکستن از بهر چه بود؟
ور نیک نیامد، این صور عیب کراست؟

یارب تو کریمی و کریمی کرم است
عاصی ز چه رو بیرون ز باغ ارم است؟
باطاعتم اربخششی، آن نیست کرم!
بامعصیتم اگر ببخششی، کرم است

از کمالی: انتقاد بر قیود آزادی شخصی:
از فضلۀ نبی به عالی بساط شاه
آگاه نبود بنده ز سود و زیان خویش
اکنون همی بترسم از انگفته خطا
زین جرم جز دو چیز نیست امان خویش

اول علاج آنکه بترسم دل از شراب
بکچیز دیگر آنکه بترسم زبان خویش

همی برهی دید بکمی کشته فتاده
حیران شد و بگرفت بدندان سرو انگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زارم
تا باز که اورا بکشد آنکه ترا کشت
انگشت مکن رنج به بدر کوفتن کس
تا کس نکند رنج به بدر کوفتن مشت!

لغیر (مهر) ۱۳۴۲
لغیر (مهر) ۱۳۴۲

از حکیم نامیر خسرو قبادیانی بلخی:
بی علم، صل چون درم قلب بود زود
رسوا شود، شوره بیرون آرد و رنگار
و انکو نکند طاعت، علمش نبود علم
زگر نبود مرد چون بر زنگنه کار
جامه است مثل طاعت، و آغار برود علم
چون جامه نباشد بجه کار آید آهارم

ناصر خسرو ز راهی میگذشت
مست، و لایمقل نه چون میخوارگان (۱)
دید قبرستان و مبرز رو برو
بانگ برزد گفت: کای نظارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین!
آنت نعمت! اینت نعمت خوارگان! (۲)

و لایمقل: اما نه بیعقل: در ادب باستان
دری (و) عطف بسیار بمعنی (اما) بکاررفته.
آنت نعمت: مبرز محصول نعمت
اینست نعمت خوارگان: قبرستان محصول آدمیان

دو نمونه از مدح و مبالغه در شعر این دوره:
یکی از ظهیر فاریابی:
نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

از عبدالعزیز شاعر دوره سلجوقی، برای طغانشاه
زمانیکه او بدر پامبتلا شد این رباعی را تقدیم کرد:
گر پای فلکسای ملک رنجور است
نزدیک خزانه از حقیقت دور است
او دست جهان، زو جهان است بیای
پائی که جهانی بکشد، معذور است

آثار تصوفی هم در دوره سلجوقیان پدید آمد که از
آنحمله از آن خواجه عبدالله انصار سرآمد همه است:
در راه خدا دو کعبه آمد حاصل
یک کعبه صورتست، یک کعبه دل

تا توانی زیارت دلها کن
کافزون ز هزار کعبه آمد یک دل

نمونه های نشر ادبی تصوفی از خواجه انصار:
بیزارم از آن طاعت که مرا بجنب آورد، بنده آن معصیت که مرا بعدر آورد، از او خواه که دارد و میخواهد که
از او خواهی، و از او مخواه که ندارد و میگاهد اگر بخواهی...
عذر در شریعت بزبان است و در حقیقت بدل و جانست، آن نکوتر که زشت بگذاریم و نغز گیریم و پوست بگذاریم
و مغز گیریم. در کودکی بازی و در جوانی مستی و در پیری سستی، پس خدا را کی پرستی!

ربع اخیر قرن پنجم هجری در سرزمین آریانا جنگهای انتقامجویی و قدرت طلبی آغاز شده سیلای خوارزم
شاهیان در سنه ۴۷۰ هجری تا اواخر قرن ششم در یک جناح و سیلای غوریان برای مدت کوتاهی در وسط قرن ششم
هجری در جناح دیگر به قدرت میرسند؛ سلاطین خوارزمشاه اکثر ادب پرور بوده شعرائی از قبیل رشیدالدین
وطواط و عروضی سمرقندی در دربار این سلاطین زندگی کرده اند. خوارزمشاهیان یکمده علماء را بدربار خود
جمع کرده بودند اما وضع اجتماعی و سیاسی درین دوره مطمئن نبوده، شعرا و دانشمندان بالای اعمال و رفتار
شاهان انتقاد نمیتوانستند، بنابراین کدام مکتب فکری یا دبستان ادبی درین دوره رونق نگرفت، بلکه مداحی
و توصیف سلاطین مانند سابق دوام کرد.

سلطان حسین غوری ملقب به (ملک الجبال) که غزنی را بسوخت، خودش نیز شاعر بود، او آنقدر بر مردم ظلم
میکرد که بقول محمد عوفی در لباب الالباب «مردم مرگ را به آرزو می جستند و گور را در خاکها می طلبیدند.»
ابیات ذیل از اوست:

اعضای ممالک جهان را بدنم جوینده خصم خویش و لشکر شکم گر غزنین را ز بیخ و بن برنکنم پس من نه حسین بن حسین حسنم رباعی فوق را قبل از فتح غزنی سروده و بعد از سوزاندن غزنی چنین گوید:	جهان داند که من شاه جهانم چراغ دوده عباسیانم علاء الدین حسین بن حسینم اجل بازیگر نوک سنانم که بادا موج زن گرد سپاهم که باقی باد ملک خاندانم	چو بر گلگون دولت بر نشینم یکی باشد زمین و آسمانم همه عالم بگردم چون سکندر بهر کشور شء دیگر نشانم
---	--	---

بدبختی بزرگی که سرزمین آریانا و خراسان آنوقت بدان دچار گردید همانا طغیان مغل است در اوایل قرن هفتم
هجری هنگامیکه زبان و فرهنگ دری بعد از سه صد سال طی و طریق به پختگی رسیده بود، کتابخانه ها و مراکز
ادبی پدید آمده بود و نسل جوان برای تحصیل ادب و کتابت و علوم متداوله وقت تشویق میگردد، ولی فتنه تباه
کن چنگیز مراکز مهم مدنیت آریانا از قبیل بلخ، تالقان، بامیان، هرات، غزنی، گردیز و قندهار را یاب آتش
کشید و سوخت و یا کاملاً مخروبه ساخت. علما و فضلاء کشور پهناور ما که همه سرزمینش بزمیر سم اسپان مغل
لگد مال شده بود، عده زیاد کشته شدند، عده ای اسیر و برده گشتند و عده کمی هم بکشور همسایه هند و دیگر

کشورهای همسایه فرار نمودند. پس از مرگ چنگیز در ۶۲۴ هجری قلمرو وسیع او بین پسرانش تقسیم شد؛ خراسان و ماورالنهر به آن پسر چنگیز که چغتای نام داشت، رسید و در مدت یکنیم قرنیکه چغتای و اولاده او حکومت کردند، خراسان در دوره چغتایان درست مثل همین دوره ایکه ربانی از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ میلادی در افغانستان حکومت کرد، تمام شهرهای شمال و جنوب هندوکش و همه قصبات شرقی و غربی کشور ویران و ساکنین آنها قتل عام شدند، مساجد، مدارس و کتابخانه ها چور و غارت یا ویران شدند؛ در سرتاسر کشور حکومتهای محلی بشکل ملوک الطوائفی پدید آمده امنیت و مصئونیت وجود نداشت، و حدود یکنیم قرن اقامت و سلطنت در خراسان در بر گرفت تا اولاده مغلای وحشی با فرهنگ و تهذیب این مردم بلد شدند بلکه این فرهنگ را پسندیدند، و انگهی خود در احیاء و شگوفانی آن کوشیدند.

تعداد کمی از شعراء و علماء که بداخل کشور خراسان در بلخ بودند عبارت اند از ابونصر بدرالدین محمود، ضیاء الدین عبدالرفع، ضیاء الدین بلخی، محمد کاتب بلخی، ابوبکر محمد بلخی و اعظمی، ابن الرشید غزنوی، ازهری هروی، شمس طوسی سعید هروی و پوربهای جامی و آثاری از آنها بجامانده، ولی تعداد دیگری که از ظلم و کشتار مغل بکشورهای خارج رفته بودند، خود شان و اولاد شان چراغ این فرهنگ را روشن ساختند؛ از آنجمله است مولانا جلال الدین بلخی و امیر خسرو دهلوی. این دونفر در عصری زیسته اند که سلطنت مغلها در قلمرو افغانستان آنوقت برقرار بوده، یکی در ترکیه و دیگری در هند چراغ فرهنگ افغانی را روشن ساخته اند.

جلال الدین محمد پسر محمد بن حسین ملقب به بهاء الدین ولد در بلخ تولد یافته (۶۰۴ هجری)، بهاء الدین ولد یکتی از فضلاء و مشایخ بلخ بود و او را سلطان العلماء میخواندند و بدربار خوارزمشاه تقرب داشت، اما برپادشاه و اعمال او انتقاد میکرد، پس و اندر میزد و اهل تصوف بدور او حلقه زده بودند، در همین آوان فتنه مغل پدیدار شد و او مجبور به ترک وطن گردید. جلال الدین محمد درینوقت ۱۴ ساله بود و مدتی در نیشاپور نزد شیخ فریدالدین عطار تلمذ کرد و بعد از طی و طریق در بغداد و ادای فریضه حج، بدعوت سلطان علاء الدین کیقباد، به قونیه رفت و در سال ۶۲۴ هجری با شمس الدین علی بن ملک داد تبریزی (معروف به شمس تبریزی) که از براندگان طیفه صوفیه بود در قونیه ملاقی شد و سخت تحت نفوذ معنوی او قرار گرفت، آنگاه بعد از طی مراتب صوفیه مثنوی معنوی خود را نوشت که عالیتین اثر تصوفی در زبان دری میباشد. اثر دیگر مولانا جلال الدین کتاب «فی مافی» است که مملو از مطالب عرفانی و تصوفی میباشد؛ افکار و آثار مولانا و مکتب خاص عرفانی او در سرتاسر منطقه شرق میانه، از قسطنطنیه و روم و قونیه گرفته تا ایران و افغانستان و هند و ماورالنهر و کشورهای عربی اثر عمیق و جاودانی گذاشته، و ترجمه آثار او در مکتبهای فکری اروپا نیز مطالعه شده است. از بحر بیکران مثنوی مولانا چند نمونه تقدیم میشود:

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم

ما دل اندر ره مردان باختم

غلغلی اندر جهان انداختم

آتشی اندر دل خلقان زدم

شورش در عاشقان انداختم

داشتیم در پشت خود بار گران

شکر گان بار گران انداختم

جبه و دستار و علم و قیل و قال

جمله در آب روان انداختم

از کمال شوق تیر معرفت

راستی سوی نشان انداختم

تخم اعمال سعادت تا ابد

در زمین امتحان انداختم

دست شستیم از همه اسباب خود

آتش اندر خانمان انداختم

دنیه دوز نزد دانا جیفه است

جیفه را پیش سگان انداختم

ما ز قران برگزیده مغز را

پوست را پیش خسکان انداختم

ما بساط عشرت و ذوق و صفا

در سرای لامکان انداختم

امیر خسرو دهلوی فرزند سیف الدین محمود یکتی از امرای محلی بلخ بود که بهنگام ظهور فتنه مغل بخاطر ظلم و بیدادی که مغلها بر مردم خراسان تحمیل میکردند از بلخ به سنگچارک و از آنجا به غوربند متواری شد و از آنجا به هندوستان رفت. اوسه پسر داشت که جوانترین آن ابوالحسن همین امیر خسرو است که ابتدا (سلطانی) تخلص میکرد و بقول خودش در سنه ۶۵۳ هجری در شهر پتیاله تولد شده است. امیر خسرو استعداد شاعری را در دوران طفولیت تبارز داده و بنا بر استعداد سرشاری که داشت بدربار شاهان را یافته و نزد علماء و اهل تصوف تلمذ کرده از مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود و در علم موسیقی هم ید طولی داشته چندین سر و راگ رابا و نسبت میدهند. امیر خسرو دهلوی رسالاتی در زبانهای دری و اردو نوشته و در هر دو زبان دیوان اشعار دارد و یکی از بنیان گذاران مکتب ادبی هند شناخته شده است. در کلام او مطالب فلسفی، تصوفی و ذوقی بوجه دلپذیر در نظم آمده، وی در الفاظ و معانی از سنائی، خاقانی و نظامی اقتفاء و در غزل از حافظ شیرازی پیروی نموده، معهذا سبک خاص خودش را تبارز داده که سرشار از خصوصیات و ظرافتهای ادبی سرزمین هند است بلکه نمونه اعلی مکتب ادبی هند بشمار میرود؛ از اوست:

دربیت ذیل حدود هفت صد سال قبل، امیر خسرو
ضرورت گشودن و رفتن به فضاء را برای شناخت
فلک و جهان سفارش میکند:
قدم تا بر فلک نتوان نهادن
فلک را کی توان مدخل کشادن

امیر خسرو در اشعار خود به هندی بودن خویش افتخار میکند:
من چو زهنم، بود آن به که کسی
از محل خویش بر آرد نفسی

چو من طوطی هدم از راست پرسی
ز من هندویی پرس، تا نغز گویم

اهل شهوت که خود آرای بود، سوختنی است
کرم شب تاب دگر باشد و پروانه دگر
به تکلف نشود عشق که از جان و خرد
بی‌هش باده دگر باشد و دیوانه دگر

ازین گردنده گنبد های با نور
بجز گردش چه باید دید از دور
درست آنست کین گردش بکار است
درین گردندگی هم اختیار است
بلی در طبع هردانده ای هست
که با گردنده گرداننده ای هست
گر آگاهی خبرگوی ای خردمند
که چون میگردد این گردنده چند؟
چه شکست این گهی بالا و گه زیر
که گشتش زود بینی، ماندنش دیر؟
چگونه است این بساط ظلمت و نور
که گاهی مشک بیزد گاه کافور
اگر منزل زمین شد آسمان چیست
و گر عالم همین خاک است آن چیست؟
کجا سردارد این گردنده دولا ب
خیالست اینکه می بینیم یا خواب؟
درین چرخه نظر کردنت بسیار
سر رشته نشد بر کسی پدیدار



یادداشت نگارنده: از آنجائیکه نسل جوان افغان در مهاجرت روز تا روز فرهنگ خود فاصله میگیرند، من نگارشی
پیرامون مکتبها و سبک های ادبی را در پهلوی مشاعرۀ نوروز اضافه کردم تا برای جوانهای افغان در مهاجرت
بحث یک ریفرنس کاربدهد. درین شماره بخاطر ضیق جای همبند گنجانبده شد و بقیۀ آن، بحثی درباره
چگونگی مکتبهای ادبی زبان دری، در شماره آئینده نشر خواهد شد. درین تتبع از مآخذ ذیل استفاده شده است:
تاریخ ادبیات افغانستان - تالیف احمد علی کهزاد، علی محمدزما، علی احمد نعیمی، محمد ابراهیم صفا و میر
غلام محمد غبار - چاپ مطبعۀ دولتی کابل

تاریخ ادبیات ایران - تالیف رضا زاده شفق
تاریخ ادبیات در ایران - تالیف داکتر ذبیح الله صفا

ادامۀ صفحہ ۱۶ لنگری

تطبیق این نوع ترس و خوف و بربریت وسیله ای بود که توسط آن شورویها یک جنگ نابودسازی نژادی
را بمنظور غلبه اقتصادی و ستراتیژیکی در افغانستان براه انداخته بودند.

این داستانها بخاطر نسلهای آیندۀ افغان و هم بمنظور ثبت شدن در تاریخ باید بطور مفصل، دقیق و ماده وار گفته
شوند. اگرچه من در برابر ثقلت و محتوی عظیم این پروژه خود را کوچک می یابم، اطمینان دارم که حمایت و
کمک افغانها بمن رهنمائی خواهد کرد تا یک اثر حقیقی و مکمل تهیه و عرضه نمایم.

بنابران بوسیله این نامه از هر کدام و همه افغانهایی کمک میخواهم که از زندان پل چرخ یا توقیف خانه های
دیگر از قبیل صدارت، وزارت داخله و غیره تجربۀ شخصی دارند و یا اعضای فامیل شان در یکی از محابس توقیف
بوده باشد تا چشم دید و معلومات خود را بمن بفرستند تا از مجموع این معلومات یک تاریخ نوشته از سیستم
جزائی شوروی در افغانستان از بابت سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۹ بوجود آید. کسانی که آرزو داشته باشند تجارب
خود را، بشمول تصاویر و اسناد، بدسترس من بگذارند، میتوانند بادرش یا تلفون فوق با من تماس بگیرند.
مکاتبات شما بزبان انگلیسی، دری و پشتو با کمال امتنان پذیرفته میشود.

در عین زمانیکه این پروژه بکار می افتد، من در نظر دارم از پاکستان، افغانستان و روسیه دیدن نمایم و هدف
مسافرت من جمع آوری اسناد و انجام مصاحبه هادر آن کشورها خواهد بود.

آرزوی من اینست که این اثر تاریخی رابه بزرگداشت آن افغانهای دلیری اهدا کنم که در تحت یک نظام جزائی
جهنمی کمونستی رنج دیدند و نابود شدند.

اعدام های دسته جمعی و شکنجه های ده ها هزار مردم بیگناه نباید و نشاید بهدربورد، این داستانها باید گفته
و نوشته شوند و باید ثبت شوند تا جاودانه محفوظ مانده و مورد استفاده قرار گیرند. امیدوارم این اثر مستند
روزی در یک دادگاه بین المللی جرایم جنگ - که بمنظور محاکمه و بازخواست از آنهاست این نوع جنایات ضد
بشری رامرتکب شده اند، دایر گردد - بحث ثبوت اراکه شود.

لطفاً یک کاپی این نامه را بهر کسی که شما میشناسید که از سیستم جزائی شوروی - کمونستی رنج برده،
برسانید. بروس ریچاردسن

از خاطرات اُسامه بن منقِیض
ترجمہ: دکھتہ صورتِ نگر لیواں

در سنه پانصد و هفتاد و دو که بحر قمری در دمشق بودم و روزی دوستم عمر ابن محمدر الیمی از سرگذشت ابو بکر محمدر ابن عبدالباقی که در بغداد برایش قصه کرده بود ، برایم حکایت کرد :

آنزد اندکی تأمل کرد و بعد بمن گفت : خیر ، پس تو روایت مرا محض برای نداشتن خودی خداوند بمن باز بگری ؟ ! گفتیم : بلی ، خطورت !
آنزد گفت : « پس حالا که چشمت با من رو بسوی کعبه برگردان و دعای مرا آیین بگو ! »

من هم راه صحرای پیش گزفتم و از آنجا بکشتی رنستم و آنکشت دریا را مغرب کردم .
درین راه دریا خاخران صلیبی بر کشتی حجاج زدند و حجاج بقاوت بکشتند و محمود بکشتی بغارت
و صبحی با سارت کشیدند . من در جمله اسیران بیک راجب صلیبی به بردگی سپرده شدم و سالهای
بسیار در اسارتش ماندیم تا آنکه بروی قرار رسید و در نفسهای واپسین بازای من موافقت نمود .
بلا تاخیر بزرگ نیز از بس گفتم و به المغوب برگشتم .

در منوطم در دگر و نانوایی بشن حسابدار کی و کتابت او برداشتم و امرار عیشت داشتم...

نانو را باز میذار و تروتمندی محاسبت بود و از وی غله بگرفتی. روزی از روزهای خادم آن زمیندار
به نزد نانو آمد و گفت که بایست نزد خواجه بیاید تا محاسبت کند. نانو از من خواست تا نزد او
او بروم. اطاعت کردم و برستم و تصنیف حساب کردم و چون زمیندار کفایت من در محاسبت و استیفاء
پدید آمد، از نانو خواهرش نمود تا مرا در خدمت خود بگمارد و امور محاسبانش بمن بسپارد.
نانو خواهرش او را پذیرفت و من با رضای خاطر در خدمت خواجه جدید قیام داشتم.
این مرد نکوسیرت بود و بر من نظر خیر داشت. جامه های آراسته ام بداد و در جوارش سکون
زمانی در خدمتش بگذشت. روزی از روزهای از من سؤال کرد که چرا زن نمی گیرم و دین ارجح
میاندیشم؟ گفتم ای خواجه بفرماید نیست تا کفایت عیال کند!
گفت: حاضر است جزیه عروس و نانو و عیشت و کلیه باکحتاج را مهیا دارد.

سپاس نمودت گفتم و منت پذیرفتم... بعد آن نیکمرد گفت:
«فرزندم! اما این عروس را معایب از سر تا پندم است!» و هر چند در سیایش تأکید کرد،
موافقت نمودم - نه از روی خوف، بل بختی پذیرفتم. بعد بگذشت که آن بیادند و کناج ما
آنگاه گفت: «فرزندم، این عروس دخترم میباشد.» بعد بگذشت که آن بیادند و کناج ما

یکروز بمن گفت: بایست در خانه جدیدم سکون گیرم. جامه های فاخر بمن بخشید و مرا بخانه ای
برد که از تزئینات و اثاث البیت گرانهای آن بجزیت رفتم.
مرا در صدر بنشیند و عروس محبوبه در حریر را نزد من بیاد و در حریر وی برخاستم و چون حجاب
از روی وی برگزفتم، بهسوت بماندم از جمالی که تاکنون بدین دنیا ندیده بودم... تو گوئی
ماه از جلد آسمان بر زمین خدا فرو داده است... یارای ستمم نماد و از جلد برون رفتم.
آن پیر مرد در برابرم ایستاد و سؤال کرد: «فرزندم چه شده است، چرا در فکر هستی؟!»
گفتم: آبا این جهان عروسی است که تو معایب وی را بر من بر نمودی؟!...
آنگاه به آتشتم گفتم: «فرزندم، همینست عروس تو و یگانه دختر من! من دیرا
برای تو چنان توصیف کردم تا تو متدار جمال وی را خود بشناسی!»
و چون فردای آنروز بجا اهرات و حلقه های گرانهای عروسم نظر کردم، چشمم به حایل مردارید
افتاد که آنرا سالهای ماضی در حرم سلطه یافته بودم. باعجاب اندر شدم و بکثرت مافرو رفتم...
در بیرون حموم نداده بودم و بسطایت گفتم: «حلال بینی حسد را بریده است!» -
بدین معنی که حالا چون دخترم ذوجه حلال تو شده است، آیا میتوانم از احوال وی بپرسم،
بدون آنکه تو احساس غیرت کنی - من از نیکبهای حموم شکران کردم و لاکین
همچنان در فکر حایل مردارید اندر بودم... پیر مرد معجبه نفسم را بر سید و گفتم بیت سرورید

می اندیشم که آنرا سالهای ماضی در محن محرم شربت یافته بودم و حالا شبیه آنرا در حله نمودم بنعم
 پروردنفس کوتاهی کشید و بکرت گفتم :
 " یارب کعبه ! ... آیا تو همان سردی هستی که صائیل گشته مرا بمن باز رادی و دعای مرا
 محرم کنی ؟ !

گفتم بلی ، همانم ! باز گشت و گفتم : « خوشا بحال من و تو که صاحب آن خانه عتیق
 دعای ما را استجابت کرد تا نیکی ترا جبران کنم . اکنون دهنم و همه شودم را در همین دست
 راستین تو بگذاشتم و میدانم که روزی برای عمرم با خود رسیده است ! ... »
 پرورد همه را در پیش را بمن وصیت کرد و چند روز بعد دخت بسرای دیگر کشید .
 خدایش برو صحت کناد ! خانه صدقیر لیلوال

هو العظیم جل جلاله

چندی قبل پارچه شعری را که احتوا کننده نه بیت بود تحت عنوان « نیکان و هم نیاکان » -
 سروده بودم و آنرا به شاعر سابقه دار و نامدار کشور محترم احمد صدیق حیا با این خوش
 فرستادم تا باشد ابیات چند به آن به افزاید و یک شعر یادگاری دو گانه شود ، جناب
 شان با طبع روانیکه دارند (۱۲) بیت به آن افزودند که ابیات بین ناخند ها -
 از حیا صاحب میباشد .

برگ سبز ناظم و شعر حیا نامدار هر دو را یکجا نمودم تا که باشد یادگار
 و اندک غرض مطالعه دوستداران ادب پیشکش شد .
 الحاج خلیل الاناظم باختری

نیکان و هم نیاکان

شیر و شکر ناظم و حیا

خائن به دین و دولت دیدم ندیده بودم	بدخواه ملک و ملت دیدم ندیده بودم
از گلب الدین چه نکبت دیدم ندیده بودم	از ربانی تفرقت دیدم ندیده بودم
حلقه بگوش دیدم و میهن فروش دیدم	سرتابه پا خیانت دیدم ندیده بودم
تسبیح و ریش و دستتار کذب و دریا گشتار	غرق هست در جنایت دیدم ندیده بودم
پانزده گروه به کشور در عشق پول و چوکی	کردند بهم لجابت دیدم ندیده بودم
نه نوزیم بجایماند ، نه بانگ دنی خسرانده	در حرط چه وحشت دیدم ندیده بودم

.... در پشاور میباشم و دواها را آماده کرده و روان میکنم. داکتر صاحب لطفاً از طرف ما با افغانها بگویند که اگر بزنند و مرده کابل کمک کرده میتوانید وخت خوبتر از حالا نیست. با عرض سلام و دستبوسی....

یادداشت اداره: نویسنده بالا از لیسانسه های ادبیات و سابق سرمعلمه یکی از مکتبهای متوسطه در کابل بود.

قسمتهائی از نامه نسرين سابق مدیره درس میاشت، دختر بی بی خورد متوفا و زوجه... سابق مدیر عمومی در وزارت تجارت، عنوانی داکتر هاشمیان:

کا کا جان معظم پاچا صاحب، یک کاغذ شما از پشاور بایکصدالر توسط... پاچا صاحب بما رسیده بود، خداوند شما ره بدین دنیا خیر و خوبی نصیب کنه که از ما گرسنه ها و بیچاره ها خیر گیری میکنی. میدانم وضع خودما و حالات کابل از کجا شروع کنم و چه بگویم... شوهرم که فاکولته اقتصاد خوانده دو سال بیکار بود و بسیار انتظار کشید برایش کار ندادن، هر چه کالا داشتیم قالین و گلم و کمپل و لیاف و توشک فروخته شد، تلویزیون و سامان موسیقی که شوهرم داشت اول پت کدیم، پسان بجنال ماندیم و همه را به نفر ناحیه تحویل، غیر از چند دانه بشقاب و دیگ چیزی نمانده بود، شوهرم مجبور به گلکاری و خشت مالی شد چونکه چار طفل گشته ولج مانده بود. مادرم که شما دیده بودید زن لاغر همراهی برادرم... آغازندگی میکند و برادرم... آغادوسه بار در بیرون خانه لت و کوب شده یکماه بندی بود، اعصابش شوک دیده کار نمیتواند. مادرم ناجور شد، پیسه دوا و غذا نبود، زن را بدون محرم به تکسی و شفاخانه نمیانند، مادرم پندیده بود، همراهی شوهرم دودفه اوره بشفاخانه بور دیم، یک دوا پیچکاری نسخه دادن کورتیسان که بسیار قیمت بود، لاکن تابلت همان دوا به دوا زده لک افغانی خریداری کدیم فایده نکرد، یکداکتر خویشای ما خودش بدیدن مادرم بخانه آمد وقتی دوا ره دید گفت از رقم پاکستانی بدل اس فایده نکرده کورتیسان اصل از پشاور یا خارج پیدا کنی، هیچکس در غامیل ما پیسه و وسیله نداشت؛ مادرم از بیدوائی و بی غذائی وفات کد بسیار پندیده بود، پیران اورا از دوسه جای پاره کدیم که بجانش نچسپه. ناوخت روزاز کوته سنگی بخانه خود تیمنی آمدم که کفن یا یک پیران کلان پاک پیدا کنیم، کالای پیدا کدم، صبح با کالای کلان پاک بخانه مادرم رفتم، گفتند ناحیه خیر شده نفرهای ناحیه آمده بود مرده ره میخواستن، هر قدر گفتیم ماتل کفن میباشیم قبول نشد، گفتیم مرده پندیده کالای کلان پاک نداریم تا چاشت میرسد قبول نکردن، زنها مرده ره همراهی او یخ شسته همراهی همو کالای ناجوری بیک لیاف پیچانده دادند، مه که رسیدم بناحیه رفتم و خاک بسر کدم، مادرمه بیک قبرستان دور دفن کده بودن....»

یادداشت اداره: فقط یک قسمت این نامه مربوط بچگونگی وفات و دفن بی بی خورد عینا نشر گردید، کامه و نقطه از طرف اداره اضافه شده در اصل نامه دیده نمیشود، در دو صفحه پیوسته و کوچک نوشته شده.

سه نامه دیگر از سه نفر سرشناسان کابل، اشخاص کمیل کرده و چیز فهم است، اینها همه ازوفیات زیاد در اثر بی غذائی و بیدوائی در زمستان گذشته تذکر داده و دوفر مثالها هم داده اند. اینها وضع رقت بار اقتصادی ماموران سابق دولت را که در اثر بیکاری بگدائی رسیده اند گزارش و مثالها داده پیشنهاد کرده اند که:

(۱) بموسسه ملل متحد و حکومت امریکا سفارش شود تا یک پروژه مخصوص برای استخدام مجدد مامورین دولت رویدست بگیرند و معاش آنها را برای حداقل مدت سه سال تمویل کنند و این معاش را مستقیماً بمامورین معزول و بیکار بپردازند و مانند (NGO) ها آرد و بوره و جای هم توزیع کنند و از هر مامور در شق و رشته و تجربه اش کار بگیرند.

(۲) برای مردمان ناتوان و بی استطاعت بشمول مامورین معزول یک کلینیک سیار بسازند و روز یکبار توسط موتر از کارته ۴، ده بوری، کوته سنگی، پل سوخته و اطراف آن، خوشحال خان مینه، کارته پروان، خیرخانه، تیمنی، شهر آرا، چنرال، شهر کهنه و غیره تا شاه شید و مکروریالها در هر کجای یک موتر یا بندر تعیین کرده مردم ناجور و بی بضاعت را ببینند و تداوی کنند، چونکه مردم توان کرایه تکسی و رفتن بچند شفاخانه را که تا سقف پر بوده و دوا و تسهیلات هم وجود ندارد، ندارند.

(۳) پیشنهاد شده تا کنترول بالای دواخانه ها بعمل آید که دوا تقلبی و پاکستانی نیارند و دوا اصل و قیمت آن از طرف حکومت تعیین و کنترول شود.

(۴) اینها از امنیت در شهر کابل توصیف کرده گفته اند که قیودات بالای مردها کمتر شده و لت و کوب همراهی سیم جای خود را بمشت و قفاق گذاشته، ولی مردها برای کسب نفقه و معاش آزاد میباشند، بشرطیکه کار پیدا شود یا خودشان سرمایه داشته باشند که تک فروشی یا دکانداری کنند. اقتصاد ما بدست پاکستان است، چونکه نزدیک است هر کس آنجا سری میزند و کالا سامانی می آورد تا روز جلانی کرده بتواند... چند دهه در بر خواهد گرفت اگر افغانستان از زیر بار اقتصادی و بازار کالای دیسی خلاص شده بتواند، آنهم در صورتیکه چرخ

شدم آزاده از هر کس ، شدم بیزار از هر سو

بمناسبت حملات مکرر ہوائی بر عراق

ای صبا از من بگو باز آن ستم ایجاد را
کره‌لا را پر بلا بر تشنه کامان ساختی
با ضعیفان اینقدر زور آومائی ها چرا
می نهی صد دام برصدام ، اما جیف جیف
دیو نفس سرکشت تا سر بطغیان میکشد
صلح وآزادی شعار ، کاذبی هم بیش نیست
بهر تسخیر جهانداران ، براه افکنده ای

از چه در آتش کشیدی بصره و بغداد را
چون یزید آخر گزیدی شیوه شداد را
هیچ نشنیدی فغان مادر و اولاد را
برسر این دام ریزی خون صدناشاد را
می کند ویرانه شهر و خانه آباد را
میکشانی در اسارت، ملت آزاد را
مکر CIA و کید و فتنه (موساد) را (1)

هرجا که میروی ، قفس تنگ دیده ایم

از آسمانیک
افای اسیر در مشام
نور در ۱۳۷۸ بریده جا به
در ج اول شدند، این صفت را
بسم شایع جاودانی صاحب
وزیر (فیضی) صاحب
سلیمان بنی
تغوی را
مسیارباش
می کند
نوجوانانی
پرواز از بند
با به داد
ای اسیران خوب شناسید این صیاد را
ای نفس بیکار بالاتر بکش فریاد را
این دل سنگ تو از آه اسیر دل فولاد را
مقابله
بهر در دویده آئینه
چشم زبانه را از حسد تنگ دیده ایم
آئینه در بغل همه جا سنگ دیده ایم
آئینه ها تمام پر از رنگ دیده ایم
پای محبت همه را رنگ دیده ایم
بد ها شنیده ایم وید آهنگ دیده ایم
آخر ادب گزیده و فرنگ دیده ایم
هندوستان شناخته و تنگ دیده ایم
در تار های کاکل شیرنگ دیده ایم
چشم زبانه را از حسد تنگ دیده ایم
آئینه در بغل همه جا سنگ دیده ایم
آئینه ها تمام پر از رنگ دیده ایم
پای محبت همه را رنگ دیده ایم
بد ها شنیده ایم وید آهنگ دیده ایم
آخر ادب گزیده و فرنگ دیده ایم
هندوستان شناخته و تنگ دیده ایم
در تار های کاکل شیرنگ دیده ایم

عشق اگر ناپخته ماند، از پرده افتد رازدل
میکشد بر دار اناالحق، گردن منصور را
دورباش «لن تراني» سنگ راهم خاک کرد
کس ندارد تاب دید، پرتو مقدور را
بارگاه عشق اخلاص است، نی سوداگری
کی دهند آنجا بهای عشق هر مزدور را
باهمه تر دامني، دعوای عشق نابخرديست
بی طهارت نیست نماز عشق، هر معذور را
عاشقان مست و خراب ازبوی جانان بوده اند
مستي عشق است که رنگ نشه داد، انگور را
خانه ایکه پرورد مودي، بر آزار خلق
خود بسوزندش، چو سوزند خانه زنبور را
کو!! دل پاک و صفای عاشق مرد خدا
تا کند «روشن گدازش» آن چراغ طور را
(بیدل) آن طور و تجلی و فروغ و پرتوش
می نیابی، گرگنی صدسرمه چشم کور را
ناز (فريار) نیاز بیدلي دارد به دل
کو!! همان مستيکه بردارد ز ره مخمور را

شماره مسلسل ۷۶

اشک بی قدر

از آقای عبدالصمد وهايزاده (فريار)

اشک بی قدر، زرخسار یتیم در «سرب» است
مستی (میلوسوویچ) از می ناب غرب است
سالها گفته ام و باز بجهر میگویم
ناف (میلوسوویچ) ازروغن روسی چرب است
روس مفلس شده و اسلحه اش کس مخر است
درجهان احمق سلاح خر روسی، سرب است
هیچ رحمی نه این کافر بمسلمان دارد
قتل عام «کوسوو» نقشه این بوالکرب است
خانه آتش زند و پیر و جوان را سوزد
مثل نمرود، کاراو، کشتن و حرب و هرب است
تا که میلوسوویچ زنده و روس در پی اوست
بین امریکه و روس دایم این ضرب و گرب است
دل (فريار) چو یتیم (کوسوو) خون گرید
که گرفتار هزارفتنه و جنگ و حرب است

بن - آلمان ۱۴ اپریل ۱۹۹۹

از آقای عبدالصمد وهايزاده (فريار)
مرا گویند شعر نو بگو بر ذوق نوخواهان
چه گویم تانباشم خود سیه مستی زبدمستان
دل گوید زهر چیزی که میگوئی بگو، لیکن
مگو هرگز ز یاری و وفا و عشق مهرویان
کسی گوید چو شاخ بی پرو برگ برهنه شعر
کسی از رمی آغوش و کس از لرزش پستان
درین دوران همان شعر است پسند نو پسندانی
که هم شیر، هم شکر نوشند از لعل لب جانان
سخن هر چند بی پرده بود، ارجش بود بالا
بدوق آنکه دارد دسترس، بروصل خویرویان
ز شعر آهنگ مستی چو نیشاب کهنه میخوانند
ولی افسوس نمائد آن جام و آنساقی و آندوران
همی جویند شعر آتشین باری چو لعل یار
خراباتی خمار و صوفي لب تشنه دوران
خمار صبح و شام و مستی خیل هوسبازان
خرابات مغان را سخت کرده بی سروسامان
بجای مهر، شهوت در خرابات عربده دارد
چه میپرسی ازین رسوائی و بدنامی رندان
مرا پیر خرابات مرشد راه طریقت بود!!
ولی امروز بر حالش دل کافر کند، گریان
بشهر ما که فطرت ها زماهی تابماه دور اند
یکی از مستی بدنامست، دگر از نیستی سرگردان
خیال نو ز تار پوده اندیشه می بافت
قبای زنده گی از دود آه گرم مظلومان
و یا در بستر سیل هوسها خانه می سازند
بدوق و شوق بدمستی، عربان سیه کاران
خوش است ذوق سخن گفتن بطرز نوجوان فريار
که فريادش چو مظلومان نکیرد دامن آسمان

طوفان عشق

جناب شیخ الشعراء (حیا صاحب) شعر مشهور حضرت
ابوالمعانی (بیدل) :
«عشق اگر در جلوه آرد پرتو مقدور را»
استقبال و بعدا شاعر پر مایه و عزیز ما (ناظم باختری)
هم آنرا استقبال و از مایان (من و اسیر) هم چنین
خواهشی نموده بودند. اینک بهاش خاطر مبارک شان
بنده نیز چند بیت در مورد تقدیم میکنم؛ یقینا که
آقای اسیر هم لبیک گفته اند تا صدای شان با حرمت
استقبال گردد و خالی نماند. با احترام (فريار)

عشق اگر طوفان کند، ویران کند معمور را
بشکند سر تا بپا سنگین دل مغرور را
عاشقانرا جلوه اش از خود برد، بیخود کند
تا بسوزد سینه ای سینا و قلب طور را
شور عشق در آب و خاک و باد دارد آن اثر
که ملوک ملک تن سازد، دل مهجور را

مدینه منوره حج سال ۱۴۱۸ هـ ق
ملتقش اجماع خلیل الانام ختري

من کجا د آستان سرور مردو جهان ني قلم از برگ گل ني قدرت عرض د بيان
جان به قربان شماي خاتم پيغمبران ملت افغان شده آورده دلي خانان

ملک ما ويرانه شد از جبر و ظلم جاهلان

از شفاعت مردوزن رازين مصيبت دارهال

يار رسول الله به دربارت طلبکار آدمم عاجز و بچاره و با حالت زار آدمم -
ملتقش د آورده ورنجور و بیمار آدمم در ادب گاه حضور، اي شاه ابرار آدمم

ملک ما ويرانه شد از جبر و ظلم جاهلان

از شفاعت مردوزن رازين مصيبت دارهال

سلطنت، نام و نشان و پادشاهي داشتيم غيرت افغاني د کرج و کلاهي داشتيم
فهر و سر و فرج و سپاهي داشتيم آبرو و عزت و پشت و پناهي داشتيم

ملک ما ويرانه شد از جبر و ظلم جاهلان

از شفاعت مردوزن رازين مصيبت دارهال

هم شمال و هم جنوب و شرق و غرب مملکت خرم و آباد بود و صلح بود و امنيت -
جشن استقلال بود و افتخار و حریت رفت آخر از کف ماعز و جا و سلطنت

ملک ما ويرانه شد از جبر و ظلم جاهلان

از شفاعت مردوزن رازين مصيبت دارهال

نغمهٔ جمهوريت ما را پریشان کرد و رفت گاه خلق د گاه پرچم کار شيطان کرد و رفت
رويتيه، رويتيه کسيه ظلم فرادان کرد و رفت هم مجاهد آمد و ويران، ويران کرد و رفت

ملک ما ويرانه شد از جبر و ظلم جاهلان

از شفاعت مردوزن رازين مصيبت دارهال

ترک فرض و ترک واجب می کنند و ستا پافشاري می کنند بر سنت از روي ریا
گر چنین باشد مجاهد یا ملا و داملا - وای بر احوال ما و حال و استقبال ما

ملک ما ويرانه شد از جبر و ظلم جاهلان

از شفاعت مردوزن رازين مصيبت دارهال

یادداشت شاعر: قبل از آنکه رهسپار مکه معظمه شوم، نیت کرده بودم تا بعد از حج و تشریفاتی بحضور حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مدینه منوره به پیروی از استاد سخن (خاکی) عرض حال ملک و ملت افغان را بحضور آن هادی مستضعفان ملتستانه تقدیم بدارم، چنانچه ابیات اولی یک مسدس را از استاد فقید محضن بود و بیک قسمت آنرا در خود عربستان سربراه ساخته بودم، ولی بنا بر صیقلی وقت در آنجا نتوانستم آنرا تکمیل بدارم تا اینکه در اینجا کم کم به پایه تکمیل رسید که اینک در ظرف دو ورق تقدیم میشود.

یا رسول الله! مستمان را مستمان می‌کشد روزه می‌گیرد ولی خود روزه دارا می‌کشد
یا مجاهد را مجاهد مغت و آسان می‌کشد داری بر احوال ما، فغان، فغان می‌کشد

ملک ما دیرانه شد از جبر و ظلم جاهلستان
از شفاعت مردوزن رازین مصیبت دارها

در ملای عام دعوای طهارت می‌کنند روز دشب اعمال مردم را نظارت می‌کنند
چون خلوت میروند ظلم و شرارت می‌کنند چرتش و تریاک و مهر و مین را تجارت می‌کنند

ملک ما دیرانه شد از جبر و ظلم جاهلستان
از شفاعت مردوزن رازین مصیبت دارها

موتنفیدان رالت و کرب و حقارت می‌کنند بیوه و یتیم را قید و اسارت می‌کنند
از شمالی تا جنوبی قتل و غارت می‌کنند طالبان دین ما شوق امارت می‌کنند

ملک ما دیرانه شد از جبر و ظلم جاهلستان
از شفاعت مردوزن رازین مصیبت دارها

دم به دم همگان ما تقدیم می‌کنند طالبان را غافل از فکر ترحم می‌کنند
بر خرابی های ملک ما تبسم می‌کنند هم تبسم می‌کنند و هم ترحم می‌کنند

ملک ما دیرانه شد از جبر و ظلم جاهلستان
از شفاعت مردوزن رازین مصیبت دارها

من به قربانت شوم ای مرجع عرض و دعا هادی مستضعفان و بهترین انبیا
رحمت اللعالمین و منبع جود و سخا خاک راحت سرمه چشما من چون تنبا

ملک ما دیرانه شد از جبر و ظلم جاهلستان
از شفاعت مردوزن رازین مصیبت دارها

شکر حق بر آستان "ناظم متکین" رسید عرض حال ملت آواره و غمگین رسید
چون بگوش من صدای سوره یا این رسید تا به هنگام دعا فریاد از آیین رسید

ملک ما دیرانه شد از جبر و ظلم جاهلستان
از شفاعت مردوزن رازین مصیبت دارها

۱ در اکثر ولایات سمت شمال مولوی را داطلا میگویند (ملاحظه)
۲ از حافظ رج است، چون بخلوت میروند آن کار دیگر می‌کنند

غزلیکه بکفرن بیش موجب مشاعره بدر بارشد

استاد عبدالغفور شرر از فرانسه

مرحوم عید خراسانی شاعر بلند پایه قرن نهم ابران روزی این غزل مرحوم مهجور کابلی (۱۳۵۷-۱۲۶۲ هـ) را بطور تصادفی نزد تاجری در شهر عشق آباد چنانچه با موخر الذکر و اشعارش علاقمند بود، یافت:

فرصت در خون تپیدن نیست نخجیر ترا	آفرین باد از رسائی شصت زنگیر ترا
گر فرود آید مسیحا از فلک بهر علاج	غیر مردن چاره نبود زخمی تیر ترا
جان دهد بسمل بزودی زانکه استادازل	داده ز الماس نگاهت آب شمشیر ترا
بهر صید بیدلان امروز در گلزار حسن	باغبان بنهاد بر گل دام تزویر ترا
گریه بیهوده کم کن غمزده (مهجور) عشق	می نشوید آب دیده خط تقدیر ترا

عید پس از خواندن غزل بکفرن افغانستان و دیدار مهجور عزم کرد و بالاخره در تابستان یکی از سالهای ۱۹۰۰ - ۱۸۹۰ میلادی (۱) بحیث مهمان شخصی مرحوم عبدالرحمن خان منشی دربار سلطنتی امیر عبدالرحمن خان بکابل وارد شده از حضور امیر التماس آستانبوسی و مشاعره با شعرای افغانی را نمود، چنانچه پذیرفته شد. چون در آن آوان مرض همه جاگیر کولرا بقسم همیشگی در کشور همسایه شرقی ما وجود داشته و همه ساله تلفات زیادی بمردم هند و افغانستان میرساند، امیر تابستانهارادر قرانطین به صبیغه پغمان بسر میبرد، بنابراین روز مابعد، مرحوم ناظر محمد صفر مصاحب امین پادشاه نه نفر شعرای مقیم پایتخت را به پغمان بحضور امیر احضار کرد. بمجردیکه ناظر بمعرفی شعرای افغانی (نظر بسن آنها) شروع نمود، عید با بی صبری پرسید که «مهجورش کدومه؟» و آنگاه امیر شخصا بدست جانب مهجور اشاره کرد. از آنجائیکه تا آنوقت رسم منحنوی مشاعره طوری بود که یکی از طرفین مجلس را با هجو طرف مقابل آغاز می نمود، عید بدون مقدمه به هجو مبادرت ورزیده به آواز بلند گفت:

مهجور که پیوسته غمین است اینجا با محنت و درد، همقرین است اینجا

مهجور در اثر ترس آمیخته با نفرتی که نه از عید بلکه از امیر ظالم و دشمن سرمایه دارها بدل داشت و در همان اواخر (علی الرغم آنکه کاکای مهجور در موقع تنگدستی و فرار به عبدالرحمن خان اعانه داده بود) تمام دارائی نقدی و جنسی فامیل شانرا بدون اسباب موجب ضبط و تاراج کرده بود، لحظه ای ساکت ماند، مگر وقتی دریافت که امیر با مهربانی وی را با اشاره چشم تشویق میکند، بنوبه خودش عید را باین ترتیب هجو کرد:

بیضا صفت ز شکل تو دلها ورم کند وز شومی جمال تو گفتار رم کند

در دوزخ انتظار ترا میکشد یزید میخواهدت که خواجه سرای حرم کند

عید از شنیدن این هجویه با عصبانیت و شدت هرچه تمامتر اعتراض کرد که چرا او را چنان نسبتی همراه یزید بن معاویه داده است و مشاعره بلافاصله جای خود را بمنظره مذهبی وا گذاشت...

مهجور کابلی که خوشبختانه علاوه بر شهرت تجارت پیشگی و جهانگردی اش، عالم متبحر اصول فقه، عقاید، تفسیر و حدیث نیز بود، در منظره نیز بر حریف غالب آمد، تا بعدیکه عید بیایش افتید و پوزش خواست. اما امیر عبدالرحمن خان مهجور کابلی را تحسین گفت و صله داد و در عین زمان بر منشی دربار خود برآشت. سپس خطاب بدرباریان نموده تاکید کرد که عید را فوراً بادرقت سواران از خاک افغانستان اخراج نمایند.

شرح سرقت ناگهانی کتابهای مهجور ازینقرار بود که در سال ۱۳۱۹ شمسی مرحوم عبدالعزیز پسر شان یکروز دفعتاً ملتفت شد که مخصوصاً کتاب دارای وقایع منقش و نایاب صنعت ظریفه بخارا محتوی بر چندین اثر پدرش از قبیل مکتب خانه عشق، بزم وصال، مجلس آراء، مخمس کریمای سعدی و غیره بخط نستعلیق زیبای مرحوم یوسف علی نواسه صفدر علیخان باشند و مرادخانی کابل توام با دو سه کتاب دیگر اکثراً بخط خود مرحوم مهجور کابلی از خانه ناپدید شده بود. ضمن جستجوی زیاد معلوم شد که ملا عبدالاحد کتاب فروش با فریب خدمتگار منزل و پسر خورد سالی در عقب آن جنایت قرار داشت. خلاصه هر قدر برای استرداد کتب کوشش کردند به نتیجه نرسیدند، زیرا که ملا عبدالاحد با سوگند دروغین انکار ورزید.

بهر حال تقریباً سه سال بعد از آن تاریخ حینیکه در ولایت سرحد شمال غربی هند برتانوی ماموریت داشتم یکروز بدون هیچگونه شناسائی قبلی شخص موسفید و مخترمی (که بعداً راه بلدش او را بنام پاچا صاحب «بالا مانی» از قرای جوار شهر پشاور معرفی نمود - از جمله سادات عالی نسب پشین) بدفتر کارم آمد و بعد تعارفات

(۱) ذکر تاریخ موثوق رویداد متأسفانه برایم امکان پذیر نیست، چه یادداشت شخصی مرحوم مهجور صاحب ضمن سرقت کتابهایش که شرح آن در اخیر این گزارش ارائه شده، از بین رفت.

River borders in the Soviet territory prayed on the sound of Azan that crossed the Oxus by waves. Now that those countries are free and independent, their citizens may freely come to Balkh to attend the traditional celebration of the New Year, which has economic advantages for Afghanistan, as well as political advantages, such as the creation of brotherly relations and coordination of Islamic togetherness between the Muslims of the region. However, your unreasonable decision to abolish the historic and traditional celebration, would send the Muslims of the region, especially the Shiite population, to Meshad-Iran, instead of Mazare Sharif-Afghanistan !

This unreasonable policy of yours, in my opinion, is a service to the policy of Iran, because Iran has never recognized Mazare Sharif as the tomb of the Fourth Khalif (something that the majority of the peoples of Afghanistan and northern independent countries believe in); Iran is now striving to make Meshad more sacred to the eyes of those peoples. As a result of your unreasonable policy, peoples of Afghanistan from northern provinces and from central provinces, instead of being led towards Mazare Sharif, they are ridden to Meshad-Iran and you cannot stop the pilgrimage!

From the economic view point, New Year Nauroz brings about a great economic movement throughout the country, from tree plantation, plowing, shoveling competition to animals show, wrestling, national dancing and provision of recreation and entertainment for children, varieties of candies, sweets cookies and dried fruits, competition of poetry and celebration of orange blossom; the day has been known as a joyfull day for Afghans for thousands of years and has been very yielding and profit making for many people. In view of all the good aspects of Nauroz, you tell us and show us which aspect of Nauroz is controversial to Islamic jurisprudence? Your government continually engaged in war during the past three years, not only failed to provide work, salary and food for the people, but also led the people to poverty and disease, instead of creating additional joyfull and celebration days, good for economy, sports and recreation, you have abolished a good economic and cultural day, Nauroz, why?

Dear Taliban Brothers! Your greatest service to Afghanistan, which will be remembered always, with great respect and attribution, by future generations and history, is the salvation of Afghanistan from disintegration and division; nothing else is better than satisfying yourself with this great achievement and honor and to transfer the political powers to the people, so that people could elect a government by their own free will, so that it always praises you and your services and sacrifices and strives for the establishment of peace and security in Afghanistan with your consultation and cooperation. If you are truly Talib "i.e., students of religion", as you claim to be, then the art and science of governing is not your profession and duty; it seems that your failure in domestic and foreign policies has stemmed from this lacking. Those with vision would believe hitherto!

Your benevolent brother
 Sayed Khalilollah Hashemeyan (Ph.D.)
 Editor of Afghanistan Mirror
 Former Professor of Kabul University

Copies sent to:

Eleanor Smeal, President of Feminist Majority Foundation

OVER

FEMINIST MAJORITY FOUNDATION

Working for Women's Equality

8

Eleanor Smeal
President

Peg Yorkin
Chair of the Board

Katherine Spillar
National Coordinator

West Coast Office
8105 West Third Street
Los Angeles, CA 90048
213 651 0495
213 653 2689 fx

Washington D.C. Office
1600 Wilson Boulevard
Suite 801
Arlington, VA 22209
703 522 2214
703 522 2219 fx

Web Site:
<http://www.feminist.org>

E-mail:
femmaj@feminist.org

Signatories as of September 15, 1998

(NOTE: This same letter will also be sent to Secretary of State Madeleine Albright and U.N. Secretary-General Kofi Annan)

To: President Bill Clinton
The White House
Washington, DC 20500

PLEASE DO EVERYTHING IN YOUR POWER TO RESTORE WOMEN'S HUMAN RIGHTS IN AFGHANISTAN AND END GENDER APARTHEID

Dear President Clinton,

We the undersigned, over 120 U.S. women's rights groups, human rights organizations, and women's studies programs in U.S. colleges and universities, are outraged by the gender apartheid in Afghanistan. With the takeover of most of Afghanistan by the Taliban armed militia, women have been forbidden to work, go to university, or leave their homes without a close male relative. Girls are not allowed to go to school -- not even elementary school. Women are forced to wear the head-to-toe "burqa" in public, with only a mesh opening to see and breathe through.

Hundreds of women have been beaten for not being "properly" dressed. In late March 1997, a woman was stoned to death for attempting to leave the country with a man who was not her relative. Homes with women are required to have their windows painted opaque, so the women cannot be seen. Women are not even allowed to wear shoes that make noise when they walk. We have heard from a journalist that at the state orphanage in Kabul, the girls have not been allowed outside since September of 1996.

This is truly a backlash against women. Before the Taliban's control, women in Afghanistan were educated and employed. At Kabul University half the students and 60% of the teachers were women. In addition, women made up 50% of civilian government workers, 70% of schoolteachers, and 40% of doctors.

The ban on women working has thrown tens of thousands of families into destitution, because many women in Afghanistan are widows and are the sole source of support for their families. Although a very few women nurses and doctors are permitted to continue working to serve women patients, they are harassed. Women have also been shot at for leaving their homes without male escort to receive medical care.

We ask that the United States government and the United Nations:

- not recognize the Taliban, or any government that violates women's human rights, as a legitimate government in Afghanistan;
- not allow the Taliban, or any government that violates women's human rights in Afghanistan, access to a United Nations seat;
- do everything in your power to restore women's human rights to work, education, health care and safety in Afghanistan, including pressuring Pakistan and Saudi Arabia to stop funding the Taliban.

Sincerely,

**Eleanor Smeal, President
Feminist Majority**

**Kim Gandy, Executive Vice President
National Organization for Women**

**Gloria Feldt, President
Planned Parenthood Federation of America**

**Marcia Ann Gillespie, Editor in Chief
Ms. Magazine**

**Susan Bianchi-Sand, Chair
National Council of Women's Organizations**

**Prema Mathai-Davis, CEO
YWCA of the USA**

**James Wagoner, Executive Director
Advocates for Youth**

**Cheryl A. Peterson, Associate Director, Federal-
Government Relations
American Nurses Association**

**Gloria Johnson, President
Coalition of Labor Union Women**

**Omar Samad, President
Afghanistan Information Center/Azadi Afghan
Radio**

**Rona Popal, Executive Director
Afghan Women's Association**

**Bishop Imogene Stewart, National President
African American Women's Clergy Association**

**Amy Isaacs, National Director
Americans for Democratic Action**

**Robert Harris, Administrative Assistant
American Jewish Committee**

**Eileen McGrath, Executive Director
American Medical Women's Association**

**Bianca Jagger, Member of the Executive Director's
Leadership Council
Amnesty International**

**Kathleen Ferrar, Acting Director
Women's Studies Program
Arizona State University**

**Aruna Rao, President
Association for Women in Development**

**Nancy Cervetti, Director
Women's Studies
Avila College**

**Emily Ferguson, Administrative Assistant
Belfer Center for American Pluralism**

**Dr. Yvonne Scruggs-Leftwich, Executive Director
and C.O.O.
Black Leadership Forum, Inc.**

**Judith Robbins, Administrator
Women's Studies Program
Bowdoin College**

**Kathleen Murray Dixon, Director
Women's Studies
Bowling Green State University**

**Joyce Morrissey
California Federation of Business and
Professional Women**

**Frances Kissling, President
Catholics for a Free Choice**

**Martha Burk, President
Center for Advancement of Public Policy**

THE SECRETARY OF STATE
WASHINGTON

10

March 29, 1999

Greetings to all of you who have gathered for this important event. I regret being unable to be with you in person but want to share with you my strong support for efforts to help the women and girls of Afghanistan.

For two decades the Afghan people have suffered--first from invasion and then from civil strife. More than 300,000 persons have been internally displaced; more than 2.6 million are refugees.

The factions responsible for the fighting have systematically abused human rights and are deserving of our contempt in their treatment of women.

Currently the most powerful faction is the Taliban, which appears to believe that the only rights women have are the rights to remain silent, unemployed, uneducated and unseen. As the 21st century prepares to dawn, the Taliban is leading Afghanistan back to the past. Our sisters deserve better; they deserve a real choice and a true chance at a life of dignity and opportunity.

Afghan women have asked for our help, and we have responded by increasing our aid to feed, educate and train refugees; by pressing both factions to permit nongovernmental organizations to operate freely and securely; by seeking a peaceful settlement to the war; and by making it clear to Taliban leaders that they will not gain the diplomatic recognition they seek until they accord Afghan girls and women the rights they deserve.

Once again, I greet you and congratulate you for your efforts. You may be assured that as long as I am Secretary of State, American foreign policy will strive to advance the cause of human dignity in Afghanistan.

Madeleine Albright

Madeleine K. Albright

Unocal Quits Afghanistan Pipeline Project

THE NEW YORK TIMES, SATURDAY, DECEMBER 5, 1998

The decision was made under the pressure of low world oil prices, feminist groups that assailed Unocal's contacts with the Taliban, the fundamentalist Islamic movement that rules Afghanistan, and concern about the presence of the accused terrorist Osama bin Laden in the country.

The other consortium members are the Government of Turkmenistan, the former Soviet republic; the Delta Oil Company of Saudi Arabia; the Itochu Corporation and Inpex of Japan; the Hyundai Engineering and Construction Company of South Korea, and the Crescent Group of Pakistan.

The Feminist Majority Foundation, a Los Angeles group, petitioned the State of California to revoke Unocal's charter, and Mavis Leno, the wife of "The Tonight Show" host, Jay Leno, attended a company shareholder meeting last June to complain about its dealings with the Taliban.



11
**VOICE OF
AFGHAN WOMEN**

INDEPENDENT & UNALIGNED

March 29, 1999

Board of Director:

Atifi, Hamida
Bimar, Fauzia
Ghausse, Amena
Gausse, Razia
Hamid, Najia
Haidari, Torpekay
Isaaczai, Latifa
Kochai, Malal
Mohsini, Fahima
Noorzoy, Farkhunda
Waiz, Tahira
**World Wide
Representatives:**

Dadgar, Fatima
Akbar, Alia

Farhad, Qamar
Los Angeles

Mazhari Suraia
Canada

Waseal Malalai
Connecticut

Shakera Nadi
Germany

Laili Zikria
New York

Office & Mailing Address

37240 St. Matthew Dr
Newark, CA 94560
Tel: (510) 793-1021

DECLARATION

We typical and proud women of Afghanistan have gathered here today to protest against the unfair and misleading campaign that the Feminist Majority and like-minded group have started under the name of Women's Rights in Afghanistan.

The Feminist Majority organization has been giving out incorrect information to the public, which is intended to create bias against Afghanistan and Islam. They spread propaganda and cause economic hardship in Afghanistan. They have a hidden agenda, which has nothing to do with Women's Rights in Afghanistan. They have no accurate knowledge of real conditions in our devastated homeland. Moreover, we question the credibility and reliability of their sources that provide them information as well as underlying motives of these sources.

To our best knowledge, these sources are paid agents who previously worked with the communist regime that destroyed our beloved country and want to now make fortunes out of Afghans' misfortune.

While we call your attention to the following issues we strongly request that The Feminist Majority organization and the like-minded groups put an immediate end to their false claims and destructive campaign. We would like to make it very clear that they will be accountable and responsible for the severe hardships and damages that they are causing the Afghan women and children. Although their intention to help the Afghan women is laudable, their misleading and misdirected campaign is causing more harm than good.

I

Are you aware of the fact ?

that men, women and children of Afghanistan side by side took part in our glorious struggle against the Red Army and regained our independence.

(Page one of five)



Board of Director:

Atifi, Hamida
Bimar, Fauzia
Ghausse, Amena
Gausse, Razia
Hamid, Najia
Haidari, Torpekay
Isaaczaï, Latifa
Kochai, Malal
Mohsini, Fahima
Noorzoy, Farkhunda
Waiz, Tahira
World Wide

Representatives:

Dadgar, Fatima
Akbar, Alia

Farhad, Qamar
Los Angeles

Mazhari Suraia
Canada

Waseal Malalai
Connecticut

Shakera Nadi
Germany

Laili Zikria
New York

Office & Mailing Address

37240 St. Matthew Dr
Newark, CA 94560
Tel: (510) 793-1021

12 VOICE OF AFGHAN WOMEN

II

Do you realize?

that even approaching women's rights in Afghanistan without knowing about our glorious history, social, cultural, religious, and economic conditions and values is a crime that cannot be tolerated.

BEFORE PRESCRIBING MEDICATION ONE NEEDS TO DIAGNOSE THE PROBLEM AND WHAT HAS CAUSED IT. THE TREATMENT THEN SHOULD FIRST START WITH THE MOST CRITICAL AREAS SUCH AS HEART, LIVER, BLOOD, ETC. AT THE SECOND STAGE COSMETIC PLASTIC SURGERY NEEDS TO BE RECOMMENDED AND IMPLEMENTED. IN ORDER TO REBUILD OUR DESTROYED COUNTRY, MEN AND WOMEN ARE NEEDED TO PARTICIPATE: TO DO SO, THEY HAVE TO BE EDUCATED AND SKILLED. IN ITS PRESENT CONDITION, AFGHANISTAN CAN BE COMPARED TO A PATIENT WHO IS IN INTENSIVE CARE.

III

Did you know ?

that Afghans have extreme respect for women that are recognized as part of honor and dignity. Their protection and security is cultural and religious duty of society.

IV

The women of Afghanistan acknowledge and highly appreciate what the Ruling Administration (Emarath-Islami Afghanistan) has done for Afghanistan. When Taleban took over the power and conquered 95% of the entire country, they inherited demolished cities, villages, and collapsed economy. Armed bands and robbers were everyday challenge for peace and unity. Rape and kidnapping women and girls was a common act. The Ruling Administration collected Arms and restored peace and security after a long deprivation of 20 years. They prevented the disintegration of our beloved country and saved territorial integrity as well as national unity, the values we Afghans cherish and die for. At present conditions, one can peacefully sleep at night and can travel with any amount of money without fear and risk. Once again we would like to emphasize the fact that Taleban came into

(Page two of five)



1

آینه افغانستان
 افغانستان
 MIRROR
 R.O. BOX 408
 MONTCLAIR, CA 91763
 FAX (909) 625-6751
 (909) 626-8314
 EDITORIAL
 موبسم که سفر از وطنم دور سازد
 اوار کیم باعث دوری وطن
 شرافت و شجاعت

April 21, 1999

COMMENTS ON THE INCORRECT, PARTIAL AND EXAGGERATED CLAIMS
 CONTAINED IN THE LETTER OF FEMINIST MAJORITY FOUNDATION
 ADDRESSED TO PRESIDENT CLINTON

AFGHANISTAN MIRROR

The Editor of Afghanistan Mirror contends that the efforts made by the Feminist Majority Foundation for human rights and women's rights in Afghanistan should be impartial and its reports on the events and situations in Afghanistan should be correct and free from exaggeration. This was not observed in the letter of the Feminist Majority addressed to President Clinton. To convince you, please spare half an hour to read the following:

- 1) In the first paragraph of the letter, we read: "Girls are not allowed to go to school- not even elementary school."
this claim concerning elementary school is completely false and baseless. This editor saw in 1997 small girls going to elementary schools in Kabul; however, secondary schools for girls were closed and continue to be so.
- 2) In the third paragraph of the letter, we read: "Before the Taliban's control, women in Afghanistan were educated and employed." This false claim seems to be included in the letter by supporters of Rabbani -Massoud regime who are signatories of the letter. For your information, before Taliban, the regime of Rabbani - Massoud was in control for five years and in the second year a decree was issued by Rabbani to ban women from working in the government civil service, including radio and television, and ordering women to sit at home. Then, the Supreme Court of Rabbani issued a judicial judgement; certain articles of the judgement pertaining to women's veil and covering and education are as follows:-

The title of the judgement is " Judiciary Judgement for Veil and Covering" which was issued in response to an official inquiry by President Rabbani, m by his Supreme Court, dated 5 Sunbulla 1372 (September 1993), signed by Mawlavi Abdul Ghafour Sanai, President of Supreme Court, and it ordred that " the Judgement be implemented in all government units of the Islamic republic of Afghanistan." The said Judgement was published in its original text in Afghanistan Mirror, issue No.34, dated October 1993, pp.74-77; it was also published in the Afghan Press in Peshawar - Pakistan.

Important points of the Judgement pertaining to Veil and Covering are as follows:

---"Woman is private and naked, when she goes out of the house, Satan instigates his followers of suspicion, sedition and libidinousness towards that woman...therefore women better stay



Board of Director:

Atifi, Hamida
Bimar, Fauzia
Ghausse, Amena
Gausse, Razia
Hamid, Najia
Haidari, Torpekay
Isaaczai, Latifa
Kochai, Malal
Mohsini, Fahima
Noorzoy, Farkhunda
Waiz, Tahira

World Wide Representatives:

Dadgar, Fatima
Akbar, Alia

Farhad, Qamar
Los Angeles

Mazhari Suraia
Canada

Waseal Malalai
Connecticut

Shakera Nadi
Germany

Laili Zikria
New York

Office & Mailing Address

37240 St. Matthew Dr
Newark, CA 94560
Tel: (510) 793-1021

13

VOICE OF AFGHAN WOMEN

existence to combat the lawless and systematic human rights abuse by the warring factions with judicial structure destroyed and widespread anarchy.

V

Did you know?

that the protection of women's rights under Islamic laws are:

right to live;
right to have education;
right to have properties;
right to marriage;
right to do business.

Over 1426 years ago Islam directly identified the above rights.

Prophet Mohammed (PBUH) in regards to women's rights stated in his farewell speech: 'Do treat your women well and be kind to them, for they are your partners and committed helpers.' In Islam acquiring education is obligatory for men and women. Any Islamic government including Emarath - Islami Afghanistan can not ignore these Islamic orders.

VI

Those who raise women's issue in Afghanistan are using it for political games and power. The issue has become profitable source of making fortune out of people's misfortune at the hands of a limited selfish group. The Afghan women do not benefit from most of the fundraisings that has been done in their names.

VII

The international isolation and sanctions demanded by the Feminist Majority is starving the Afghan people: men, women and children. The Feminist Majority is badly misrepresenting the reality of life for women in Afghanistan. They have yet to check the credibility and the motivation of those who provide them with misleading information in order to isolate Afghanistan.

VIII

There are pitifully few hospitals or schools or even standing buildings in Afghanistan, but women go to them. The Afghan tradition requires that women must be modest in dress. The burqa (also known as

(Page three of five)



Board of Director:

Atifi, Hamida
Bimar, Fauzia
Ghausse, Amena
Gausse, Razia
Hamid, Najia
Haidari, Torpekay
Isaaczai, Latifa
Kochai, Malal
Mohsini, Fahima
Noorzoy, Farkhunda
Waiz, Tahira

World Wide Representatives:

Dadgar, Fatima
Akbar, Alia

Farhad, Qamar
Los Angeles

Mazhari Suraia
Canada

Waseal Malalai
Connecticut

Shakera Nadi
Germany

Laili Zikria
New York

Office & Mailing Address

37240 St. Matthew Dr
Newark, CA 94560
Tel: (510) 793-1021

14 VOICE OF AFGHAN WOMEN

chadari) is not the law, but long held tradition. Women are free to leave their homes unaccompanied and do so. They were not able to do so when the warlords reigned and ruined Afghanistan, when rape and kidnapping women and girls were the orders of the day. Women do get treatment by the best medical personnel available, whatever the gender of the doctors. The policy of isolation imposed and promoted by the Feminist Majority has left women's medical facilities with a severe shortage of supplies. Over 80% of women patients suffer from Anemia due to lack of nutritious food and proper medication. Children suffer and die of respiratory diseases everyday. The rehabilitation programs for mine victims have closed. UNOCAL gave up its plans for building a pipeline through Afghanistan. If would have provided jobs for thousands of Afghans and fed their women and children.

IX

Emarath - Islami Afghanistan seeks help to open more schools for girls and awaits funding of women's universities. For the second year women have been tested and registered for a medical university in Kabul. Due to the isolation and sanctions promoted by the Feminist Majority and the like-minded groups funding have not been forthcoming. The right of widows to work is protected by religious edict. Other women may work and do work with foreign aid programs in professional projects and medical facilities. Women are very actively and freely engaged in agricultural and small industrial projects. They work in farms, shepherd animals, and participate in other community chores on a daily basis. They are allowed to dress in traditional clothes (everyday outfits and a long scarf).

X

Afghanistan is getting on its feet. Finally, after 20 years of warfares, in 95% of the country peace and security which are the cornerstone for progress and development, have been restored. Afghans, men and women are hard-working and are trying to rebuild their lives and their country. **They need real help: support, love, respect, recognition, advice, understanding, medicine, food and funds to grow and prosper.**

(Page four of five)

VOICE OF AFGHAN WOMEN



Board of Director:

Atifi, Hamida
 Bimar, Fauzia
 Ghausse, Amena
 Gausse, Razia
 Hamid, Najia
 Haidari, Torpekay
 Isaaczai, Latifa
 Kochai, Malal
 Mohsini, Fahima
 Noorzoy, Farkhunda
 Waiz, Tahira
 World Wide
 Representrtatives:

Dadgar, Fatima
 Akbar, Alia

Farhad, Qamar
 Los Angeles

Mazhari Suraia
 Canada

Waseal Malalai
 Connecticut

Shakera Nadi
 Germany

Laili Zikria
 New York

Office & Mailing Address

37240 St. Matthew Dr
 Newark, CA 94560
 Tel: (510) 793-1021

Please do not listen to one-sided non-representative allies of the Feminist Majority. We encourage you to hear the real voice of Afghan women from inside Afghanistan who plead with the international community for help to fund programs for health care, development and education. So that they will over come adversity and move towards a normal life.

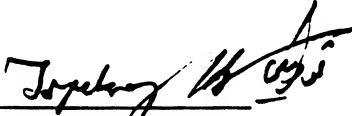
The Ruling Administration has extended an invitation, to whomever is interested, to visit Afghanistan and gather first - hand information.

XI

Lastly, we suggest that you devote today's fundraising money to sponsor desperately needed medical facilities, rehabilitation programs and schools in Afghanistan. We also strongly recommend that you closely monitor these funds and see for yourselves where and how they are being spent.

We will be glad if we could be of any assistance to you in order to understand the current status of Afghanistan and together we could approach the most essential areas that Afghan women could benefit from. We know our people have many problems to resolved, but we need to deal with them in terms of priority.

WITH BEST REGARDS


 Torpekay Haidari
 President


 Najia Hamid
 Vice President

VOICE OF AFGHAN WOMEN
 SAN FRANCISCO BAY AREA

(Page five of five)

To my Afghan friends:

نامه سرکشاده بروس ریچاردسن

1 April, 1999

Surely one of the darkest chapters in recent Afghanistan history, is the story of the infamous Pul-I-Charki Prison. Here, ordinary citizens: men, women, and children, regardless of age or circumstance were arbitrarily subjected to inhumane treatment and abuse that defies description. Physical and mental torture, summary execution; loss of property rights; protracted incarceration without formal charge; starvation; venality; violence; and degradation: uncivilized, assaults against the Afghan people, their millennium-old institutions of culture and religious convictions by the USSR and their Communist allies.

This insanity was neither accidental, nor the aberrant behavior of a minority of psychopathic individuals, these unspeakable crimes constituted institutionalized terror, terror fully-sanctioned by Moscow! This manifestation of horror and barbarity represented an instrument in which the Soviets prosecuted a war of genocide in their quest for economic and strategic supremacy in Afghanistan!

For the sake of future generations of Afghans, and for the historical record this story must be told in the most minute and graphic detail. And though I am humbled by the solemnity and enormity of this project, I am confident that the support and assistance of the Afghan people will guide me in the rendering of a complete and truthful account.

Therefore, through this letter I seek the assistance of any and all Afghans that have personal experience of Pul-I-Charkhi or other satellite detention centers such as Sadarat, and have had family members that were incarcerated in any of these facilities and wish to share those experiences with me for the purpose of researching and producing a written history of the Soviet-Communist Penal System in Afghanistan from 1978-1989. Those who wish to share those experiences, photographs, and/or documents, are encouraged to contact me at the above address or telephone. Submissions will be graciously accepted in English, Pashtu, and Dari.

As this work progresses, I anticipate traveling to Pakistan, Afghanistan, and Russia in search of material and will be conducting interviews at those locations.

It is my intention to dedicate this historical narrative to the memory of those courageous Afghans who suffered and perished within an evil, Soviet-Communist penal system.

The summary execution and torture of tens-of-thousands of innocent people must not and can not have been in vain, their story *must* be told, and their story *must* be recorded, cherished, and preserved for all time. It is my hope that one day this document may stand as evidence in a war crimes tribunal, convened to bring to justice those who participated in this unspeakable horror.

Please pass on a copy of this letter to anyone you know who has suffered from the Soviet-Communist penal system. Bruce Richardson

166 Haverhill Road, Topsfield, MA 01983-1027

(978) 887-8063

نامه سرکشاده ب مردم افغانستان

بدوستان افغانم

یقیناً یکی از سیاه ترین بخش تاریخ معاصر افغانستان داستان زندان منحوس پل چرخي میباشد. درین زندان افراد عادی، مردان، زنان و اطفال، بدون رعایت سن و قضیه نسبتی، قصداً مورد چنان معامله غیرانسانی و توهین قرار گرفته اند که بیان آن تکانه دهنده میباشد. زجر و شکنجه جسمی و روحی، اعدام دسته جمعی، ضبط جایداد، حبس طولانی بدون حکم محکمه، فاقگی، رشوه گیری، لت و کوب و تحقیر و پیش آمد غیرمردنی بمقابل مردم افغانستان و بمقابل فرهنگ چند هزار ساله و اعتقادات دینی شان توسط شورویها و کمونیستهای متحد شان صورت گرفته است.

این اعمال جنون آمیز نه تصادفی بوده و نه سلوک ناهنجار افراد مربوط بیک اقلیت مبتلا بمریضی عقلی، این جنایات ناگفتنی از دهشت افگنی رسمی نمایندگی میکرد، آن نوع دهشتی که از جانب ماسکو رهنمونی میشد!

بقیة درخبر ۸۶

indoor- No insistence or recommendations are necessary concerning outgoing of women from the house, and those who do so are foolish, ignorant or followers of lust."

--- " Woman is prohibited from raising her voice (loudspeaking) which may be heard by aliens, because from hearing the voice of her jeweleries and anklet bells seductive acts may arise..." (Note by Editor: prohibition of wearing high heel shoes in public which is considered noise producing and attractive, pertains to this Judgement).

--- " The entire body of women should be covered from men, and women must not show themselves to men, muslim women should even cover themselves from adulterous women because adulterous women would describe them to men; a virtuous woman therefore should keep herself covered in the presence of an adulterous woman. Muslim women are not allowed even to see a blind man, if he is alien to them."

--- " When women have to go out of their houses for the needs of life, they must cover their faces and bodies with big veils, and clothings should be covering, because the propose of covering is avoiding exposure, clothings which are not covering are not considered "Hijab" a means to avoid body exposure; clothings used for "Hijab" covering the body, should not be thin, ornamented or colorful so as to attract attention of the public."

--- " Clothings for "Hijab" avoiding exposure should not be tight and figure- showing, it should be wide and free so as not to show the body or naked parts or seductive and attractive parts of. Clothings should not be perfumed so as to attract public attention; a woman wearing perfumes and passing by a gathering of men is considered adulterous; women should not wear clothings like those of men, men wearing clothings special to women and women wearing clothings special to men, have been cursed."

and
On Women Education:-

--- " Acquiring knowledge and inquiry about knowledge is an obligation for the Muslim men and women, the knowledge being that of the sciences of religion, such as Beliefs and Faith, Qoran (the Book), Sunna (deeds of the Prophet and Islamic customs & traditions), and Islamic Jurisprudence...Muslim women are obligated to acquire the primary and necessary knowledge of the religion, observing all the religious obligations and prohibitions, from their close relatives and non-prohibited persons, because Islamic Jurisprudence limits the place of education and schools for women only in their houses or the houses of their non-prohibited relatives." (Note by Editor: According to this Judgement, education (or cquisition of knowledge) for men is limited only to matters of religion, and for women the basic and primary knowledge of the religion.)

--- " For women to go out of the house for the acquisition of religious knowledge is ridiculous and null, and construction of school for them, and allowing them to go out by groups to schools, is prohibited, even if their teacher is a Muslim, and even if there is preparation of covering and non-exposure in those schools, because experience has shown that schools have left bad and ugly effects on the morality of women, and continue to do so, bringing bad and undesired results, contrary to Islamic principles, and defecting their morality."

--- " Acquisition of modern sciences in schools by Muslim children, girls in particular, is prohibited, before the acquisition of Islamic knowledge, and experience has shown that such a practice has resulted in abandoning and quitting the acquisition of the knowledge of Islam. It is

ordered " Not to teach girls writing." therefore, in all judgements passed by authorised scholars of Islam education and teaching of composition to women is prohibited. Ibn Massoud says:" Teaching composition to women has,in most cases, resulted in seductive and evil acts, because they write to aliens and prohibited ones restricted and desirous matters..."

The above are excerpted from the main text of the Judgement issued during Rabbani government, and the Judgement concludes with the following lines:

... Since 16 months muslim women of our Islamic State have been working as before in the units of the Islamic government and they have been active in schools and in radio and television, also they walk freely in the bazaars without veil, and no change has taken place from the past, however we hear everyday from Kabul Radio that God's Orders are being implemented, especially in respect to Veil (Hijab) and Covering (Satr). It is seriously and recommendably required from the authorities of the Islamic State and Government to Implement all God's Orders, especially those of the Veil and Covering immediately, and to expel women from the government offices, and to close women schools, which are in facts centers of adultery and prostitution, also to expell women from Radio and television, hence proving that God's Orders are truly implemented. The Judgement of the Supreme Court hereby submitted so requires."

In accordance with another report published by (WUFA) in Peshawar in March 1993, which was excerpted by Afghanistan Mirror issue No. 32, July 1993, President Rabbani has declared schools and hotels as centers of corruption.

Submitting an English translation of the excerpted text of the Jurisprudence Judgement during Rabbani's government in 1993 for the information of the American public, we would like to draw the attention of the Feminist Majority Foundation to the influence exerted by the followers and supporters of Rabbani-Massoud among the leaders of Feminist Majority, injecting and submitting incorrect and false reports. In other words, what is considered in the letter of Feminist Majority as "Before the Taliban's control...", that period was the shameful ruling of Rabbani-Massoud government, when women's rights and respect for human dignity were much worse than the current period of Taliban. In Rabbani's ruling period (1992-1996), thousands women, including married ones, were abducted and a good number of those are still alive in Panchir, included in the harem of Massoud's commandants. However, during the reign of King Zahir Shah until 1973, also during the pseudo republic of Mohammad Daoud until 1978 human dignity of women as well as women rights for education and employment were observed to a good extent. Continuation of such a policy by Feminist Majority, i.e outdoor influence and incorrect reports, would damage its prestige among the Afghan intellectuals and public.

3) Statistics published in the letter of Feminist Majority on the employment of women-- that half of Kabul University population was female, that 60% of University teachers were women, that 50% of school teachers and 40% of Afghan doctors were women-- are incorrect and exaggerated. Such exaggerated figures given to you by your Afghan friends- those who always exaggerate facts two to three folds, and you published them without rechecking, damages the prestige of the Feminist Majority Foundation. Reliable statistics on Afghanistan until 1978 may be obtained from the United Nations records.

4) Among your three demands from the government of the USA and United Nations, your first two demands are very unjust and partial and you seem to be influenced. Feminist Majority should prove to all Afghans , or at least to the intellectuals, that it is an impartial Foundation, striving only for women rights in Afghanistan, and does not take side in the internal politics of Afghansitan. Your demand "not recognize any government that violates women's rights, as a

legitimate government in Afghanistan; and not allow any government that violates women's rights in Afghanistan, access to a United Nations seat;" would be considered impartial and non-aligned when both the US and UN rebuff their recognition from the non-existing Rabbani regime, leaving the Afghanistan seat currently occupied by an illegitimate representative of a government in exile suspended until a legitimate government is established in Afghanistan.

From the above cited Judgements passed and implemented during Rabbani's government in Afghanistan, you are now in a position to realise that violations of women's rights and invasion of women dignity and privacy began during Rabbani's government and peaked to maximum. A huge women demonstration in Kabul in August 1992, in front of President Rabbani's office, was reported by B.B.C., VOA and Afghanistan Free Radio in Germany, which was also published in Afghanistan Mirror, issue No.27 of August 1992, p.31; over 1500 women were shouting the following slogans for four hours:

" We want the right to live, the right to work and the right to seek education. Why they cut women's breasts, ears and noses? Don't we have the right to live in our own country? Is there a government in our country and in this city? If you cannot defend women inside their houses, then resign!"

Unfortunately, still to this date, a representative of the same government represents Afghanistan in the United Nations!!! Neutrality and good will of the US government and the Feminist Majority Foundation would be proven to the Afghan people when they see that you do not recognize both guilty regimes, Taliban and Rabbani regimes both. As long as you extend your hands of friendship and cooperation to a guilty, corrupt and ousted regime, considering the other guilty regime illegitimate and unworthy of your trust, your good will, neutrality and non-aligned position would be questioned by the majority of Afghan people !

Your other demand from the US and UN to exert pressure on "Pakistan and Saudi Arabia to stop funding the Taliban," is again unjust and extremely partial; many Afghan intellectuals have expressed a somewhat similar opinion to this editor that this demand may have been dictated by Dr. Rawan Farhadi to Feminist Majority, because it has appeared repeatedly in weekly Omaid and other Rabbani publications. For the F.M.Foundation which embraces learned individual of both sexes, such an uncalculated demand is childish and damaging, because:

- (a) Saudi Arabia has been displeased with Taliban for over a year, suspending its diplomatic relations, and it is a common knowledge that it has not given any financial assistance to Taliban for two years. However, the Saudi government cannot stop pro Bin Laden Arab millionaires from their intended contributions.
- (b) Pakistan continues to support Taliban, but for reasons unknown to many, US and UN are not willing to exert enough pressure to stop Pakistan from what it is doing.
- (c) A genuine and general criticism on your partial judgement and position stems from the fact, as you know, that Iran, Russia and India have been assisting Rabbani-Massoud ousted regime by giving it destructive weapons, among other things. Why as a humanity loving and neutral Foundation, the Feminist Majority did not ask the US and UN also to exert similar pressure on these governments ???

Respected Leaders and Authorities of Feminist Majority Foundation !

This editor is 70 years old, a former Professor of Kabul University who earned his degrees in America and has also taught here, he is also a naturalized Afghan-American. Permit me as a fellow-American to tell you that your policy of not inviting a number of Afghan journalists residing in California, such as Mr.Omar Khetab, Editor of Radio Payam Afghan for 5 years, Mrs.

Farida Anwari, Editor of Radio 24 hours at San Francisco for 5 years and Mrs. Mina Karbassi, Editor of Radio 24 Hours in Los Angeles for 2 years, and the writer of this letter, Editor of Afghanistan Mirror for 10 years, in your event of March 29th, 1999 in Hollywood, has been interpreted by many Afghans residing in California as a non-American and un-democratic gesture. We, the Afghan-Americans are naturally much more interested in and informed on Afghanistan, than you native Americans, and we can never hide the facts and truth. I visited Afghanistan in 1997 for four months and I observed the situations closely; I published my observations and documentary filming of Kabul in a three hours video cassette, over two thousand copies distributed to Afghan circles in US and Europe, Australia, etc.

I avail this opportunity to declare candidly that from the contents of your letter, with the exception of the points discussed and criticised above, duly documented, other critics of the abuses of human and women's rights contained in your letter, are factual and correct.

Also, it is my observation that the only quality and priority in connection with women's rights and human dignity of women that Taliban may be credited for, compared to Rabbani's ousted regime, is that Taliban have truly respected the honor and chastity of women, but Taliban's record in all other aspects of human rights and women's rights is bad, whilst during Rabbani's regime women's honor and chastity were often violated by government commandants.

You, the Feminist Majority, always raise the issue of women's rights, but there is no one to raise the issue of men's rights in Afghanistan, for violation of men's rights is worse than that of women's at the present time: Employment and Retirement laws, with equal opportunity, which prevailed before, are abandoned; in a poor country where the government is the only employer, thousands of civil and military personnel have been ousted, adding to unemployment and poverty; education and foreign degrees are devaluated; from the leadership of the Taliban to the caretaker cabinet to the low level personnel at the rank of branch directors are all Taliban; the nation has no control over the state revenues, no such inquiry is allowed and the Finance Ministry is not accountable; free press does not exist and the rights of free speech and criticism are abolished; the majority of Kabul's residents can neither afford coffin and funeral expenses nor have the right to bury their deads; clothings and facial appearance are imposed on men, and all entertainment means and occupations are declared illegal.

And to the Taliban, I say the following:—

Oh brothers," What you cannot hear or see, you cannot say!" Yes, there are things that we see, hear and know very well, but you are following an "ostrich policy" which penetrates its head under sand after running a long distance and then sees the world in the dark. Concerning women's rights, with the exception of women's honor and chastity which have been observed honorably by your government, in all other aspects women are treated like animals: to eat, to give birth, to serve in the house and to die. Unfortunately, the practice of multi marriage which had decreased in Afghanistan, has been renewed and accelerated in your period. All the noises and voices raised around the world, and the disrespects addressed to you by the international institutions concerning women's rights, to cite an Afghan proverb "Is this dead worth this mourning?"

On the one hand you claim that security has been established throughout the territories under your control, and it is so a fact; on the other hand the closure of schools and university for women is cited as a matter of security concern, thus creating a logical controversy! If security

exists, and it is a known fact that it does, then the closure of schools and university for women is an excuse tied with your Talibism conditions and orientation, which should not be imposed on the Afghan deserving nation by bayonets at this dawn of the 21st Century !

Brothers! You cannot hide facts from the world, also you cannot fight with the world! Humanity's speed for progress and civilization does not stop because of your regressive desires, the world humanity in the 21st Century is proceeding towards accurate computerized calculations to dominate the space, and you cannot violate men,s and women,s rights in Afghanistan by gun and bayonet because your stratum policies so desire- a stratum which does not exceed fifty thousands in number; the Afghan nation is alert and alive and is a history making nation, it is obliged to go along with the caravan of humanity, because humanity caravan too does not allow for one of its parts to decay. You should shake yourself and make a self evaluation and critics of yourself, the Afghan nation has not yet given you its political power and destiny by its own free will and choice, you do not enjoy a political legitimacy and you rule by means of ceased powers like Rabbani's ousted regime. If you do not return sooner the peoples powers, with which you are entrusted temporarily, peoples of Afghanistan and those of the world would join hands together to retake the entrusted powers from you, and you will have no more trust. The assumption that you have collected weapons from the public to arm the Taliban stratum, so there may not be any public rise against you, is completely raw and empty. During the occupation of about 200 thousands Soviet troops, Afghans were empty handed, they did not have any weapons, but gradually they became organized . . . they found weapons with which they defeated the famous Red Army; you should fear that day ! Islam, thanks God, has been in Afghanistan before and will remain to eternity, and God Almighty Himself protects Islam; you have the right to and can implement Talibic Islam to your own stratum, but you do not have the right to turn the entire Afghan nation Talib. Communists pursued a similar policy, but they failed and became disreputed.

Dear Talib Brothers! Your treatment of the cultural aspects of Afghan people also deserves criticism for it seems that you want to establish Arabic culture in Afghanistan; however, Semitic culture differs from Arian culture. Afghans have accepted Islam willingly and treasures it dearly, but they have not accepted Arabic culture nor Talibic culture; beard and turban, for instance, are not obligated by Islam, but you have made both obligatory on Afghan people. In Afghan culture and traditions men in majority have worn beard willingly, but it has never been imposed and Afghans in the course of history have had a choice. Afghan men have worn four types of head covers: turban, karaqul hat, embroidered taqin and pakol, why then you have imposed turban alone on people? A point noteworthy in this connection is that the majority of muslim men perform the Haj pilgrimage in Holy Mecca with bare heads!

Your treatment of the New Year's Day, Nauroz, is also critical. The celebration of Nauroz to welcome the new year on March 21st is an ancient tradition, as well as an aspect of Arian identity of Afghan people. Your abolishing the Nauroz celebration, which has no diversion with Islam, not only has deprived the people from a good, useful and ancient Arian tradition, but has also inadvertently damaged the high interests of Islam and Afghanistan. The interests of Islam in the traditional celebration of Nauroz in Balkh, northern Afghanistan, is embodied in the belief that the majority of muslims in the countries of Tajikistan, Uzbekistan, Turkmanistan and others consider Balkh as a great Islamic center, where the tomb of Ali, the Fourth Khalif of Islam, is believed to exist, and even during the Soviet and communist domination, every year on the New Year's Day thousands of peoples took the risk of crossing the Oxus River by swimming to attend the religious and cultural ceremony in Mazare Sharif, also people living along the Oxus

لارمه در حالیکه اشک از چشمانش جاری بود، بزبان پشتوی سرحدی گفت شکایتی دارم. گفتم بفرمائید! و بنوبه خود اینچنین بیان نمود:

بدکان حاجی تاج محمد ایندسنز جای فروش آخر بازار قصه خوانی نشسته بودم، شخصی بنام ملا عبدالاحد کتابفروش کابل آمده از بغل خود قرآن کردیم قلمی بخط کوفی را کشیده بحاجی گفت که آن قرآن کریم بخط امام حسن (رض) میباشد و آنرا هدیه میکنم. من بملا عبدالاحد گفتم که من هدیه میکنم چرا که هم وارث سیدنا اما حسن (رض) هستم و هم در قریه بالامانی مدرسه علوم شرعی برای طالب العلم های مرد و طرف سرحد بیول خود تیار کرده ام که جای بودوباش طالب العلم ها و اعاشه شان و مدد معاش استاد های شانرا از خود میدهم؛ مدرسه من با مدرسه دیوبند که شیطنت میکند رابطه ندارد، خاص برای رضای خداوند (ج) و دین مبین اسلام خدمت میکنم، هر قدر پول که میخواهی میدهم. گفت سه هزار کلدار و من قبول کرده خواهش کردم که تا یک ساعت بدکان حاجی تاج محمد بنشیند، بگادی تاخانه میروم و پول می آورم، قبول نمود. لیکن بهمانقدر شتاب که نیم ساعت بعد رسیدم، آنجا نبود. حاجی گفت بطرف استیشن ریل صدر پشاور رفت. آنجا بگادی بعجله رفتم، ریل حرکت کرده بود، بدنالش رفتم سه روز تمام در شهر لاهور پالیدم اورا نیافتم...

اظهارات جناب پاچا صاحب مذکور ثبوت آن بود که ملا عبدالاحد کتابفروش درواقع کتابهای مهم را بادیسه و سرقت بدست می آورد و بهندوستان میفروخت و بدون هیچگونه تردیدی کتابهای مرحوم مهجور کابلی را نیز بشرحی که در فوق درج است دزدیده بهندوستان فروخته بود، لیکن متأسفانه درعدم موجودیت سند و هم اینکه مال مسروقه در هندوستان فروخته شده بود، هیچ کاری کرده نتوانستم.

یادداشت اداره: جناب استاد شرر دو تحقیق ارزنده ادبی را که خودشان طی سالیان متعادی برشته نگارش در آورده اند، یکی شرح حال و نمونه های نشر و نظم مرحوم عبدالستار مهجور کابلی و دیگری آثار ولی طواف کابلی، بمجله آئینه افغانستان اهدا فرموده اند که جسته جسته در بخش زبان و ادبیات آئینه نشر خواهد شد. ازین همکاری استاد شرر کمال امتنان داشته تشکرات خود را خدمت شان تقدیم میکنم

شیرین سخنی

از محدودلی طواف مشهور به دادا ولی

نیست سیمین بدان چون تو به ناز که بدنی
بتو ختمست، گل اندامی و گل پیراهنی
غنچه پیش دهن غنچه ات ای آفت حان
نتواند که بگوید سخن از بی دهی
عقل و دین و دل من هر سه بغارت بردند
سنبل زلف سیه، خال و خط یاسمنی
بسرو آزاده درافتاده به بستان از پاش
دیده آیا به قدرت جامه سبز چمنی
رفتن و گشتن و رم کردن و دیدن به قفا
از تو آموخت مگر آهوی دشت ختنی

کشتگانت بخدا روز جزا داد زنده
یکسراز تیغ جفایت همه خونین کفنی
از دم تیغ تو هر سر که فتد رو بزمین
سر بگردون کشد از فخر بگردن زدنی
برده دندان تو از گوهر نایاب گرو
خجل از لعل لب گشته عقیق یمنی
در دلم از تو دوصد عقده ز تقدیر فتاد
نیست از ناخن تدبیر یکی واشدنی
نازم آن مانع بیچون که چو تو گوهر پاک
بوجود از عدم آورد ز یک قطره منی
خامه اش چون نی قند است بوصف خوبان
شد (ولی) شهره آفاق بشیرین سخنی

رقص

از عبدالستار مهجور کابلی

بسکه مستم، میکند در چشم من میخانه رقص
پیش پایم می نماید شیشه و پیمانه رقص
دور از شمع رخت ای جان میان انجمن
دیده حیران نماید چون پر پروانه رقص
چهره گرم تو گل می پرورد اندر چمن
وز حرامت می نماید بلبل مستانه رقص
یاد چشمت نشه را قمچین زند در میکه
می کند انگور اندر تاک و درخمخانه رقص
شوق دیدارت برد (مهجور) در دیر و حرم
دل بیادت میکند در کعبه و بتخانه رقص

چشم شوخ

مرا امروز خوش آمد جمالش
مگر دل گشته از غم پایمالش
چه بد مست است یارب چشم شوخش
بخونخواری ندیده کسی مثالش
به فن دلبری صاحب کمالست
نگهدارد خداوند از زوالش
چشمیدم جرعه زان لعل نوشین
ندارد قند نسبت با زلالش
شدم (مهجور) از دیدار لیکن
تسلی میدهم دل با خیالش



اقتصادی کشور بدست اهل کار داده شود، چونکه طالبان کالاسامان پاکستانی را نسبت بهر جای دیگر ترجیح میدهند بلکه خوش دارند...

۵) اینها بیمار درمان وراکت باران احمد شاه مسعود را بالای مردم بیدفاع شهر کابل بشدت تقبیح کرده، نوشته اند: بدوستان مسعود از جانب ما بگوئید که غلبه نظامی او بالای طالبان ناممکن است، حالا مردم کابل از مسعود بسیار نفرت داشته و برایش دعای بد میکنند... او که بحیث وزیر دفاع با تانک و طیاره خود از مردم کابل دفاع نتوانست، حالا بالای همان مردم بیدفاع و مجبور راکت میریزد، نامردی ازین بیشتر نباشد...

۶) اینها دریاب ناکامی اقتصادی طالبان نوشته اند: عوض بکار بستن موازین علم اقتصاد و فورمول های اقتصادی یا آموختن از دیگر ممالک عقب مانده، طالبان از اصول اقتصادی خودشان که اقتصاد طالبی است کار میگیرند و رجحانات اقتصادی اینها هم رجحانات طالبی است نه رجحانات مملکتی، ازینجاست که عامه مردم روز تا روز فقیر میشوند و یک قشر نو ولی بسیار کوچک دارای قدرت اقتصادی در جامعه تبارز کرده...

۷) متاسفانه ارتشاء هم از مدتیست در بین قشر حاکم رخنه کرده، مثال مشهور آن اینست که فروش جایداد مهاجرین معطل شده بود اما چند نفر وکیل های کار آزموده که در حکومت های سابق وزیر و معین بودند و کالت خط گرفته، میداند بکدام اشخاص و دوایر رشوت بدهند، و رشوت هم زاید از صد هالمیون افغانی حتی موثر های تویوتا و بنز و والگا و آن همه جایداد هارا اشخاص دیگری که از طریق رشوت یا غصب دارائی ملت و مردم پولدار شده اند، خریده میروند... امتیازات عجیب هم از شاروالی ها بدون رعایت نقشه های شهری ولی بآدادن رشوت های بزرگ گرفته شده...

۸) اما طالبها کارهای خوب هم دارند، کسیکه سیاست غرض نگیرد، او امرش را اطاعت کند و از آنها انتقاد نکند، و با اصطلاح خر کس دیگر را اوش نگوید، غرض نمیگیرند... ناموس زن در بین خانه وهم اگر با محرم بیرون می رود محفوظ است، اگرچه تعدد زوجات در بین طالبان و صاحبان ثروت تکثیر یافته، و مردم نادار هم با گرفتن طویانه دبل (بطور خصوصی) دختر های خود را داده میروند... دختر های افغان از تحصیل مکتب و پوهنتون برای یکی دو نسل محروم استند و شکایات روی کاغذ فایده هم ندارد...

۹) دونه نوشته اند که نفرت کلی و سرتاسری از وزارت نکیر و منکر بلند است و ادامه دارد، تحریکات و قیامها در ولایات شمال و مرکزی افغانستان عمدتا از رهگذر قیودات بیجا و جزاها نیست که توسط پولیس مذ هبی بطور ناروا و دور از کرامت انسانی تطبیق میشود و البته تحریکات مخالفین طالبان و اسلحه روسی و پول ایرانی هم وافر برای مخالفین میرسد، اگر طالبان همین وزارت ناواریت خود را مسدود و از آزار مردم صرف نظر کنند، و برای رهنمائی مردم از ارشاد و تبلیغ کار بگیرند، هم مردم خوش وهم تحریکات اجنبی ناکام خواهد شد...

یادداشت اداره: این بود خلاصه و عصاره قسمتهائی از سه نامه مذکور که بخاطر مصئونیت نویسندگان شان متن کلی یا عینی آنرا نشر نمیتوانیم و بکرمائی که خطر موجود نباشد ما هر سه نامه را عینا نشر خواهیم کرد؛ مثالهای مرده و زنده هم درین نامه ها نوشته شده که اگر چاپ و نشر شوند نویسنده آن شناخته و تحت تعقیب و آزار قرار خواهد گرفت.

احصائیه و فیات از بابت مرض سل

بموجب راپور موسسه صحتی جهان از تاریخ ۱۴ اپریل ۱۹۹۹، روز جهانی سل بتاریخ ۲۴ مارچ در سرتاسر افغانستان تجلیل گردید. بموجب احصائیه موسسه صحتی جهان در افغانستان در حدود ۱۲۰،۰۰۰ نفر بمرض سل مصاب بوده از آنجمله ۷۰ فیصد (حدود ۸۴،۰۰۰ نفر) زنها میباشد و تلفات سالانه حدود ۲۰ هزار نفر تخمین شده است. این احصائیه ها سه سال قبل تهیه شده و بنا بر قلت مواد غذایی و آب پاک آشامیدنی و فقر و گرسنگی که در سه سال اخیر تشدید یافته گفته میشود تعداد تلفات دوچند شده باشد. موسسه صحتی جهان و یونسف هر دو در راپورهای منتشره ۱۴ اپریل از وفیات زیاد در زمستان گذشته با اثر فقر و عدم دسترسی مردم بمواد غذایی راپور داده اند.

تشیویش بینظیر بوتو از طالبان

ریوتر بتاریخ ۱۴ اپریل اطلاع داد که بینظیر بوتو صدراعظم سابق پاکستان بهنگام اشتراک در یک سیمینار سیاسی در شهر سینترا واقع در پورتگال گفته است که تحریک طالبان برای کشورش پاکستان یک تهدید و خطر پنداشته میشود. بینظیر گفت: «بعقیده من یک تحریک بین المللی اسلامی در دوران جهاد افغان تشکیل شد، اما در ختم جهاد مفهوم افراط گری در هدف و ماموریت این تحریک مستحکم گردید... اکنون این تحریک بسیار قوی شده و بالای رویدادهای منطقه از طریق تماسهای خود با اردو و موسسات اطلاعات جمعی اعمال نفوذ میکنند... من خطر موجه در بهم پیوستگی اینها برای پاکستان می بینم...»

شماره مسلسل ۷۶، سال دهم، اپریل ۱۹۹۹ - حمل ۱۳۷۸

SERIAL NO.76,VOLUME 10,APRIL 1999 - HAMAL 1378

آینه افغانستان

ما طرفدار تشکیل لویه جرگه بشمول طالبان در داخل افغانستان استیم

تعداد زیاد دانشمندان توسط نامه و تلفون از تدویر عاجل لویه جرگه بحیث یگانه راه حل قضیه کشور حمایت کرده اند. ملت مسلمان، شریف و محاهد افغان حق دارد در نوشت خود را خودش تعیین کند!



PRICES :
USA \$5 - CANADA \$6
EUROPE \$9
AUSTRALIA \$10

قیمت فروش:
امریکا ۵ دالر - کانادا ۶ دالر
اروپا ۹ دالر - استرالیا ۱۰ دالر

AFGHANISTAN MIRROR
P.O. BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763
TEL: (909) 626 8314
FAX: (909) 625 6751

شکارها

بمقتضا ما از یک هزاره، پشتونان ترکمن، بلوچ، تاجیک، نورستانی و سایر اقوام افغان هر کدام و همه وارهای افغانستان بوده، در خانه مشترک افغانستان سهیم و مسئولیت مساوی دارند.

بسم الله الرحمن الرحیم

والدین استحقاق و الزامات اقامه الملوة و امرهم هـ و رة
و هما رزقهم یتفقون (بر حسب و آنکه امر خدا را اجابت و اطاعت کردند
و ضمیر پیدا کنند و کارشان را بسورت یکدیگر انجام دهند و از آنچه روزی آنها را بفرمان
ایستاق میکنند - سوره البقرة - آیه ۲۸)

AFGHANISTAN MIRROR

Our E-Mail: WWW.MIRROR@AOL.COM



آيينه افغانيتا

ماهنه نشر غير مجزئي، فني اسلامي

مجوز آيينه افغانستان يک نشر غير مجزئي است
اعانه دس مدها باکل مستان غږيزه شو

نومسرونه نشره
دکتور سيد غيلني نه بهشيان

وجه اشتراک

در امریکا	محماد	در اروپا آسيا
۶۰ دالر سالانه	۱۲۰ دالر	
۳۰ دالر هماغه	۶۰ دالر	

کېمټ له قسان بېچ دالر درامه ۵۰
AFGHANISTAN MIRROR
P.O.BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763

خدمات وارده بايد بريت کمن ترنشنه دارا باشد

مټ رايگه ترنر شوستر نشود

TEL: (909) 626 8314
FAX: (909) 625 6751

خدمات نشنه غږيزه نشود بريت نشود
نېشننګي نېشنه

عنوان فهرست مندرجات صفحه

۱	موفيزع حقوق بشر و حقوق زن
۱	دومين قرارداد مسعود باروهوا
۲	بيانات کلتن دربارۀ حقوق بشر
۳	محفل شمع روشي برای زنان افغان - زهره داود
۴	زنگ صلح و احترام بحقوق بشر- مشتاق نوري
۴	صفات جوانمردی علماء - مشتاق کریم نوري
۵	بارتباط سوابق سیورت - علام غوث ترجمان
۵	افواه ترویج تعدد زوجات در بین طالبان
۶	بررگداشت ایام دینی در نیویارک - التزام
۶	پیشرویهای حزب وحدت در بامیان
۶	توقیف یک طیارۀ ایرانی در شیندن
۷	مرگ ومیر در اثر فاقگی در کابل
۹	احصائیه و فیات از بابت مرض سل
۹	تسویس بنظر بونو از طالبان
۱۰	قلت آرد در کابل وبرگشت انجوها
۱۵	ناکامی مذاکرات عشق آباد
۱۱	منازعه بین اقوام مومند
۱۱	بناهندگی حکمتیار و گلازوی به هالیند
۱۲	حکومت جدید خوجه نین - اداره
۱۴	اعلامیه پادشاه سابق
۱۵	تصمیم سه فقره ای پادشاه سابق - اداره
۱۷	ضرورت تشکیل لویه جرگه - صفی التزام
۱۷	روز منحوس هفتم ثور
۱۸	صفحه از خاطرات بکفر روسی
۱۹	صدای سی آی ای از بنحشیر- حمید انوری
۲۰	عقیقی بر حمت حق پیوست - اداره
۲۱	اجتماع انجمن قیمنستها درلاس انجلس
۲۵	نامه وزیر خارجه امریکا با انجمن قیمنستها
۲۵	نصره بر تبلیغات نادرست انجمن قیمنستها
۳۰	بحش مشاعرۀ نوروز ۱۳۷۸- حربان مشاعره -
۳۲	بهار جاودان و وجه تسمیه نوروز - هاشمیان
۳۴	عمنه نوروز در ادب دری - هاشمیان
۳۸	آغار مشاعره - باغزل حضرت بیدل
۳۹-۴۱	اشعار استاد محمد طاهر هاتف
۴۲	اشعار نسیم اسیر برندۀ جایزۀ درجه اول
۴۲	شعر مهجور غزنوی برندۀ جایزۀ درجه دوم
۴۲	شعر استاد شر برندۀ جایزۀ درجه سوم
۴۲	مکتها وسک های ادبی - هاشمیان
۴۴	اشعار وسیمه عباسی برندۀ جایزۀ چارم
۴۴	شعر نور محمد تابش برندۀ جایزۀ پنجم
۴۵	اشعار یونس عینی برده جایزه ششم

آيينه افغانيتا نشره

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵

**AFGHANISTAN
MIRROR**

**AN INDEPENDENT NATIONAL
AND ISLAMIC MONTHLY**

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT
PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khalilullah Hashemzayan (Ph.D.)
Professor of Kabul University (in exile)

AFGHANISTAN MIRROR
P.O.BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763
TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

Our E Mail: WWW.MIRROR@AOL.COM

**Every writer is responsible for
his/her writing.**

Articles published here do not represent
the views of the publisher or the board
of editors.

Articles sent for publication should
bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A. Duration Europe/Asia

\$ 60 Yearly \$ 120

\$30 Six months \$ 60

\$ 5 per issue in U.S.A.

\$6 per issue in Canada

\$9 per issue in Europe

\$10 per issue in Australia

Articles not published

shall not be returned.

بخش انگلیسی

Title

Page

Editorial: Comments on the Letter of
Feminist Majority to President Clinton 1-7

Feminist Majority Letter to President Clinton 8

Madame Albright Letter of 3/29/99 10

Voice of Afghan Women 11-15

Open Letter to Afghan People
by Bruce Richardson 16

- شعر انجلا نیازی برنده جایزه درجه اول پشتو ۵۹
شعر سیدگل غریبیار برنده جایزه درجه دوم ۵۹
شعر محمد عاشق لوگین برنده درجه چارم پشتو ۵۹
شعر نجیب قندهاری برنده جایزه درجه سوم پشتو ۶۰
اشعار داکتر حفیظ الله خوزلن و کلیوال ۶۲
اشعار معصوم هوتک و استاد خادام ۶۳
اشعار فریار - خوزلن - نیازی و داکتر اکسیر ۶۴-۶۵
اشعار مرحوم الفت و مرحوم خواخوزی ۶۷-۶۸
اشعار انتخابی از ملنگ جان وغنی خان ۶۹
اشعار سردار محمد عزیز، ندیم و حافظ ۷۰-۷۱
قصیده بهاریه ملک الشعرا قاری عبدالله ۷۲
بهاریه استاد خلیلی و علامه اقبال ۷۵-۷۷
بهاریه واقف، سنائی، نوید و شایق جمال ۷۸-۷۹
بهاریه عشقري، نوید، ندیم، عیدل و صائب ۸۰-۸۲
مروارید در حرم - دکتور صورتگر لیوال ۸۷
شیر و شکر ناظم و حیا ۸۹
بهار و دهقان پسر افغان - استاد شرر ۹۰
صفحه نسیم اسیر و صفحه وهازاده فریار ۹۱-۹۲
نعت سزور کاینات (صلعم) - ناظم باختری ۹۳
مشاعره دربار امیر عبدالرحمن خان - استاد شرر ۹۵

تجلیل روز مادر در کلمورنیا

انجمن زنان افغان در کلمورنیا جنوبی بتاریخ اول می ۱۹۹۹
روز مادر را با مراسم خاصی در تالار هتل اناهم تجلیل نمود
مجلس گرم با موسیقی تا ساعت دویج شب دوام کرد و دربار مقام
والای مادر و حقوق زن سخنرانها صورت گرفت. زاید از سه صد نفر

AFGHANISTAN MIRROR
P.O. BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763
TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

AFGHANISTAN MIRROR

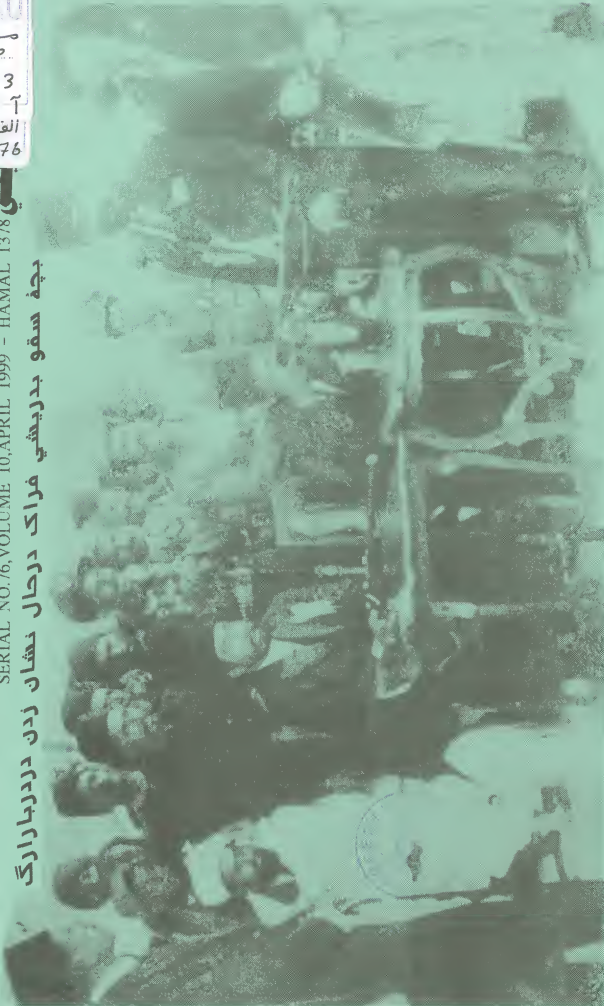
۱۳۷۴ - حمل

سال دهم، اپریل ۱۹۹۹

SERIAL NO. 76, VOLUME 10, APRIL 1999 - HAMAL 1378

جگه سقو بدریښي فراه درحال خشان زدن درد درباردارگ

۵۵
3713
۹۹
۷۷
۷۰۱۵:۷۶



ارچې براست: سردار محمد کبير سراج - شيرजा خان وزير د پارلمان فراه - شخص سوم نېسته بالياس فراه و در حال ننگي ردون، حمدا لله برادر يې سقو - شخص چارم
نېستې د اريبي فراه، يې سقو منظر نور خود - شخص پنجم اېستاده عقب يې سقو، سيد حسين والي کابل - شخص ششم نېسته در قريغه سقيد،
سيد عباس انسان اوبيان - شخص هفتم مرد اېستاده ماچون دست، شناخته نشد - مياقي جرنيل هاو کربيل هاي خړه مختار بچه سقو که شناخته نلند